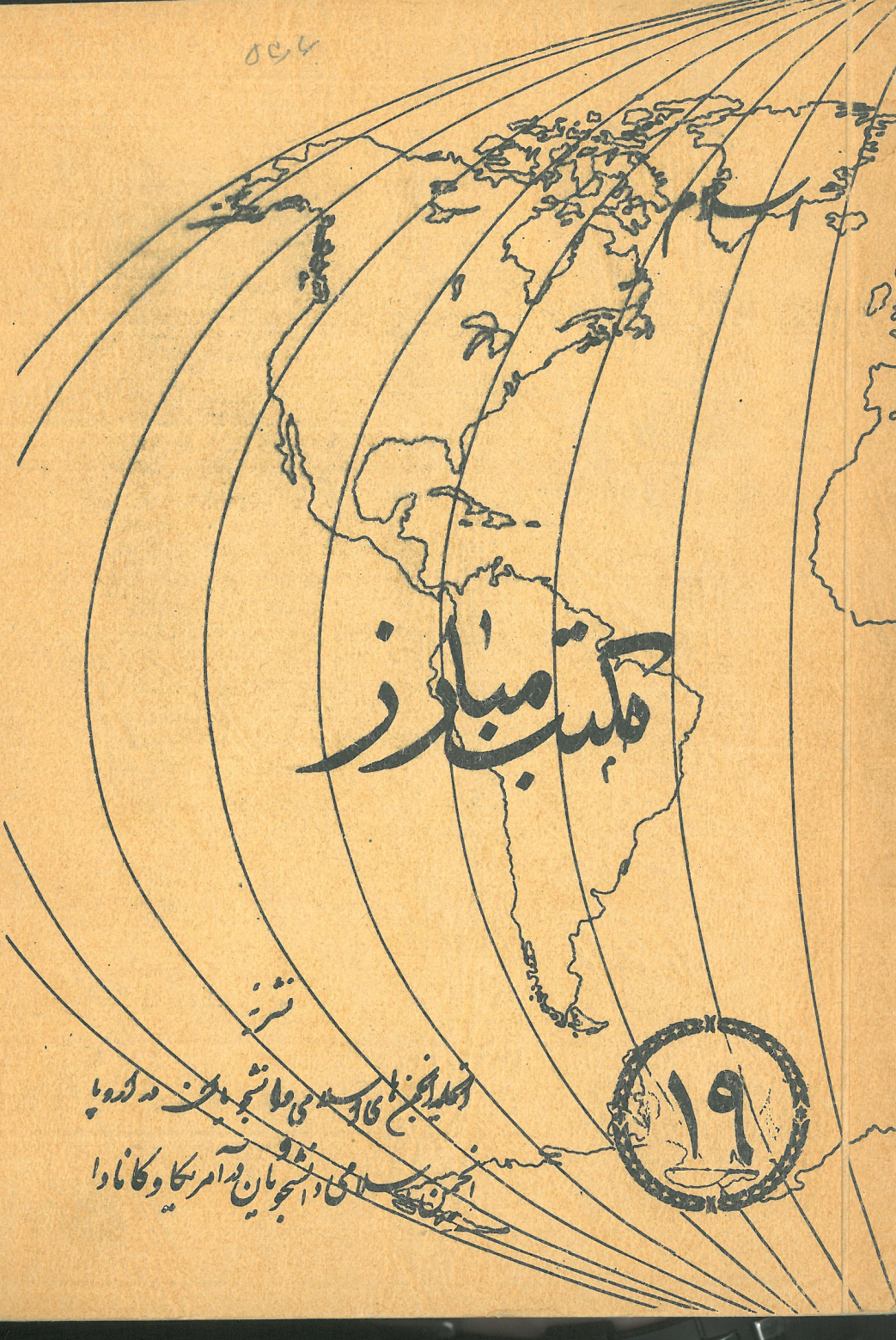




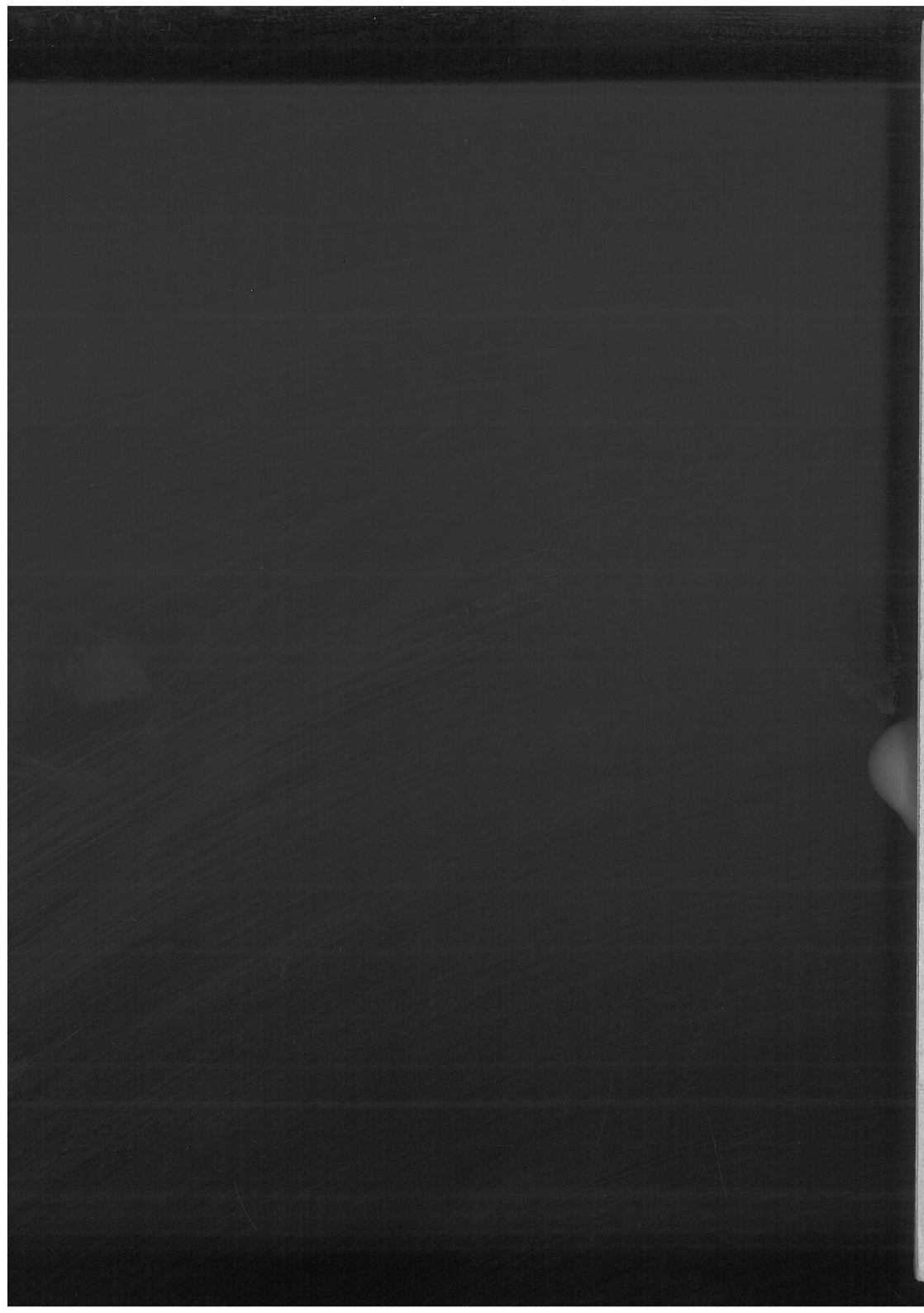
مکتب میلز

نشر

تأليف: محمد نجف باي و سید علی شاه شيرازي

ترجمه: سید علی شاه شيرازي و سید محمد باي





صفحه	در این شماره :
۱	۱- بعثت فرهنگی
۲۱	۲- نگاهی بتاریخ فردا
۳۶	۳- در فیلپین چه میگذرد
۴۷	۴- جامعه شناسی زنانشویی
	۵- اطلاعاتی درباره تعلیمات ابتدائی
۸۳	متوسطه عالی و فنی در ایران
	۶- نظرات و انتقادات خوانندگان بر شماره های
۹۲	اخیر مکتب مبارز
۹۷	۷- برگگی از تاریخ
۱۰۳	۸- استعمار را بشناسیم
۱۰۶	۹- از جهان اسلام



مکتب مبارز هر سه ماه یکبار از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا گروه فارسی زبان "منتشر میگردد". هدف این نشریه شناخت و شناسائی چهره واقعی اسلام و بالا بردن بینش اجتماعی افراد است. از کیه خوانندگان و صاحب نظران محترم تقاضا می کنیم با ارسال نظرات و مقالات خود ما را در این راه یاری نمایند.

تن

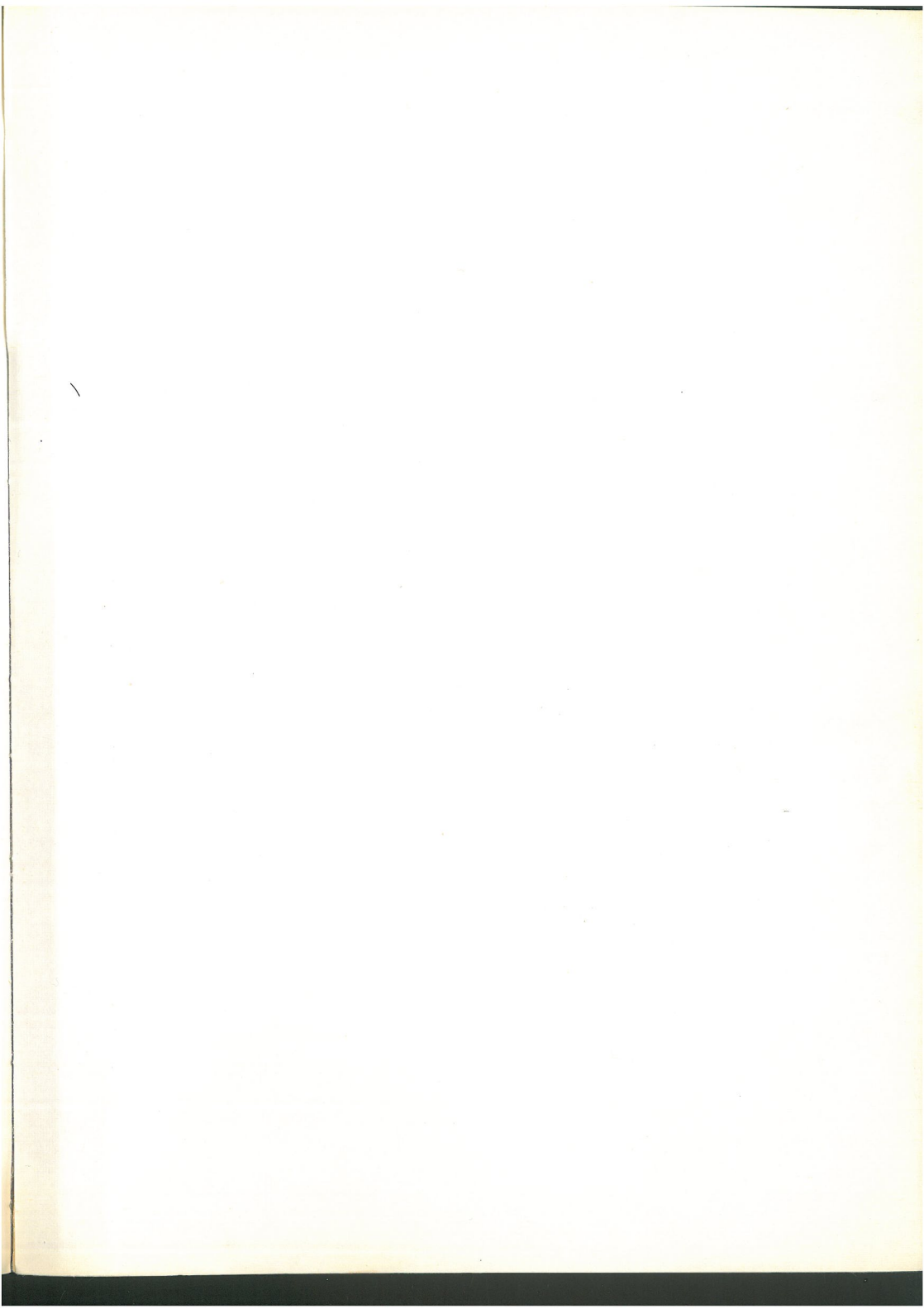
و

چیز

جری

ر

عرصه



تشن خویش را بخت کن بفرهنگ و هنر آموختن
و این تورابه د و چیز حاصل شود: یابہ کار
بستن چیزی کدانی (کار) و یابہ آموختن آنچه
که ندانی (اندیشه)

قالبوسنامه ۴۷۵ هجری

قمری

بخت فرهنگی

قدرت طبیعه تراکم طلب و گسترش خواه است . بنایش بر این
است که رنگ خود را به همه چیز بزند . جهان را یک رنگ سازد . اگر در
زمین جائی نماند متوجه فضا میشود و اگر امکانات کونی و حال را بلعید
به عرصه آینده هجوم می برد * . پایه میرندگی قدرت بر همین طبع
تجاوز طلب و غزون جوی و خویشن افزای او استوار است . فرهنگ
که قدرت بذرش را می افشاند فرهنگ تابعیت و انقیاد است . اکنون
اگر به تاریخ نظر کنیم می بینیم که از زمانهای بسیار دور تا زمان ما ، هر
قدرت و هر قوم سلطه گری که در عرصه جهان عرض وجود کرده در پی
آن بوده است که جهان را برنگ خود در آورد و استعداد ابتکار
" دیگران " را بکشد و بجای آن استعداد تقلید میمون وار را پرورش
دهد . در همه زمانها ، همه قدرتهای جهانی در پی آن بوده اند
که واقعیت های متضاد را در پوششی با رنگ واحد ، یعنی رنگ اطاعت
و تابعیت ببوشانند . کورش و اسکندر و و غریبان دعوی متحد
کردن جهان و یک رنگ ساختن و هم هویت کردن جهانیان را داشتند
و دارند ، اما یک رنگی ای که پایه و مایه اش تقلید است و هم هویتی ای
که بر اطاعت استوار است .

(*) از باستان تا امروز چنین است . فردوسی خاصه های تراکم قدرت را در
اعمال کیکاوس باز مینمایاند : وی نیز میخواهد بعد از زمین آسمانها را عرصه
قدرت سازد .

بنای کار اسلام از میان بردن امکانات تراکم قدرت در مقياس جهانی و منطقه ای و حذف روابط سلطه است. از اینرو در مواجهه و برخورد با امر واقعی که در بالا بدان اشاره شد صراط مستقیم انقلابی را به همگان مینمایاند: توحید بر پایه ابتکار و هم هویتی بر اساس موازنه عدمی* را بجای توحید بر پایه تقلید میمون وار و هم هویتی اطاعت و انقیاد و کار پذیری، بر می گزینند و جهانیان را بدان فرا میخوانند:

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ

این آیه، اصل تساوی نژاد ها و انسانها را بصراحت تمام بیان میدارد و این مطلبی است که درباره اش فراوان سخن گفته اند. اما اصل دیگری که آیه مذکور یاد آوری می کند، اصل قبول هویت های نسبی و ایجاد یک هویت عمومی بر پایه این هویت های نسبی است. و این نکته ایست که جلب توجه نکرده است.

فعالیتها و خلاقیت های انسانها در جامعه خودشان و در شرایط اقلیتی و سرزمینی ویژه ای که دارند صبغه و رنگی مخصوصی باید. این رنگ لزوما با رنگ فعالیتها و خلاقیت های دیگران یکی نیست. همین صبغه و رنگ اساس شناسائی های ملت ها و اقوام را از یک یگر تشکیل میدهد. اگر هدفها و اصولی که راهنمای خلاقیتها هستند یکی گردند، در بطن توحید، نه فقط هویت های نسبی که از فعالیت و کار نتیجه میشوند**، و مزاحم حرکت توحیدی نیستند، بلکه این به سبب شرکت همه جامعه ها و انسانهای عضو همه جامعه ها در فعالیت و کار خلاقه شتاب هم

(*) یعنی آزادی همه جامعه های بشری از روابط سلطه و انقیاد یک یگر

و نسبی و فعال شدن همه جامعه ها و همه افراد بشر.

(**) نه از کار پذیری و به جلد دیگری رفتن و یا برنگ دیگری درآمدن.

می گیرد .

امروزه دیگر کار نسخه نویسی برای همه دردها و همه جامعه ها و کار یگانه شناختن الگوی تحول جماعات * هم در زمینه علمی و هم در زمینه نظری به شکست قطعی انجامیده و اصل جستن راه حل بر پایه شناخت واقعیت های عینی هر جامعه پذیرفته شده است . اما هنوز راه حل خودی جستن بیشتر بصورت شعاری برای جلب کردن " توده ها " و فریب دادن آنهاست ، تا راهی برای درپیش گرفتن و جلو رفتن .

برای اینکه این اصل و رهنمود انقلابی * در واقعیت های جهان امروز منعکس گردد ، و راهی برای پیش رفتن یافته شود نخست باید جامعه های زیر سلطه ، از سلطه فرهنگی غرب آزاد گردند و از راه فعال و خلاق شدن ، از نو هویت های نسبی خویش را باز یابند . برای اینکار لازمست که در مقیاس جهانی بند های اسارت فرهنگی بریده شوند :

آزادی فرهنگی ، هدف های مشترک فرهنگ ها و درمان بیماری فرهنگ غرب زدگی را در سه قسمت به شرح زیر مقایسه می کنیم :

(*) خواننده توجه دارد که وحدت در هدف تحولات اجتماعی ضروری است ، و مراد از الگو هدف تحول نیست که شیوه تحول است .

(**) خواننده می بیند که وقتی رهنمود و راه حل بر اساس امر واقع مستمر استوار باشد ، تاریخ ارائه راه حل ، اثری در درستی و نادرستی آن ندارد . درستی یا نادرستی یک راه حل ، مثل درستی و یا نادرستی یک معالجه ، در گرو آنستکه مشکل درست شناخته شود . همانسان که بیماری و یا را وقتی درست شناختند ، سرم ضد آنرا نیز ساختند ؛ تا وقتی میکروب و یا وجود دارد و بیماری و یا را بوجود می آورد ، سرم ضد آن بکار خواهد رفت . میتوان اثربخشی این سرم را ، افزایش داد ، اما نمیتوان بدلیل آنکه مثلا یک قرن از تاریخ کشفش میگذرد آنرا بدور انداخت . در مسائل اجتماعی و همه مسائل نیز اصل اجتهاد به منظور افزایش اثربخشی هاست .

الف - در مقیاس جهانی و برای بریدن بند های اسارت :

- ۱- خودی کردن زمینه اندیشه و عمل
- ۲- خودی کردن تولید و مصرف
- ۳- بستن راه بر ورود ضمیر ارزشهای سلطه گر
- ۴- ادغام و انسجام فرهنگی
- ۵- شرکت فعال و خلاق در بنای تاریخ

ب- اصول پایه اسلام به مثابه هدفهای مشترک فرهنگ :

- ۱- تغییر پایه و هدفها
- ۲- مبارزه با کهنگی ها و عناصر فرهنگی حرکت ربا
- ۳- اصل خویشتن جوئی بجای اصل اقتباس
- ۴- اصل ابداع و ابتکار
- ۵- ادغام فرهنگی
- ۶- ادغام عمومی

ج- در علاج غرب زدگی :

- ۱- اغتشاش زدائی از هویت
- ۲- ابهام زدائی
- ۳- قرار جستن در بطن زمان و مکان

الف - در مقیاس جهانی و برای بریدن بندهای اسارت

۱- خودی کردن زمینه اندیشه و عمل :

اصل اجتهاد را باید تعمیم داد و بدین منظور کوشش نمود کار ابداع و ابتکار به اقلیتی محدود منحصر نشود و از این انحصار جلوگیری بعمل آید . برای آنکه فرصت چنین کاری افزایش یابد ، باید مراکز تحقیق و آموزش را از الزامات سلطه آزاد ساخت و به توسعه آنها کوشید و وظیفه امامت را به مراکز علمی و تحقیقاتی سپرد تا به یمن این امامت ، جامعه ای ارزیاب و خلاق و مجتهد ایجاد گردد . جامعه کارپذیر بجامعه فعال تحول پذیرد و صیورت یابد . در نتیجه تمامی مردم بتوانند در هر سه نوع کار یعنی ۱- ابتکار و ابداع ۲- رهبری و ارزیابی و انتقاد ۳- کار تولیدی اجرایی ، شرکت کنند .

هنگامی که چند میلیارد انسان فرصت بیابند استعداد های خویش را در ابتکار و ابداع و رهبری و ارزیابی و انتقاد و کار تولیدی اجرایی - بحرکت آورند و بیوروند ، بشر از هر دقیقه قرن ها خواهد ساخت . اسلام انسانیت را بدین راه نیک فرجام میخواند . اما چرا این استعداد ها به تباهی راه بسته و تباه گشته اند و چرا در راه فعالیت و خلاقیت نمی افتند ؟ زیرا تولید و مصرف خودی نیست و غرب انحصار همه تولید ها (فکر و الگو و مد و کالا و ...) را در دست خود نگه داشته است .

۲- خودی کردن تولید و مصرف :

باید تولید متکی بخود گردد و مصرف نیز خودی شود . یعنی با نیاز هائی انطباق جویند که اولاً زاده واقعیت های طبیعی و اجتماعی هر منطقه میباشند و ثانیاً زاده حرکت و بعثت جامعه در جهت آزادی از تمامی سلطه های همزاد خارجی و داخلی و در جهت توحید ، هستند

و بنابراین همراه این بعثت، زمان بزمان نومی شوند .

هم چنین باید پیشروی عناصر فرهنگ صادراتی سرمایه داری متوقف گردد و واپس رانده شود . این فرهنگ صادراتی شبه فرهنگ است . مهاجم و آلت ساز و تباه کننده استعدادهای و شیئی سازنده انسان است . اما اینکار از چه راه ممکن است ؟ از راه توسعه سریع میدان امکانات اندیشه و عمل و افزایش شتاب گیر آنها در هر کشور . طرد ضد ارزشهای این شبه فرهنگ مهاجم و ایجاد محیط فرهنگی اسلامی بانظام ارزشی متکی به موازنه عدلی و بالاخره فراهم آوردن محیطی که در آن انگیزه کار و خلاقیت رسیدن به توحید است و نه تراکم قدرت سیاسی و تراکم قدرت اقتصادی .

۳- بستن راه بر ورود ضد ارزشهای سلطه گر :

این ضد ارزشها در حال حاضر هم بزور و قهر وارد می شوند و هم بزور و قهر تحمیل میگردند و استقرار می یابند . انحطاط اخلاقی - شخصیتی زیر سلطه و از بین رفتن استقلال در اندیشیدن و استقلال در سنجیدن وی از جمله اثرات ورود و تحمیل بزور این ضد ارزشهاست . باید کردن راه ورود این ضد ارزشها ، محیط فرهنگی رشد شخصیت سالم می شود * و میانی استقلال در اندیشه و سنجش و ارزیابی تحکیم می گردد و جامعه ها در جهت رشد بکار می پردازند . یعنی ضابطه ارزش نهادن بامور و اشیاء اهمیت می شود که آن امور و اشیاء در آزاد کردن انسان و پرورش استعداد های او و در افزایش میل او بابتکار و در سرعت بخشیدن به تحول جامعه در جهت توحید داری می باشد .

وقتی بند های اسارت فرهنگی فوق بریده شد باید رشته روابط را به

* در قسمت سوم ما به این امر باز می گردیم و در حد مقدور به توضیح آن می پردازیم .

۴- ادغام و انسجام فرهنگی :

دودانش توحیدی* یکی دانش مبارزه با سلطه طبیعت و دیگری دانش مبارزه با سلطه های اجتماعی ، در صورتی میدان رشد و کمال می یابند که جامعه از نعمت استقلال برخوردار باشد و عموم فعالیتها از خارجه به طرف داخله تغییر جهت دهند و پایه موازنه وجودی فرو ریزد و اندیشه و عمل با واقعیت های طبیعت و جامعه تجدید رابطه نمایند . پیوند اندیشه و عمل با واقعیتها باید شامل ادغام همه جانبه شهر و روستا ، اقوام و تیره های ساکن یک کشور و قسمت های مختلف یک کشور در یکدیگر گردد ، تا مردم بتوانند در یک محیط طبیعی و اجتماعی بهم پیوسته ، در فرآیند تحول و سیورورت خویش شرکت جویند . علاوه بر اینها باید رشته هایی را هم که با تاریخ بریده شده است بهم پیوست . بعثت فرهنگی ، خود همان بازیافتن خویش است . در نتیجه این پیوندها علت اجتماعی ترس از بازیافت خویشتن و وحشت از به هویت خود درآمدن ، از میان میروود و جریان تبدل انسان کارپذیر یعنی انسانی که هویت و شخصیت و هدف زندگی را در مصرف می جوید ، بانسان فعال و خلاق و تولید کننده ، شتاب می گیرد** گذشته و حال نقش خود را بعنوان زاینده آینده باز می یابند .

(*) توحید انسان و طبیعت و توحید اجتماعی که حذف نظام طبقاتی تنها یکی از وجوه آنست .

(**) از آنجا که این تبدل از کارپذیری به فعالیت و از مطلق گرائی به نسبی گرائی که هدف بعثت اسلامی است و بلحاظ اهمیت آن ، این مقاله قسمت سومی پیدا کرد که در واقع توضیح پاره ای وجوه همین قسمت است .

۵- شرکت فعال و خلاق در بنای تاریخ :

با حذف روابط سلطه، انسان زیر سلطه، انسان کارپذیر، انسانی که ساخته و موضوع و شیء است آزاد می گردد و به معماری تاریخ ویژه خود و شرکت فعال و خلاق در بنای تاریخ بشمار فرا خوانده می شود . استقلال فکری در محدوده استقلال فرهنگی به زیر سلطه و مصلط امکان میدهد که بر پایه هدفهای مشترک در کارگاه ایجاد فرهنگ جهانی توحید و میدان ظهور انسانی نو، فعالانه شرکت جویند .

بدنبال سلطه زدائی فرهنگی و آزادی از قید و بند غرب زدگی، باید در مقیاس هر جامعه و هر حوزه فرهنگی، خطوط اصلی بعثت فرهنگی را باز شناساند . بدین منظور کار را با ارائه پایه موازنه عدمی و اصول پایه اسلام بعنوان هدفهای مشترک فرهنگ ها، شروع می کنیم . این پایه باید بجای پایه کونی (موازنه وجودی یا رابطه سلطه) و این هدفها باید بجای هدفهای کونی (تراکم انواع قدرتها) بنشینند .

ب - اصول پایه اسلام به مثابه هدفهای مشترک فرهنگ ها

۱- تغییر پایه و هدفها :

پس از آنکه آزمایشهای مکرر روشن کرده است که در هیچ کجای جهان نمیتوان مذهب را از زندگانی بشر حذف کرد و اکنون که در همه جا، جنبشهای مذهبی اوج گرفته است، و هم در این زمان که در زیر لوای اسلام جامعه های اسلامی به قیام و حرکت درآمده اند و به سلطه غرب نه میگویند، تبلیغ شبه نظریه جدیدی آغاز شده است: گفته میشود که : از طرفی جوامع بدون رنگ مذهبی هویت و شخصیت خود را از دست میدهند و از طرف دیگر اگر مذهب تمامی وجوه فعالیت جامعه را در بر

گیرد، راه بر "ترقی" و "پیشرفت" بشر بسته می شود. در نتیجه
مذهب را باید به مثابه یک رنگ و فقط بعنوان یکی از وجوه هویت
شخصیت جمعی جامعه تلقی کرد و در همین حد بوی اجازه زیست دارد!

این سخن را که امروزه غرب از زبان "صاحب نظران خودی" تکرار
می کند، افشاگر دو امر واقع است: اولاً حمله سلطه گر مذهب، در واقع
بقصد از بین بردن هویت و شخصیت جامعه های زیر سلطه بوده و هست
و ثانیاً مفهومی که در این شبه نظریه از مذهب (صبغه و رنگ هویت)
عنوان می شود و مستند سازندگان آن قرار می گیرد، همان مفهومی
است که سلطه گران ساخته و پرداخته اند و بنا بر آن، مذهب زندان
اندیشه و عمل انسان است. محدوده و حصار است که اندیشه و عمل
آدمیان در آن محصور و عقیم می شود. از این رو برای حل تضاد (یعنی
تضادی که میان لزوم "ترقی" و مانع بودن مذهب برای این امر از سوئی
و وجوب نگاهداشتن مذهب بمعنای رنگ هویت از سوی دیگر، وجود
دارد.) باید مذهب بعنوان زندان و حصار اندیشه و عمل از بین برود،
و بعنوان رنگ هویت اعتلا یابد! حقیقت آنست که در نظام سلطه
حاکم بر جهان، پایه فرهنگ سلطه موازنه وجودی است و در آن هدف
کار و ابداع تراکم قدرتهاست. مذاهب رسمی در این فرهنگ ها ادغام
شده اند. بنابراین باید با آنها و با هر عقیده ای که ابزار تراکم
قدرت است، مبارزه کرد و انسان را از قیدشان آزاد نمود. مذهبی کردن
فرهنگ بمعنای تغییر پایه فرهنگ ها از موازنه وجودی به موازنه عدمی
و تغییر هدفهای کار و خلاقیت از شرک در همه جنبه ها و جلوه هایش
و استثمار و تراکم قدرتها و مطلق گرایی و فعال و مایشائی و استمرار نظام
سلطه، به توحید و بعثت و امامت و به عدالت و به معاد، دوران استقرار
قطعی توحید است این اصول در فطرت همه آدمیان است و هدف
مشترک کلیه مبارزه ها در همه جامعه های همه عصرهاست. بنابراین:

موازنه عدمی که به معنی برابری مطلق همه جامعه ها با هم است و

حقیقت را بخواهیم به معنی برابری امکان فعالیت و کار در همه جا و همه وقت و برای همه است ، باید پایه فرهنگ باشد . در يك كلام باید پایه فرهنگ جهانی گردد .

اصول پایه نظام اسلامی که عبارتند از توحید و بعثت و امامت و عدالت و معاد (یا تجلی گاه رائی توحید) میتواند و باید در همه فرهنگها و در فرهنگ جهانی هدف و مقصود هر کار و خلاقیتی گردد . این اصول باید به صورت جهت یاب اندیشه و عمل انسانها در همه جای جهان در آید . و بعنوان دستگاه راه یاب انسان امکان دهد حصار تنگ سود - جوئی و قدرت طلبی و تشخیص طلبی و . . . را بشکند و اندیشه و عمل را از اسارت الزامات تراکم قدرت آزاد سازد . اسلامی کردن فرهنگ بمعنای تغییر بنیاد های فرهنگها و برگرداندن آنها از موازنه وجودی و شرک (که از جمله وجوه آن تشخیص طلبی فردی و گروهی و طبقاتی و ملی و نژادی است) به موازنه عدلی و توحید است . اصل راهنما در کارهای ابتکار و ابداع و رهبری و انتقاد و اجرا نباید توقعات سلطه طلبی و سود و انباشت سرمایه و قدرت سیاسی و تراکم و تمرکز آن باشد بل ، باید جستجوی توحید و هویت یگانه و افزایش ابعاد بعثت رائی بسوی توحید باشد . از اینجا دیگر هدف کار و اندیشه تحکیم سلطه طبقاتی و تحکیم مبانی قدرتهای سیاسی و اقتصادی حاکم و تسریع تراکم سرمایه و یا قدرت سیاسی نیست ، بل امامت و پیش آهنگی خواهد بود . جهت کار و اندیشه هم نابرابری^{ها} و انحصار جوئی ها و از میان بردن برابری امکانات و حتی خود امکانات ، نیست ، بل برابر کردن امکانات و آزاد نمودن انسان از مطلق های عینی و ذهنی و قرار دادن وی در صراط مستقیم عدالت بجانب معاد توحیدی است ، در يك كلام هدف و کار و اندیشه رائی کردن نظامهای اجتماعی کنونی یعنی کانون های شرک نیست ، بل از بنیاد ویرانی کردن این نظام ها و کوبیدن و هموار کردن جاده یی است که بجامعه متعالی توحیدی موصول می شود .

کدام انقلابی راستین این اصول را بعنوان هدف مشترک فرهنگ ها

نمی پذیرد و فرهنگی شکوفان را نمی طلبد ، فرهنگی که بآدمی امکان
میدهد خویش را باز جوید و به خویشتن خویش باز پیوند ؟

بی گفتگو دست آورد های اندیشه و عمل افراد انسانی با توجه به
خاصه های طبیعی و اجتماعی ، به فرهنگ آنان (هر چند دارای پایه
و هدفهای مشترک با فرهنگهای دیگران است) صبغه هائی متمایز
از یکدیگر می بخشد . این صبغه ها نه تنها به توحید بنیادی جماعات
بشری صدمه نمیزند بلکه حاصل کار فکری ویدی میلیاردها انسان ، به
انسانیت امکان میدهد در ساختمان جامعه جهانی توحیدی فعالانه
و خلاقانه شرکت جویند .

۲- مبارزه با کهنگی ها و عناصر " فرهنگی " حرکت ریا :

در قسمت اول بحث از لزوم پیوند های مجدد سخن بمیان آمد
اکنون میتوان در پرتو پایه و هدفهای فوق آن مفهوم را روشن کرد .
در حقیقت خود شدن از لحاظ تاریخ و گره زدن رشته های بریده ، بمعنای
بازگشت به گذشته و به نظام حاکمی نیست که بر جامعه حکومت داشته و
دارد . نخست بدلیل آنکه هدف بعثت فرهنگی خلاصی و آزادی از کهنگی
ها و عناصر " فرهنگی " حرکت ریا و رهائی از نظام ظالمانه ئی است
که از قدیم ترین ایام تا این زمان در چهره های گوناگون بر جماعات بشری
حکمران بوده است ، و سپس بدین دلیل که مضمون اصلی فرهنگ را دست
آورد کار و اندیشه در حال و آینده تشکیل میدهد . بازگشتن رشته و گره
زدن آنها ، بمعنای قرار گرفتن در جریان بعثت مستمر و مبارزه مداومی
است که در تمامی جامعه های بشری با سلطه ها و پایه های شرک حیات
اجتماعی صورت می گیرد . زیرا زمینه مبارزه و بعثت امروز را بعثت و مبارزه
دریوز فراهم می آورد و این پیوستگی است که نهضت ها را از بیراهه ها
و سردرگسی ها مصون میدارد و در بطن بعثت مستمر است که نوزاد
انقلاب اسلامی یعنی انقلاب توحیدی پرورده می شود و رشد می کند .

هم چنین باز پیوستن جامعه و طبیعت خویش بمعنای بازگشت به قبول سلطه طبیعت و پذیرش فرهنگ انقیاد و رکود اجتماعی نیست، بلکه بمعنای ایجاد زمینه‌ی است برای اندیشه و عمل و بعثت اجتماعی و افکندن جامعه در صراط مستقیم عدالت و راهبری وی به سوی جامعه متعالی توحیدی است. قطع کردن از تاریخ و جامعه و طبیعت، بقصد عقیم کردن فرهنگ انجام گرفته است و وصل کردن بقصد بارور کردن و تعمیم دادن امکان شرکت عموم در این بارور ساختن فرهنگ است بدون زمینه، نه اندیشیدن ممکن است و نه عمل میتواند به مرحله فعلیت درآید و بنابراین باید به خویشن جوئی پرداخت.

۳- خویشن جوئی بجای اقتباس:

مقتضای اصل امامت و عمومیت آن اینست که همه در حد توانائی های خود به مشق امامت و مشی پیشاهنگی بپردازند. امام وار عمل کنند یعنی اندیشه و عمل را بر وفق اصول راهنما بکار گیرند و از خود در گذرند و از خویشن فرا روند و خود و جمع خود را آزاد کنند. کار پذیری را رها نمایند و فعال شوند.

این سرنایه داری جهل ننگی غریب است که اصل تشبه جوئی و اقتباس را به انسانیت تحمیل کرده است و همچنان در این راه قدم برمیدارد.
در نتیجه پیشاهنگ و امام کردار این اصل را بدور می افکند و آزادی خویش را از غیریت ها و از خود بیگانگی ها در کار کردن و اندیشیدن (هر دو با هم) جستجو مینماید.

۴- ابتکار و ابداع بجای تقلید:

امامت بدون ابتکار و ابداع تحقق نمی یابد. تنها با شرکت خود انسانها در کوشش و مبارزه برای آزاد کردن انسانیت انسان از غیریتها و از خود بیگانگی ها است که این مهم سرانجام می یابد. در غیر این صورت

انسان همچنان از خویشتن خویش گسسته بر جا میماند . اگر پرورش انسانی
نوء انسان وصل جسته بفطرت و باز پیوسته بخویشتن خویش هدف باشد ،
اینکار بدون آنکه آدمیان خود را آزاد کردن خویش شرک جویند ، شدنی
نیست . هیچ انقلابی بدون شرکت فعال مردم در ابداع ها و ابتکار ها
امکان پذیر نمی باشد . این بیان الهی :

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ *

بیان يك واقعیت عینی است و ما با این واقعیت همواره روبروئیم : تغییر
کردن و تغییر دادن هر دو يك جریان و يك کارند و در گرو فعال شدن
و مبتکر بودنند . انسان عصر ما روزگاری سیاه دارد ، زیرا بیشتر در جامعه
هائی زندگی می کند که در آنها بر وفق توقعات سلطه " انقلاب از بالا " **
صورت می گیرد . علت وجود بند های اسارتی که بر دست و پای این انسان
می بینیم ، آن است که انسانها کار پذیر گردند و سرنوشتی را که از " بالا "
برایشان می سازند ، پذیرا گردند . مقتضی دو اصل امامت و عدالت
(یعنی عناصر خمیر مایه فطرت و خویشتن خویش آدمی) فعال و نسبی
شدن و ابتکار است . باید تا ممکن است خصوصا در تعلیم و تربیت عرصه
دو کاریکی ابتکار و ابداع و دیگری انتقاد و رهبری را وسعت بخشید ، تا
تعلی که رومی آید ، نسل اندیشه و کار نسل مسئولینهای بزرگ گردد .

* همانا خدا هیچ قومی را در گگون نخواهد ساخت تا زمانی که آنها
خودشان را تغییر دهند .

(قرآن سوره رعد آیه ۱۱)

** (فرق توحید و شرک از جمله اینجاست که : خدا تغییر یافتن را بپای
خود آدمیان میگذارد و آنها را فعال و نسبی میخواهد و طاغوت
تغییر یافتن آدمیان را خود تصدی می کند و آنها را مطلق آلت و گمار
پذیر میخواهد . هیچ شرکی بدتر از شرک طاغوت نیست و بهمین دلیل
خدا طاغوت را تا رستاخیز لعنت می کند .

۵- ادغام فرهنگی :

در قسمت اول نیز از ادغام و انسجام فرهنگی سخن رفت. اما در اینجا سخن از ادغام دیگری است. در همه جا دو فرهنگ وجود دارد، یکی فرهنگ سلطه گر که بر پایه موازنه وجودی قرار دارد و دیگری فرهنگ مردم که بر پایه موازنه عدمی استوار است. این دوگانگی باید از میان برود. بدینسان که فرهنگ شرک از پایه ویران گردد و فرهنگ مردم نیز از آندسته عناصر فرهنگی پاک گردد که بر اثر استمرار روابط سلطه پیدایش یافته اند و در فرهنگ مردم راه جسته و بر آن سلطه جسته اند. با تغییر پایه و هدفها، فرهنگ سلطه یعنی فرهنگی که در آن هدف اندیشه و کار تراکم قدرت است از میان میروند و ادغام فرهنگی با بسط و تعمیم فرهنگ توحید تحقق می یابد. همان فرهنگی که پایه اش موازنه عدمی است و در آن هدف اندیشه و کار رسیدن به توحید است.

اسلام در کلیت و جامعیت خود، سازمان دهنده مبارزه با شرک است. شرکی که در بافت امرهای واقع مستمر، انسان را اسیر ساخته و او را از فطرت باز خویشستن خویش گسسته است، بنابراین اسلام را بدین اعتبار باید بعنوان نظام فکری و اجتماعی مستقر ساخت تا بشر از قید و بندها آزاد گردد و در افق بی انتهای توحید با حرکتی شتاب گیر به پیش تازد. از همین مرحله است که مسأله ادغام دیگر مطرح میشود.

۶- ادغام عمومی :

متوقف کردن جریان تجزیه عمومی و همه جانبه ای که رشد مناسبات سلطه در مقیاس جهانی پدید آورده است، کاری مهم است. اما ایجاد جریانی جدید که غرضش ادغام همه جانبه در مقیاس ملی و جهانی باشد و با اصول پنجگانه پایه مطابق و بر اساس موازنه عدمی مؤسس باشد کاری مهمتر و عظیمتر است. هر دو کار در گرو آنند که:

اولا - هم در تولید و هم در مصرف پایه و هدفهائی که راهنمای فعالیت اقتصادی اند تغییر یابند: ضابطه هائی نظیر موقع طبقاتی تشخیص اجتماعی، انواع تشخیص طلبی های طبقاتی و گروهی و فردی باید جای خود را به ضابطه ای دیگر بپسارند یعنی به ضابطه توحید اجتماعی و آزادی از تشخیص طلبی ها و سلطه های اجتماعی و نیز رهایی از سلطه طبیعت و بالاخره ملاک تساوی و افزایش امکان برای همه.

ثانیا - تولید و مصرف که هر روزه بیشتر غریبی می شوند، باید خودی گردند. و این خودی شدن در انطباق کامل با نیازهای اساسی^{است} یعنی نیازهای که در فراگرد حرکت به توحید، نوبنومی شوند.

ثالثا - طبیعت که به اعتبار امکانات زیستی و منابع در معرض تباهی و تمامی است، باید از قید الزامات سلطه آزاد گردد. محیط زیست و منابع زمینی از آن نسل امروز بشر خصوصا نسل های آینده است، نباید اجازه داد که سلطه گران محض تراکم قدرت، آنرا از قابلیت زیست بیاندازند و بود و نبود آن را به چپاول برند.

رابعا - باید زمینه های خودی اندیشه و کار ایجاد شود تا دیگر کشورهای زیر سلطه بعنوان ذخیره گاه نیروی انسانی و مواد خام نباشد بلکه بعنوان جامعه های آزاد و محل پرورش انسان باشند. و انسان در آن همه ابعاد انسانی خویش را باز یابد.

ج - در علاج غرب زدگی

قبلا* از این بیماری تحت عناوین "گفتاش در هویت" و "تشدید جو ابهام" و "لامکانی و لازمانی" بحث کرده ایم. اینک بر آنیم که بعنوان حاصل سخن و جمع بندی مطالب گذشته درمان آن را بجوئیم.

۱- افتشاش زدائی از هویت :

همان سانی که دیدیم * افتشاش در هویت و شخصیت آدم رسمی
دو علت دارد :

اول باور مطلق به "هوش خلاق" غربی و ناباوری بخود و دوم ترس.
افتشاش زدائی به معنی مبارزه با این بیماری است.

راست است که اساس هویت بر اندیشه و عمل و یک زمینه مشخص
استوار است اما اگر غرب زده از ناباوری بخود که زبانش می سازد شفا
نیابد ، بر نامه سلطه زدائی فرهنگی به بعثت فرهنگی نمی انجامد .
آدمیانی که حتی در تخیلاتشان مصرف کننده فرآورده های غرب هستند
و میمون وار به غربی تشبه می جویند و شخصیت خود را در همرنگ جماعت
شدن میدانند ، نمیتوانند در عرصه جدیدی که بدیشان عرضه می شود
قدم بگذارند .

در اینجا با مشکلی روبرو میشویم : تا برنامه سلطه زدائی فرهنگی
اجرا نشود ، آدمیان امکان پیدائی نمی کنند گریبان ذهن و اندیشه خویش
را از باور مطلق به هوش غربی و ناباوری مطلق بخود رها کنند . بر فرض
هم که گریبان خویش را رها کردند تا از اندیشیدن و کار کردن راجع
به یک امر مشخص بترسند و بگونه ای غیر از شیوه غربی جرأت تفکر نداشته
باشند و از خراب کردن دیوارهای ترس خود بهراسند و جسارت نورزند
و در راه ساختمان دنیائی دیگر و انسانی دیگر نیندیشند و کسار
نکنند و بالاخره تا شهامت بخرج ندهند و از این بار توان فرسا خود را
آزاد نسازند ، نه تنها تقلید میمون وار بلکه تقلید آگاهانه از غربی
برای غربی شدن هر دو راهشان به مردابها و لجه های تباهی شخصیت
و هویت منتهی میشود و در چنین شرائطی سلطه زدائی فرهنگی شدن
نیست .

در مقام راه حل باور بسیاری بر این است که برای پدید آمدن انسان نو و شکوفانی انسانیت نو صرف تغییر بنیادی محیط اجتماعی اندیشه و عمل و صرف تغییر ساختهای اجتماعی کفایت می کند . بسیاری دیگر نیز بر این باورند که تقدم با تعلیم و تربیت است یعنی تا انسان های نوی پرورش نیابند ، تغییر ماهوی خواب و خیال است .

اما همان سان که دیدیم این دو تغییر با هم انجام می گیرند : این هر دو تغییر يك فرا گرد ، يك جریان دارند . در هم اثر می کنند و بیکدیگر شتاب می دهند . از اینرو اسلام همان اندازه که به تغییر ساختهای اجتماعی می پردازد ، به تغییر بنیادی انسان نیز عنایت می کند : تمرین - های فردی و دستجمعی اسلامی همه برای آنست که انسان توحید گرا گردد .

از میدان کار پذیری به اغتشاش زدائی از هویت زاهی وجود ندارد ، برای آنکه آدمی به خود باور پیدا کند اندیشه و عمل مستقل در زمینه روشن واقعیت ها لازم است ، اغتشاش زدائی در گرو اجتهاد است یعنی بدون بیم و هراس از غرب ، درباره مسائل خودی و مسائل بشری اندیشه شود ، راه حل پیدا گردد و به کار پرداخته شود ، راه حل زمان ما همان است که ولی عصر در جامعه توحیدی جهانی بکار میبرد : در جامعه توحیدی ، همه باید به مرتبت اجتهاد رسند * جامعه و انسان در يك فراگرد انقلابی یکدیگر را منقلب می شوند و منقلب می کنند .

خلاصه آنکه بدون دو اصل امامت و عدالت ، بویژه محمولیت امامت و عدالت ، بشر همچنان اسیر توقعات تراکم قدرت خواهد ماند . از اینرو نسل تازه باید از سختی های کار نهراسد و از مشکل کار و اندیشه ، بویژه مشکل اندیشیدن نترسد و بخود باور پیدا کند و از بازگشت بخود و باز یافت خود نترسد .

(*) نگاه کنید به : کتاب : در فجر ساحل نوشته محمد حکیمی چاپ شرکت انتشار .

۲- ابهام زدائی :

پیوستن به طبیعت و جامعه و تاریخ خود و پرداختن به تولید (در
معنای وسیع کلمه)، برای بازیافت خویشتن خویش کفایت نمی کند ، علاوه
بر این ها :

اولا باید تعلیم و تربیت کنونی که بر پایه ترساندن از تفکر استوار است
از بیخ و بن ویران ساخت. و بر اساس پنج اصل پایه (بعنوان نظام ارزشی
حاکم بر کار و اندیشه) تعلیم و تربیتی انقلابی بوجود آورد و مبارزه با
ترس را که در ذهن ها خانه کرده است. عاجل ترین کار ها و وظیفه شمرد
خصوصا باید عقده ترس از یازگشت بخود و بازیافتن خویش را باز کرد .

ثانیا باید با عقده خود کمتر بینی و خود و هموطنان خویش را در
ناتوانیها (بویژه در زمینه اندیشه) قهرمان دانستن ، مبارزه کرد و برای
اینکار باید عموم را در اندیشیدن و راه حل جستن و انتقاد نمودن و
اوزیایی کردن شرکت داد .

ثالثا باید ذهن " فرهنگ غربی " زده را از این باور تحجر یافته آزاد
ساخت . باوری که بر اساس آن راه حل هر مشکلی از پیش وجود دارد و
اندیشه غربی راه حل را ساخته و آماده کرده است. و بنابراین حل
مسائل جز با بکار بردن روش غربی ممکن نیست. برای آزاد سازی از این
باور باید روش های معمول کنونی یعنی روش ریختن واقعیتها در قالبهای
از پیش ساخته را نفی کرد و راه حل هایی را که حتی پیش از وجود پیدا
کردن مسئله " ساخته و آماده " شده اند بی اعتبار دانست و روش منطبق
کردن مشکل با راه حل و انطباق واقعیتهای عینی اجتماعی با قالبهای
ذهنی از پیش ساخته و آماده را رسوا ساخت و بی پایه و مایه خواند .

وقتی در باره روش جستجوی راه حل از خود مسئله تمرین شود ،
پیوستن هایی که از آنها گفتگو کردیم معنای واقعی خود را بدست می -
آورند . آدم زیر سلطه که ریختن واقعیتهای اجتماعی در قالب های

از پیش ساخته شده کارش است و انقلاب و اصلاح را همان قالب زنی و منطبق کردن واقعیتها با راه حل میداند و با همین ریختن واقعیتها در قالب های "ساخت فرنگ" بنای موجودیت فرهنگی جامعه خویش را ویران می سازد ، در محیط فرهنگ توحیدی و با مداومتی که در کار معین و زمینه مشخص بعمل می آورد ، گریبان خویش را از چنگ ابهامات رها می سازد .

رابعاً باید از برق سر نیزه های مرئی و نامرئی و از هزارها و هزارها اسباب تحقیر و وسائل ارباب تترسید و جرئت بخرج داد و بواقعیت ها نزدیک شد . از زندان این دنیای ذهنی که "فرهنگ غربی" زده در آن زندانی است و از این عشق مصنوعی به ذهنیات آزاد گردید . نتیجه این آزادی آنست که انسان از عنصری مخرب به عنصری سازنده ، از عنصری بیرون از زمان به عنصری معمار زمان تبدیل می یابد .

۳- استقرار در زمان و مکان :

دوره ای که افراد انسانی در دنیای تخیلی و ساخته شده از روی الگوی غرب و بیرون از مکان و زمان زندگی می کردند بسر رسیده است . دیگر نمیتوان در کنار فقر سیاه و همه جانبه زندگی کرد و در عالم خیال خود را در پاریس و هالیوود پنداشت و یا در کنار واقعیت های تلخ ، در درون حصار ابهام و ترس برای خود دنیای و ویائی غرب را ساخت . از این بدتر دیگر نمیتوان آینده "میلیاردها انسان زیر سلطه را در این دید که باید به شکل و شمایل غربی در آیند . دوران تحمیل قالب به واقعیت و سیما و روکش به محتوی بسر رسیده است . پیش از آنکه دیر شود باید در برابر این تخریب حساب شده مبانی موجودیت و هویت جامعه های بشری قد بر افراشت و "دیواره شب سیه و دیرپائی را" که افراد انسانی در آن غرقه اند شکافت و بیرون رفت . چگونه ؟ :

از راه پویا کردن فرهنگ ها (به شرحی که گذشت)

از راه قطع تمامی رشته های وابستگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به قدرت های مصلطه و اتخان سیاست موازنه عدمی در مناسبات میان کشورها،

از راه پایان بخشیدن به پیش فروش بی حساب و کتاب ثروتها و منابع کشورهای فیر مصلطه،

و بالاخره از راه آزاد کردن آینده از سیطره الکوی غرب. الگوئی که اساسش بر تراکم سرمایه و قدرت سیاسی و استعداد است.

هرگز از تکرار این نکته خسته نشویم که علاج غرب زده در همه زمینه ها بویژه در زمینه آینده، شرکت در کار بزرگ ساختمان آینده توحیدی و راه حل جوئی بر اساس واقعیت های عینی و متناسب با پایه و هدفائی است که به تفصیل از آنها گفتگو شده است.

علاج در سیاست - بواقعیت های خویش و بازیافت خویش، با کار و با اندیشه و امام وار راه آینده را گشودن است در آینده ای که جامعه متعالی توحیدی میتواند پدید آید.

برویم . . . رفقا بهتر آنست که از هم اکنون ساحلی دیگر بجوئیم، دیواره شب سیاه و دیرپائی را که در آن غرقه ایم بشکافیم و بیرون رویم. باید روز تازه ای که سر بر می آورد ما را استوار و نستوه آگاه و اندیشمند، مصمم و گستاخ باز یابد.

فرانس فانون

سخنرانی
دکتر علی شریعتی
در حسینیه ارشاد

نگاهی به تاریخ فردا

البته دوستان نباید توقع داشته باشند مطلب عمیق و پخته ای بشنوند زیرا فرصت فکر کردن درباره آن بیش از یکی دو ساعت نبود، البته قبلاً راجع به این مسئله در دانشگاه صحبت کرده ام و امیدوارم بسیاری از مسائلی که در آنجا مطرح کرده ام در اینجا به ذهنم بیاید و بعرض شما برسانم.

تبیورمنده دانشمند معروف و مجاری الاصل فرانسوی یکی از برجسته ترین متفکرین امروز درباره شناخت کشورهای دنیای سوم، آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی، کتابی دارد بنام: نگاهی به تاریخ فردا، من بحرفهای او و به این کتاب کاری ندارم، بلکه میخواهم این اصطلاح را عنوان کنم. برای اولین بار این اصطلاح را از این مرد شنیده ام و چه اصطلاح بزرگ و خوبی است. بعضی از کلمات برای آدم حق حیات دارند (بقول آندره ژید) و اگر برای انسان حق حیات نداشته باشند لااقل برای یک اندیشمند دارند، زیرا گاه هست یک حرفی در درون ما هست و خودمان نسبت به آن آگاهی نداریم و وقتی یک اصطلاح بجائی را می شنویم این اصطلاح و این کلمه خودش منشأ پیدایش اندیشه ای و زائیدن فکری در درون میشود.

اصطلاح تاریخ فردا يك اصطلاح تازه انقلابی است. تاریخ درمختص و درروحش همیشه گذشته را نشان میداده. تاریخ یعنی گذشته، و صورتیکه این اصطلاح يك اصطلاح انقلابی است: "نگاهی به تاریخ فردا". بنابراین معلوم میشود که امروز دنیا متوجه شده که باید تاریخ فردا را هم نگاشت یا لااقل درباره تاریخ فردا اندیشید در صورتیکه این اندیشه را باید از پیش میداشتیم و تاریخ را بعنوان يك علم اصیل نگاه نمیکردیم، بلکه تاریخ بمیزانی ارزش خواهد داشت که تاریخ فردا را بنگاریم. اگر تاریخ بما کمک نکند که فردا را بشناسیم یا لااقل انسان امروز را یا انسانی را که در حال پیدایش است، بهیچ دودی نخواهد خورد. برای اینکه همه علوم باید لااقل بکار شناختن انسان و زندگی انسان، آیند و آید. آله انسان امروز و انسان فردا بخورد. انسان گذشته شناختنش مقدمه ای باید باشد برای شناختن خودمان و آیندگان.

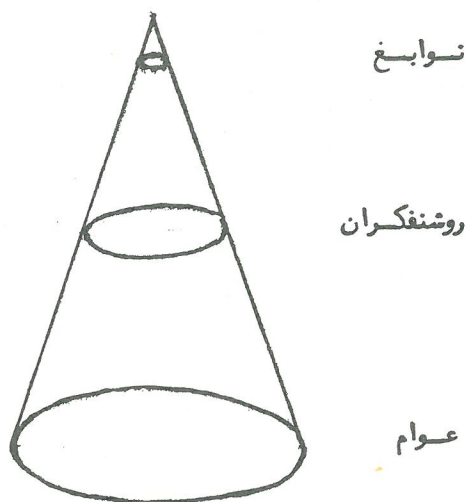
من میخواهم نگاهی به تاریخ فردا بیفکیم، نه آنچنانکه تیپورمند هافکند بلکه چنانکه خودم معتقدم.

(قبلا معذرت میخواهم که لحن لحن معلمی است نه يك خطیب برای اینکه شغلم معلمی است و در سطح يك معلم هستم و خوشبختانه اینجا هم قیافه ها بیشتر قیافه های دانشجوئی است که آنها با سخن من و زبان من آشنائی دارند.)

برای اینکه بتوانم حرفم را بفهمانم در اندیشه خودتان يك مخروط تصور کنید*، و تا آخر جلسه که حرفم تمام میشود همیشه این مخروط را درز هفتان نگاه دارید. چون این غالب تمام سخنانی است که تا آخر خواهم گفت. این مخروط غالب اندیشه قضاوت و شناخت ماست، در هر تمدنی و هر جامعه ای و هر دوره ای، تاریخ عبارتست از گذشته انسان نه بصورت يك تسلسل مداوم و متناوب بلکه بصورت دوره های پشت سرهم، این

(* رجوع کنید به مکتب مبارز شماره ۱۷-۱۸ مقاله "مخروط جامعه شناسی فرهنگی".)

معنی تاریخ است. بشر از ابتدا تا حالا سه، چهار، پنج، ده و بقول
 تیمورمندی بیست و هفت دوره داشته، هر دوره‌ای مانند یک شیء موجود
 زنده دارای یک روحیه و افکار و گرایش و تمایلات خاص است. ما امروز
 میدانیم که هر دوره جدید حالات، خصوصیات، افکار و گرایشها و هدفهای
 خاصی دارد که دوره پیش آن‌ها را نداشته است. بنابراین برای شناخت
 هر دوره‌ای این مخروط ضروری است و هر دوره را به این وسیله میشود
 دقیق تقسیم بندی کرد و با بررسی دقیق آن حتی پیش‌بینی آیند تر نمود.
 برای مثال سه قرن عقب می رویم و این مخروط را در قرون وسطی در
 اروپا پیاده می‌کنیم. قاعده این مخروط که بزرگترین سطح را دارد حجم
 بیشتر مردم جامعه را اشغال می‌کند که این عده همان توده مردمند.



این مخروط یک قسمت تحتانی دارد، یک قسمت فوقانی و چنانکه
 می‌بینید قسمت تحتانی اش بیشتر از قسمت فوقانی است و توده مردم در
 هر جامعه‌ای از لحاظ سطح و حجم در قسمت تحتانی قرار دارند.
 روشنفکران، دانشمندان و متفکرین هر دوره‌ای در قسمت فوقانی

مخروط جای دارند . این دسته را روشنفکران مینامند . مقصود از اینها گروهی هستند که کارشان بیشتر به اندیشه مربوط است تا به یکی از اعضای بدنشان یا به ابزار صنعت . بنابراین نویسندگان ، علماء ، مذہبی ، دانشمندان ، شعرا ، متفکرین ، فلاسفه جزو گروه بالای مخروط هستند .

در هر جامعه ای عوام در قاعده مخروط و روشنفکران در بالای مخروط قرار میگیرند . حتی در جامعه های بدوی نیز این حالت صادق است . در جامعه بدوی وقتی این مخروط را پیاده کنیم توده مردم ، قبائل ، افراد عامی قاعده مخروط را تشکیل میدهند و یک قشر روشنفکری هم دارند که همان جادوگران ریش سفیدان ، فرزندان و کسانی که بهر حال رهبری مردم را میکنند ، هستند .

دوره های مختلف پیش آمده در همه دوره ها این مخروط صادق است . و من این استنباط را کرده ام که هر چه دوره ها به زمان حال نزدیک تر میشود از سطح قاعده مخروط که عوام الناس هستند به نفع طبقه روشنفکران کاسته میشود یعنی از حجم توده کاسته شده و به حجم طبقه روشنفکری اضافه میشود . یعنی تعداد روشنفکران هر دوره ای بیش از روشنفکران دوره پیش خواهد شد . برای اینکه فرهنگ عمومی ترست و افکار بازتر و تعمیم فکر و علم موجب این میشود که توده مردم بیشتر به سطح روشنفکران بالا بیایند . بین طبقه روشنفکر و عوام مرزی نیست . هر چه از قاعده مخروط بالاتر برویم عوام به روشنفکران نزدیکتر میشوند و در سطح بالای مخروط یعنی سطح روشنفکران هر چه بطرف پائین برویم روشنفکران به عوام نزدیک می شوند و هر چه بالاتر برویم روشنفکران از عوام فاصله میگیرند تا بجائی میرسند که تحصیل کرده ها و روشنفکرهائی بصورت بت روشنفکران هر دوره درمیآیند که منشاء اندیشیدن روشنفکران در هر دوره را تشکیل میدهند . مثلاً در زمان فعلی تیپهائی مثل ژان پل سارتر ، برتراند راسل ، شواردنر در قسمت فوقانی ، در سطح فوقانی طبقه روشنفکران و یک تحصیل کرده ، دبیرستانی در سطح تحتانی این قشر نزدیک به عوام قرار دارد . ایمن صورت مسئله ای است که من عرض کردم برای اینکه حرفهای دیگری را بتوانم

بزنم.

مخروط را در قرون وسطی پیاده می کنیم . عوام قرون وسطی چه کسانی هستند ؟ کسانی که در فرانسه ، در ایتالیا ، در انگلستان به کلیسا میرفتند . عباداتی که کشیشان دستور میدادند عمل میکردند و دستوراتی را که علماء رسمی آنها ابلاغ میکردند ، بنام انجیل و تورات ، بنام عیسی و بنام خدا ، می پذیرفتند و عمل میکردند و اینها توده مردم قرون وسطی هستند . همین توده در دوره جدید وجود دارد با همان حالات و همان خصوصیات . روزهای اعیاد کریسمس وقتی که پاپ از پنجره آن کلیسای سن سوپریز ظاهر میشود ، صدها هزار نفر افراد مسیحی را آنجا می بینیم که چنان اشک میریزند ، چنان از لباس و از زینت پاک غرق لذت مذهبی و احساس شدید مذهبی میشوند که قرون وسطی را بیاد میآورند . درست حالات و احساسات و اندیشه هایشان اندیشه های مردمی است که در قرون وسطی در سه قرن پیش ، در چهار قرن پیش در ایتالیا و فرانسه وجود داشتند . پس وقتی میگوئیم حالا قرون وسطی نیست مقصودمان تغییری است که در قشر روشنفکری اروپا پدید آمده نه در سطح عوام . بنابراین تمام اندیشه مان باید برای پیدا کردن خصوصیات هر دوره ای روی این سطح روشنفکری قرار بگیرد . اما يك چیز دیگری هم هست و آن اینست که در هر دوره ای علاوه بر سطح عوام در قاعده مخروط و طبقه روشنفکر در حاشیه فوقانی مخروط ، افراد معدود و منفردی هستند که اندیشه یا عقایدی بر خلاف طبقه روشنفکر و غالب تحصیلکرده ها دارند . اینها را نمی توانیم جزء عوام بشماریم ، اینها نویسندگان و نوابغ بزرگ بشری هستند ، جزء طبقه روشنفکر هم نمی توانیم حسابشان کنیم چرا ؟ که حرفهایشان از جنس سخنی که روشنفکران بر آن معتقدند نیست و اصولا اندیشه تازه ای را بوجود آورده اند که روشنفکران به آن هنوز معتقد نیستند بلکه بعنوان حرف تازه ای است که مثل بمب منفجر کرده اند . اینها چه گروهی هستند ؟ نمیشود به اینها يك طبقه گفت زیرا که تعدادشان انگشت شمار است . اینها را می توان گفت نوابغ . میشود

گفت کسانی که بر خلاف روح جامعه، بر خلاف سنت و روشنفکری، بر خلاف رواج و روش علم و عقل زمان حرف تازه می آورند. این بینهایت اهمیت دارد. این مسئله را در اواخر قرون وسطی پیاده می کنیم، عوام همان عوامی هستند که الان در اروپا هستند، اینها تابع کلیسا هستند و تابع همان علما، سابق قرون وسطائی. تحصیل کرده هائی که الان در اروپا هستند پیدایشان از سه قرن پیش است یعنی از قرن هفدهم، قرنی که طبقه روشنفکر بمعنای امروز تشکیل شده است. آنهایی که الان بنام روشنفکر و تحصیل کرده می شناسیم، اینها که ماها هستیم، تحصیل کرده های فرهنگ جدید هستیم، کپیۀ روشنفکرانی هستیم که از قرن هفدهم در اروپا پدید آمده اند و تا الان ما از آنجا تغذیه روحی میکنیم، مثل آنها فکر میکنیم، غالبهای علمی و اعتقادی و فکری آنها را تقلید می کنیم. بنابراین ما زائده آیاند یس یا دنباله رو تحصیل کرده هائی هستیم که در قرن هفدهم تشکیل شده اند در اروپا، و تا الان هم دانشگاهها را، علوم را و زندگی مدرن را آنها دارند میچرخانند.

این تحصیل کرده ها و روشنفکران قرون وسطی چه کسانی هستند؟ کشیشها یعنی ملاهای مسیحی، کسانی که در اسکولها درس میخواندند، در مدارس واپسته به کلیسا درس میخواندند و هدفشان فهم حقایق مذهبی بود. هدفشان روشن کردن مردم، رهبری کردن مردم، یا بهر حال تسخیر مردم در قیدها و بندها و غالبها و هدفهای مذهبی بود. بنابراین وقتی این مخروط را در قرون وسطی پیاده کنیم حاشیه روشنفکران عبارتند از کشیشها و علمای مذهبی. علمای مذهبی را هم در قرون وسطی میشناسیم چه کسانی بودند. اما در همین قرن پانزدهم شانزدهم و هفدهم. افراد و نوابغی پدید آمدند و علیه طبقه تحصیل کرده، قرون وسطی که ملایان مسیحی باشند، قد علم کردند و حرف تازه آوردند. مذهب و مکتب جامع این افراد این بود که در برابر دیانت مسیح یا در برابر خدا پرستی یک کلمه دیگر گذاشتند که شامل اصول روش عمومی این افراد می بود که در قرن شانزدهم و هفدهم و هیجدهم در قله، مخروط پدید آمدند اما

هنوز طبقه ای را تشکیل نداده بودند اینها در برابر خدا پرستی که مذهب روشنفکران قرون وسطی بود علم پرستی را گذاشتند*. هدف این بود که مذهب میگفت آنچه را منصوص است باید پذیرفت و آنچه که نیست باید طرد کرد. اینها میگفتند آنچه می اندیشیم و با علم و تجربه به آن میرسیم به آن معتقدیم و آنچه نیست ولو در کتب مذهبی و مقدس هم نوشته شده باشد قبول نداریم مگر وقتی که با تجربه و تحقیق به آن برسیم. بنابراین علم پرستی عبارت بود از اولین فریادها و اولین نشانه های که نواذب بزرگی مانند کپلر، مانند گالیله، مانند دیکنز و حتی پیش از آنها در این قله به دنیا اعلام کردند، فریادی علیه طبقه روشنفکران مذهبی قرون وسطی.

اینها حرفشان را که میزدند، این طبقه علیه شان قیام میکردند و اینها را محکوم میکردند، تکفیر میکردند، زندانی میکردند، میسوزاندند، محاکمه میکردند (محاکمه گالیله معروف است) چرا؟ برای اینکه اینها افرادی هستند که دارند حرف تازه علیه طبقه روشنفکران و تحصیلکرده ها یا جامعه میزنند. بنابراین در دوره قرون وسطی، اواخر قرون وسطی، عوام هستند. تحصیلکرده ها - تحصیلکرده های مذهبی وابسته به کلیسا - هستند و در این بالا چند فرد - ده تا بیست نفر - نابغهای هستند که علیرغم اندیشه ها و مکتب فکری این قشر (تحصیلکرده های وابسته به کلیسا) قیام کرده اند. اما باندازه ای نیستند که طبقه ای را در جامعه بوجود بیاورند، اینها افراد منفردند. همین مخروط را میآوریم و در دوره بعدی یعنی دوره فعلی** پیاده می کنیم. میبینیم طبقه عوام فرقی نکرده اند، فقط حجمشان کمتر شده و عده ای از اینها تحصیلکرده اند و جزو قشر بالا شده اند. این قشر بالا را مطالعه می کنیم. طبقه تحصیلکرده و روشنفکر قرون جدید بعد از قرون وسطی را می بینیم. اینها درست همان حرفهای آن فرد ها، آن نواذب منفردی را

(*) سیانتیسم را علم پرستی معنی کرده ام.

(**) قرن هفدهم تا قرن بیستم طول دوره جدید است.

میزنند که در قرن شانزدهم طبقه روشنفکر جامعه بحریشان گوش نمیداد ،
 بنابراین همیشه در جامعه يك مخروط در قله اش نوابی دارد که بالای
 طبقه تحصیلکرده ها قرار دارند و اندیشه ای تازه علی رغم طبقه
 تحصیلکرده رایج ابراز می کنند و بعد بطور جبری در دوره بعدی این
 نوابی که بصورت منفرد بودند و در جامعه غریب و تنها ، حرفهایشان بصورت
 مکتب تحصیلکرده های آینده در میآید . یعنی دوره بعدی همیشه
 مکش و طرز تفکرش عبارتست از عقایدی که نوابی منفرد دوره پیش ابراز
 میکردند . بنابراین در هر دوره ای می بینیم در قله این مخروط تحصیل
 کرده ها نوابی وجود دارند که بر خلاف طبقه تحصیلکرده های رایج
 حرف میزنند و بحریشان گوش نمیدهند . مبارزه شروع میشود . این نوابی
 منفرد و غریبی مانند . بعد کم کم افکار آنان بقدری گسترش پیدا میکند
 که اندیشه شان ، طرز تفکرشان و خودشان تبدیل میشوند به يك طبقه
 تحصیلکرده آینده و بعد این گروه جدید ، طبقه تحصیلکرده تپ گذشته
 را از جامعه میرانند . چنانکه امروز در اروپا می بینیم که هنوز کشیسه ها
 هستند . هنوز هم قدرت دارند اما روح قرن جدید متعلق به تحصیلکرده -
 های علم پرست است نه خدا پرست . بنابراین در قرون جدید اگر این حرف
 را پیاده کنیم و اگر از نظر مذهب در قرون جدید بنگریم می بینیم که طبق
 این مخروط جامعه شناسی فرهنگی ، مذهب شیرازه و مبنای اعتقادی
 توده است . می بینیم قشری وجود دارد علم پرست . مذهب طبقه تحصیل
 کرده و روشنفکر امروز علم پرستی است نه احساس مذهبی و اعتقاد دینی .
 بنابراین طبق این قاعده اصولا تحصیلکرده نباید در این دوره مذهبی
 باشد !! . چرا ؟ که مذهب شیرازه اعتقادی و بنای اعتقادی عوام در
 دوره جدید است ولی بر خلاف دوره قرون وسطی که تحصیلکرده ها همگی
 مذهبی بودند ، حالا علم پرستند یعنی نیال اندیشه علم پرستی را گرفته اند .
 اعتقاد عموم تحصیلکرده های جدید علم پرستی است در برابر دستورات
 مذهبی و اعتقاد به دگمها و جزمها و اصول تعبدی مذهبی که باید
 بدان بدون دلیل معتقد بود . بنابراین يك چیز بنظر آدم میرسد و چنین

هم هست و آن اینکه مذهب مال عوام است چنانکه در قرون وسطی هم مال عوام بود. این تحصیل کرده های جدید مبنایشان علم پرستی است و وقتی نگاه میکنیم می بینیم واقعا از قرن هفدهم تا الان بمیزانی که طبقه تحصیل کرده با مبانی علم پرستی آشنا تر و به اصول علم پرستی نزدیک تر میشود از مذهب دور میشود و بهمین میزان تحصیل کرده های قرون جدید از توده فاصله میگیرند. در صورتیکه در قرون وسطی عوام و تحصیل کرده ها تفاهم داشتند، با یک زبان و با یک هدف حرف میزدند. اما امروز تحصیل کرده ها علم پرست و توده عوام مذهبی است.

این یک واقعیتی است که بهیچوجه قابل توجیه و تعبیر و تفسیر نیست ولو بر خلاف مذاق ما و بر خلاف عقیده ما باشد. اینست که بمیزانی که در هر جامعه ای در اروپا، آمریکا، آفریقا، امریکای جنوبی و در ایران و در کشورهای آسیائی علوم جدید و تحصیل کرده بفرم جدید قرون هفده و هیجده و نوزده گسترش پیدا میکند، مذهب از قشر بالای مخروط عقب رانده شده و فقط در سطح مخروط باقی میماند و در اینجا مذهب سست میشود، بطوریکه دیگر از بین میروند و جایش را علم و علم پرستی و اعتقاد به اصالت علم می گیرد.

این مخروط را در قرون جدید و در دوره فعلی پیاده میکنیم. همانطور که گفتیم عوام هنوز عوام دوره قرون وسطی هستند و مذهب هم دارند، در همه جای دنیا، مذهب سابقشان را، مذهب قدیشان را دارند. تحصیل کرده های جدید بمیزانی که بعلم پرستی که مذهب این طبقه است نزدیک میشوند با مذاهب قومی و بومی و ملی خویش بیگانه میشوند و از آن دور میشوند. اینرا هم آمار کسانی که مطالعات جامعه شناسی مذهبی در هر کشوری در اروپا و در آمریکا، در شرق و در غرب کرده اند نشان میدهد. اما یک مسئله دیگر هست و آن اینکه غیر از این دو طبقه به سراغ یک گروه دیگری هم باید رفت و آن چنانکه دیدیم نوابغ هر دوره و منفردین هر دوره هستند. کسانی هستند که آنها را در این مخروط ناچاریم در بالاترین قله آن قرارشان دهیم، از نظر وضع تحصیلاتی و نوع

تفکرشان سخنانی بر خلاف شیوه معمول اندیشه طبقه تحصیلکرده
متداول دارند. این گروه اندک در اواخر هر دوره ای شماره اشان بیشتر
میشود، کاملاً شناخته میشوند، قدرت و نیرو میگیرند و نوع تفکر طبقه
تحصیلکرده آینده را تشکیل خواهند داد. چنانکه کپلر - اسحاق نیوتن
یا فرانسیس بیکن، راجر بیکن طبقه تحصیلکرده امروز را تشکیل داده اند.
این افراد که الان در قله این مخروط قرار گرفته اند طبقه تحصیلکرده
آینده را تشکیل خواهند داد، روی همین قانون جبری که عرض کردم.
بنابراین طبق این متد میتوانیم نگاهی به تاریخ فردا بیاندازیم. بچه
صورت؟

اگر این نوابغی که الان در قله این مخروط هستند را بدانیم و بشناسیم
چه کسانی هستند و چطور فکر میکنند و اگر من بتوانم شما معرفی کنم که
در قله این مخروط امروز در قرون جدید نوابغی وجود دارند و نیز
بتوانم اندیشه این نوابغ را که بر خلاف شیوه طرز تفکر علم پرستی سه قرن
اخیر تحصیلکرده هاست نشان دهم، آنوقت مسئله ای را که عنوان کردم
میتوانم حل کنم و میتوانم دقیقاً پیش بینی کنیم که طبقه تحصیلکرده دوره
آینده - دوره بعد از دوره جدید - چگونه خواهند اندیشید؟ و چگونه
تعمیلاتی، عقایدی و احساساتی خواهند داشت؟

نوابغ امروز بشر که ناچاریم آنها را در طبقه فوق تحصیلکرده ها
قرارشان دهیم - برای اینکه از طرفی تحصیلکرده ها آنها را تحصیلکرده های
بینهایت برجسته تلقی میکنند - و از طرفی دیگر هم ناچاریم جزو طبقه
تحصیلکرده امروز حسابشان نکنیم چون بر خلاف این گروه فکر میکنند و حرف
میزنند، یکی گون است، کتاب شرق و غرب - بحران وجدان اروپائی
و مجله بررسیهای مذهبی او در اروپا منتشر شد. او یک تحصیلکرده
بسیار بزرگ، یک نابغه علمی بسیار بزرگ فرانسه است که ناگهان در برابر
علم و علم پرستی طغیان کرد و آمد بمشرق و در مصر گوشه گیر شد، نه آن
گوشه گیری بمعنای امروز بلکه از جامعه و طرز تفکر امروز گوشه گرفت تا به

نیاز شدید و عطش بزرگ اروپا پاسخی گفته باشد .
دیگری آلکسیس کارل است ، سه تا کتاب دارد ، انسان موجود
ناشناخته ، راه و رسم زندگی و نیایش که خوشبختانه هر سه بفارسی ترجمه
شده است . یک کتاب دیگر هم دارد بنام تأملات من در راه تزیارت لور
(بفرانسه) .

دیگری لوکت و لوئسی است و کتاب سرنوشت بشر (بفرانسه) را نوشته
که بفارسی ترجمه شده . دوبار چاپ شده . ترجمه اش خوب نیست ولی متن
بینهایت قابل دقت است .

یکی انیشتین ، یکی ویلیام جیمز . یکی بامیلارد بزرگترین متفکر علمی
فلسفی فرانسه است و خیلی بزرگتر از آنست که همه مردم دنیا او را بشناسند .
در سطح ژان پل سارتر و برتراند راسل بخصوص نیست . یکی ماکس پلانک
است . یکی ژرژ گوروچ است . یکی پاتریس دُنیت . یکی پاسترناک است
که دکتر ژبوآگورا نوشته . اینها را بهیچوجه نمی توانیم جزء طبقه تحصیل
کرده جدید حسابشان کنیم ولو در قله اشان . چرا که اصولاً ضد علم
پرستی و مذهب طبقه تحصیلکرده سه قرن اخیر حرف میزنند .

البته نمی توان گفت ، گنون همانطور حرف میزند که ماکس پلانک
و ماکس پلانک درست سخن آلکسیس کارل را تکرار می کند . اینها هر کدام
نظر تازه ای دارند . اما مسئله ای وجود دارد و آن اینکه در حرفهای
اینها یک اصل مشترکی اگر پیدا کنیم می توانیم طبق همین متدی که
عرض کردم ، معتقد باشیم که این اصل مشترك يك گرایش تازه ای است که
در دنیا پیدا شده ، مشترك علیه گرایش عمومی علم پرستی که مذهب روشنفکران
امروز دنیا است و این گرایش در دوره آینده تبدیل بمذهب روشنفکران تیپ
آینده خواهد شد ، و جانشین علم پرستی که مذهب تحصیلکرده های
امروز نیست . در تمام این افراد يك کلمه احساس مذهبی اعتقاد به
معنویت مشترك است . در تمام اینها بدون استثنا (حیف که فرصت
نیست جمله های آنها را یکی یکی نقل کنم) .

انیشتم را می توانیم بگوئیم که احساس مذهبی فراوان دارد . اما ما گفتیم که مذهب زیر بنای اعتقادی عوام است . آیا میتوانیم بگوئیم انیشتم جزء عوام است و یک دینلمه ، لیسانسیه ، مهندس و دگر معمولی مثل بنده را جزء طبقه تحصیلکرده جدید ! بهیچوجه ! در عین حال که مذهب است . پس معلوم میشود یک حرف تازه در دنیا دارد بوجود میآید غیر از علم پرستی که عالترین موج اندیشیدن امروز جهان است . بهیچوجه نمیتواند مذهب انیشتم یا کارل از جنس مذهب عوام باشد . این یک مذهب فوق روشنفکری است ، فوق علمی است . پس نتیجه میشود که دو مذهب وجود دارد : یکی مذهب مادیون تحصیلکرده ، مادیون علم که مذهب آنهاست است که پائین مخروطند . از این سطح مذهبی که بالامیرویم به یک لامذهبی علمی میرسیم در دوره خودمان و از این اگر بالاتر برویم باز به یک مذهب فوق علمی میرسیم و این امر در دنیای امروز کاملاً محسوس است . تحصیلکرده ها را نگاه کنید ، یکی تحصیلکرده است و مذهبی اما مذهبش را از پائین گرفته و با خودش یک میکشد . مهندس شده ، دگر شده و مذهبش را نگه داشته و با خودش از عوام گرفته و بالا آورد ، این ناهنجار است و باید بریزد دوره این اگر لامذهب باشد بنظر من بیشتر بمذهب فوق علمی نزدیک است . این مذهب عامیانه پائین است که همه عوام در همه دوره ها و در همه دنیا به آن معتقدند . و تحصیلکرده دیگری که باز مذهبی است و می بینیم طرز مذهبی بودنش یک مذهبی بودن فوق علمی است ، در نوشته هایش کاملاً محسوس است ، در آدمها ، در دانشگاهها ، در اندیشه ها همه جا این مذهب محسوس است . مذهب مادیون علم پائین تر از تحصیلکرده ها است و مذهب فوق علم که قد علم هنوز به آن نمیرسد ، و این مذهبی است که امروز متفکرین بزرگ دنیا ، آنهاست که من نام بردم و دنیا آنها را برسمیت می شناسد ، دارند . اینها فوق تحصیلکرده ها هستند ، نوابغ تازه ای هستند . بسیاری سخنان که ما در قرآن داریم یا روی ماریست با قرآن یا با حقایق اسلامی به آن رسیدیم ، یکموتبه در یک ترجمه یا در یک متن از زبان ماکس

پلانک می شنویم. و یا از زبان انیشتین می شنویم. از زبان کارل میشنویم.

اغلب اینهایی که نام بردم يك دوره بحرانی را گذرانده اند ، دوره لامذهبی و بعد دوره پیداکردن و یافتن مذهب فوق علمی . همه اینها تحصیلکرده های برجسته و برجسته ترین تحصیلکرده های امروزی هستند که برخلاف مذهب علم پرستی طغیان کردند و وجه مشترکشان بازگشت به معنویت ، بازگشت به احساس و اعتقاد مذهبی است و در سه قرن اخیر اینها کوبیده شده اند و آنها را محکوم کرده اند که مذهب اعتقاد عوام است و باید رانده شود .

بنابر این آنچه باید به آن معتقد باشیم اینست که امروز هم چنانکه در قرن شانزده نوابی بوجود آمدند و علم پرستی را پدید آوردند ، نوابی بوجود آمده اند که طبقه تحصیلکرده فعلی با زبانشان آشنائی ندارند و هنوز حرفشان کاملاً رسمی نشده ، وارد دانشگاهها نشده اما در سطح بالاتر از دانشگاه حرف میزنند و اینها حرفه‌ان و سخنشان مبنای اعتقاد تحصیلکرده آینده را در دوره تاریخی فردا مسلماتشکیل خواهد داد . بنابر این بی شک مذهب امروز ، بازگشت به مذهب فوق علمی یا نزد يك شدن بمذهب فوق علمی یا به حقیقت مذهب است .

بنابر این میشود با این مطالعه و بررسی معتقد باشیم که امروز دوره علم پرستی تحصیلکرده - که از قرن هفدهم که این طبقه تحصیلکرده در جامعه شکل گرفت و مذهب علم پرستی شد و بیگانگی با مذهب دوره اش دارد تمام میشود . بچه دلیل ؟ به این دلیل که امروز نوابی مافوق علم امروز بوجود آمده اند و اعتقاد به يك معنویت بزرگ ، به يك روح بزرگ در عالم و يك عقل بزرگ عالمی و همچنین نیاز انسان را به پرستش و یا به اعتقاد مذهبی اعلام کرده اند . اگر فیزیکدان است - مثل ماکس پلانک - اینجور صحبت می کند . میگوید : "عالم کپلر بود که معتقد به يك نظام کلی عاقل خود آگاه و دقیق در همه آفرینش بود" . و يك دانشمند دیگری را مثال میزند و میگوید : " او چنین اعتقادی به وجود نظام کلی عالم و همچنین وجود يك عقل مشرف و شامل بر هستی نداشته و بهمین دلیل در سطح

يك محقق جزئی آزمایشگاهی باقی ماند ، او در این سطح ماند چون به عقل کلی اعتقاد پیدا نکرد ، اما کپلر به این معتقد بود و برای همین هم خالق فیزیک جدید شد . " . او به این صورت حرف میزند . انیشتین هم که هم رشته او و هم نظام اوست میگوید که : " احساس مذهبی ، اعتقاد به يك رمز بزرگ در خلقت ، شاه فنر تحقیقات بزرگ علمی است " يك روانشناس طور دیگر حرف میزند و میگوید : " در سرنوشت بشر احتیاج به نیایش ، احتیاج به پرستیدن مانند احتیاج به غذا خوردن و نفس کشیدن اصیل است و اگر ما نیاز به پرستیدن را در خودمان کور کنیم منحل شدیم . ایم . آدمی مثل کارل که بهیچوجه مذهبی نبوده و يك مردی است که اصولاً دوتا جایزه نوبلی که گرفته در مورد تحقیق روی قلب جوجه پیوند رگها بوده میگوید که " پرستیدن مانند نفس کشیدن ، مانند غذا خوردن و جزء اصیل ترین احتیاجات بدنی ، عصبی و روانی و اندیشه ای ماست " . او میگوید که : " رم را عدم اعتقاد شدید بمذهب منحل کرد " . این ها سخنان آلکسیس کارل است نه يك کمیش و نه يك مذهبی در سطح قاعده ، مخروط . آلکسیس کارل اولین انسانی است که دو جایزه نوبل برده است و بقول دیکسونر لاوس بزرگترین کسی است که در اندیشه قرن امروزی ، قرن بیستم اثر عمیق گذاشته . او میگوید : " اگر عبادت را ، نیایش آن معبود بزرگ را از جامعه ای برداریم سقوط حتمی آن جامعه را امضا کرد ایم " . آیا تحصیل کرده قرن هفدهم و هیجدهم و نوزدهم این گونه حرف میزد ؟ تحصیل کرده قرون هفدهم و هیجدهم و نوزدهم می گفت " من اگر خدا را زیر چاقوی تشریح خودم نیستم قبول نمیکنم " . علم پرستی اینجور حرف میزد .

اما امروز بقول آقای گروبیچ ، در قرن نوزدهم جامعه شناسی ۱۹۸ قانون وضع کرده بود که به آنها اعتقاد داشت . اما جامعه شناسی در قرن بیستم بهیچ قانونی معتقد نیست .

شوارتز بزرگترین ریاضی دان فرانسه میگوید : " فیزیک در قرن نوزدهم

معتقد بود * که همه مسائل حیات را حتی شعر را می تواند توجیه کند و امروز فیزیک معتقد است که حتی ماده را هرگز نخواهد توانست شناخت *.

چرا علم در قرن بیستم به اصطلاح گروییج متواضع شده و غرور قرن شانزدهم، هفدهم و هیجدهم و نوزدهم را شکسته ؟
زیرا که دوره جدید در دنیا شروع میشود . تحصیل کرده های دوره آینده بر خلاف تحصیل کرده های امروز مکیشان مکب مذهبی خواهد بود اما مذهبی نه مادیون علم بلکه مذهبی فوق علم .

(*) در کتاب رونولفانته مارکسیس



..... یزید ! تو پنداشته ای که کسی شده ای و این پیش آمد دلیل آنست که تو در زیر سایه خدا ! هستی و مقامی ارجمنده داری ؟ ! با این پندارهای بیهوده ، همینکه ، کارهایت را روبراه و روزگارت را بگام دیده ای ، از شادی ، سراز پانمی شناسی باد به غیغیب و دماغت افکند های ، برخورد می بالی و بـــــر دیگران می تازی !!

تو امروز فرصت یافته ای و مهلت داری . گوش کن که خدا در این باره چه می گوید : آنها که کفر پیشه کرده اند ، نه گمان کنند که فرصت و مهلت هائی که بدیشان داده ایم ، بسودشان خواهد بود ! نه ، چنین نیست ما آنانرا مهلت داد ایم ، تا خویشان را خوب بشناسند و سرحد توانائی گناه و جنایت خویش را ببینند و البته که کیفری زلت بار دارند !

از سخنان زینب در مجلس یزید

فيلسفين چه ميگویند؟

مقدمه :

شناخت اوضاع سياسي ، اقتصادي و اجتماعي فيليپين ، از آنجا که همچون ساير ملل زير سلطه ، زشتيهاي گاهان افسارگميخته استعمار را بر چهره منقش دارد ، بسيار ضروري و مفيد است . حلقه ي مسلطي که از يکجا رهبري ميشود و نظام ظلمي که دامنه ي جهاني بخود ميگيرد اثيجا و آنجاگورستان قربانيان خويش را بپا کرده است .

پايه هاي وجودي اينهمه تنعم و آسايش که استعمارگران پيشرفته از آن برخوردارند ، در سرزمينهاي کبير آسيا ، آفريقا و آمريکاي لاتين بزمين رفته است

فيلپين تنها يکي از آنهاست و غير منتظره نيست اگر که شباهت بسيار زيادي بين سودائي که باتوان و مايملک مردم اين سرزمين ميشود ، با آنچه که در کشورهاي نظير بانجام ميرمانند ، پيدا کييم . مقايسه و درک جهات همين تشابه است که ما را به سرشت و نهاد استعمار بيشتري معرفت مي بخشد و به معرفتش بهتر راهبر ميشود .

جزایر فیلیپین در سال ۱۵۲۱ بوسیله "ماژلان" دریانورد معروف اسپانیائی فتح و از همان زمان در زمره مستعمرات اسپانیا درآمد .
در سال ۱۸۹۷ بدنبال جنگ آمریکا و اسپانیا ، آمریکا این جزایر را تحت تصرف خود درآورد .

فیلیپین با حدود ۷۱۰۰ جزیره که تنها ۶۶۲ تایشان مساحتی بیش از ۲/۵ کیلومتر مربع دارند و با مساحت کل ۲۹۹۴۰۴ کیلومتر مربع در اقیانوس آرام واقع است* ۱۱۰ جزیره که بزرگترینشان Luzon با مساحت ۱۰۵۷۰ کیلومتر مربع است - مجموعاً ۹۳ درصد کل مساحت مجمع الجزایر فیلیپین را تشکیل میدهند ، جمعیت آن بالغ بر ۸/۳۸ میلیون نفر است که ۸۰ درصد شان کاتولیک ، ۱۰ درصد شعبه های دیگر مسیحیت و ۱۰ درصد شان هم مسلمانند** . مسلمانان اکثراً در جنوب ، در جزیره مینه انائو بسر می برند .

فیلیپین در سال ۱۹۴۶ بعنوان اولین مستعمره ، پس از جنگ جهانی دوم ، بنا به خواست و تشخیص آمریکا به استقلال رسید . این تغییر فرم د و علت داشت :

- ۱- فشار تولید کنندگان محصولات کشاورزی در آمریکا که مخالف با وارد شدن محصولات مشابه نازل فیلیپینی به آمریکا بودند .***
- ۲- آمریکا آمادگی رقابت با قدرتهای امپریالیستی را که در آسیا بودند ، نداشت . اما اقدامات زیر خط بطلان بر استقلال فیلیپین کشید .

(*) کشورهای چین ، ویتنام ، مالزی ، سنگاپور اندونزی در شمال و غرب و جنوب این جزایر واقعند .

(**) در اواخر قرن ۱۴ میلادی اسلام به فیلیپین راه یافت . در سال ۱۴۵۰ میلادی در Sulu سلطانی مسلمان روی کار آمد . از اینجا بود که اسلام بسمت Mindanao تا Manila پیش رفت .

(***) از سال ۱۶۰۹ نوعی سیاست تجارت آزاد فیلیپین را بعنوان تولید کنند محصولات کشاورزی صادراتی (شکر ، نارگیل و تنباکو) در وابستگی به بازار



۱- يك قرارداد تجارتي - كه در كنگره آمريكا در سال ۱۹۴۵ به تصويب رسیده بود و بعداً بوسیله قرارداد دیگری با حفظ ماهیت در سال ۱۹۵۵ تغيير شكل داد - تجارت آزاد را برای مدت ۲۸ سال تا ۱۹۷۴ تهیه کرد .

۲- مطابق قانون اساسی مصوب ۱۹۳۵ شصت درصد از سهام شرکت ها می بایست در اختیار فیلیپینی ها باشد ولی در يك صحنه - سازی در سال ۱۹۴۷ با استفاده از آرای عمومی ^۱ يك تبصره به این قانون اضافه شد كه بنا بر آن آمريكا با فیلیپین در استخراج منابع زیرزمینی حقوق برابر می داشت. این امر بعداً در تمام فرم های تولیدی دیگر نیز مرحله اجرا گذاشته شد .

۳- طبق يك قرارداد نظامی مقداری از سرزمین فیلیپین بمنظور ایجاد ۲۳ پایگاه نظامی بمدت ۹۹ سال در اختیار آمريكا گذاشته شد . ضمناً طی يك قرارداد نظامی دیگر كنترل ارتش فیلیپین بدست مستشاران نظامی آمريكا افتاد و ارتش را كاملاً از لحاظ اسلحه و تجهیزات جنگی وابسته بآمریکا نمود . در سالهای بعد بدنبال توفیق های دیگر ، سیاست خارجی ، سیاست اقتصادی ، برنامه های آبادانی ، فرهنگ و پرورش و بطور کلی همه رشته های حیات فیلیپین تحت كنترل آمريكا درآمد *

۴- فیلیپین عضویت در پیمان SEATO را كه در سال ۱۹۵۴ در شهر مانیلا (مقر حكومت فیلیپین) منعقد گردید ، پذیرفت . در این پیمان کشورهای استرالیا ، فرانسه ، بریتانیا ، زلاند جدید ، پاكستان ، تایلند و آمريكا نیز عضویت دارند . هدف از انعقاد این پیمان مبارزه با كمونیسم بیان شده است . همچنین فیلیپین در قرارداد های ASPAC و ASEAN نیز شركت كرد كه اولی در سال ۶۶ بنا بخواست آمريكا با عضویت کشورهای استرالیا ، زلاند جدید ، ژاپن ، تایلند ، مالزی ،

آمریکا نكهد است . همزمان با این وابستگی كشاورزی . بعلت معافیت كمركی اجناس صنعتی صادراتی امریکا بفیلیپین . امکان صنعتی شدن فیلیپین بلكی از بین رفت .

ویتنام جنوبی، کره جنوبی، تایوان و فیلیپین جهت تحمیل مقاصد نظامی به کشورهای عضو بوجود آمد. و دومی در سال ۶۷ و بین کشورهای فیلیپین، اندونزی، مالزی، سنگاپور و تایلند با نام "مبارزه با کمونیسم" منعقد گردید.

شرایط زندگی :

شرایط زندگی در فیلیپین نیز مانند همه کشورهای که طوق بندگی سیاستهای استعماری را بگردن دارند اسف بار و غیر انسانیست. شدت فقر و بدبختی در فیلیپین تا اندازه ایست که یک ملیون خانواده - که هر کدام بطور متوسط دارای ۶ عضو هستند - اصولاً از درآمد نقدی محرومند. بر خلاف آنچه که دولتیان ادعا می کنند رشد درآمد سرانه - با در نظر گرفتن ارزش پول و بالا رفتن شدید سطح قیمتها و بخصوص اختلاف زیاد درآمد در بین طبقات مختلف مردم - نه ۵ درصد بلکه ۹/ درصد است.

حدود ۴۰۰ خانواده در فیلیپین کنترل ۹۰ درصد امور اقتصادی را بعهده دارند. در سال ۶۸ درآمد متوسط یک خانواده دهاتی

(*) جنگ جهانی دوم به آمریکا نیروئی محرکه، توسعه طلبانه و تجاوز - گرانه داد و او را در تحقق بخشیدن به هدف "تسلط بر دنیا" مصمم تر ساخت. در این رابطه آمریکا جزایر فیلیپین را در این منطقه حساس، بعنوان یک پایه و پایگاه محکم و مطمئن برای خود برگزید. باین منظور علاوه بر اقدامات فوق، تحت عنوان "تربیت افراد جهت حکومت بر خود" عده ای را بعنوان سیاستمدار تربیت کرده احزاب سیاسی ساختگی نیز بوجود آورد. وظیفه این گروه حفظ منافع فتودالها و بورژواهایی بود که پایگاه اجتماع سیاسی امپریالیسم در این منطقه بودند. طبیعی است که عده زیادی از این سیاستمداران با استقلال فیلیپین و جدایش از آمریکا مخالف باشند.

حدود ۱۰۰ دلار برآورد شده است.

قسمت اعظم زمینهای مزرعی در اختیار فتود الهای بزرگ است و آنها مجموعاً ۵۲ درصد زمینها را به اجاره بد هقانان داده اند. این د هقانان خود کارگرهائی را در استخدام دارند که حداقل حقوقشان ۳/۵ Pesos تعیین شده است هر برابر ۲۵/۰ دلار است.

د هقانان بعلت سود ۲۵ تا ۳۰۰ درصدی که باید بپرد از سود سالانه ۵۰۰ ملیون Pesos به مالکین و شرکهای تعاونی پرداخت می کنند. سالانه ۵۰۰ ملیون P دیگر نیز به جیب مباشرین سود جو سرازیر میشود.

در جزیره Negros * که اکثراً کارگران به تولید شکر اشتغال دارند، سیستم استثماری فجیع تری حکمفرماست. بابت ترتیب که کارگرها، هم بوسیله مستأجرین زمین و هم بوسیله دلالهائی که برایشان محل کار جستجو می کنند، دوشیده میشوند. این دلالها به کارگران پول سفرشان را تا ده می پردازند و مقداری پول نیز جهت مخارج فامیل کارگر با و ام میدهند که بعداً وی این پول را با سود ۳۰۰ تا ۵۰۰ درصد خواهد پرداخت.

وضع بهداشت و تعلیم و تربیت مردم نیز همانطور که انتظار می رود بحیار ناقص و سطحی است و رویهمرفته شرائط زندگی ملت فیلیپین تنها موقعی شناخته میشود که با سایر نه - دههائی که استعمار بوجود آورده و بپا نگهداشته قیاس شود.

سرمایه گذاری های خارجی :

آمریکائیا با استفاده از قانون "تساوی حقوق آمریکا و فیلیپین در امر

(* Negros جزیره ایست در نزدیکی "Mindanao" که محل سکونت اکثریت مسلمانان است.

استخراج منابع "توانستند تسلط اقتصادی مستقیم خود را بر فیلیپین مستقر سازند. سرمایه گذاریهای آمریکا در سال ۱۹۴۶ (زمان استقلال) بالغ بر ۲۶۸ میلیون دلار بود که در صنایع مواد خام، تأسیسات عمومی و در تجارت وارداتی و صادراتی بکار افتاده بود. در اثر بحران اقتصادی و سیاسی که مدت کوتاهی پس از استقلال پیش آمده بود سرمایه گذاری های آمریکا برای مدتی را که ماندند اما بلافاصله بعد از سرکوب جنبش آزادی طلبی هوک* در سال ۱۹۵۰ و برقراری مجدد امنیت و ثبات سیاسی و اقتصادی! مجدداً فعالیتهای سرمایه گذاری خود را در سال ۱۹۶۲ تشدید کردند.

در سال ۱۹۶۸ وزارت اقتصاد آمریکا سرمایه گذاری های غیر مستقیم این کشور را در فیلیپین ۷۰۰ میلیون دلار و سفارت آمریکا در مانیلا سرمایه گذاریهای مستقیم آمریکا را بالغ بر یک میلیارد دلار اعلام کرد. این یک میلیارد متعلق به ۱۸۷ شرکت آمریکائی** بود که ۴۰/۹ درصد

(* Huk نام "ارتش مقاومت ملی" است که پس از نفوذ ژاپنی ها در سال ۴۱ بیشتر به سر فعالیت خود جهت آزادی فیلیپین افزود. پس از استقلال "هوک" حاضر به زمین گذاشتن اسلحه نشد و با سازمان دهی مجدد در سال ۱۹۵۰ مبارزه مسلحانه را دنبال کرد.

(**) این شرکتها در صنایع زیر سرمایه گذاری کرده اند:

صنعت نفت - شرکت از شش شرکت نفت در فیلیپین آمریکائی هستند.

ششمین شرکت یک شرکت انگلیسی هلندی است. اخیراً روسها نیز اقدام به فعالیتهائی در جهت دسترسی به منابع نفت فیلیپین نمودند.

صنعت شیئی -

صنعت لاستیک سازی -

صنعت داروسازی -

صنعت تولید فلز - که در دست "دوج" "جنرال الکتریک" و "ستینگهاوس"

و چهار شرکت دیگر آمریکائیست.



کل درآمد شرکت های موجود در فیلیپین را دربر میگرفت . شرکتهای مذکور ۴۳/۸ درصد از کل واردات مواد خام و مایحتاج عمومی ۳۷/۳ درصد تولید محصولات غیر کشاورزی را در اختیار داشتند . باوجود این تنها ۲۰ درصد درآمد مالیاتی دولت (در سال ۶۸) از این شرکتهای تأمین شده است .

علاوه بر آمریکا کشورهای امپریالیستی دیگر نیز مانند ژاپن و آلمان در فیلیپین سرمایه گذاری میکنند . مثلاً ژاپن سرمایه گذاری خود را از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰ از صفر به چهل درصد رساند .

* * * *

از همان ایام که تظاهر بهره کشی از مردم فیلیپین - همچون -
بصیاری ممالک بخت برگشته دیگر - شروع شد ، مردمانی بودند که با دست
زدن به سینه اجانب و اقارب بیگانه پرست ، علم عصیان برافراشتند و
هموطنان را به مقاومت فرا خواندند .
جنبشهای آزاد یخواهی منجمله جنبش مسلمانان - که مدتها قبل
بهنگام بیرون راندن اسپانیائیه آغاز گشت - همواره در راه از بین بردن
نظامی که استعمارگران بپا داشته اند ، مبارزه کرده و عکس العمل وحشتناک
حامیان نظام را بجان خریده اند .
مطالب زیر تحمل مظالم و هم مبارزات پر دامنه مردم مسلمان را - که

وسائل مخابراتی -

استخراج سنگ آهن - که قسمت اعظم آن در اختیار دو شرکت
آمریکائیست .

بیمه - در دست ۱۷ شرکت آمریکائیست .

بانک - دو بانک از بزرگترین بانکهای فیلیپین آمریکائیند .

تهیه کسرو و آناناس که یکی از ۱۰ کالای مهم فیلیپین است از
کشت تا صدور در دست دو شرکت آمریکائیست .

تهیه لوازم آرایش - در دست سه شرکت بزرگ است .

همچنین از طرف مسیحیان دولتی (مسیحیانی که از طرف دولت با دریافت اسلحه به جنگ با مسلمانها ترغیب میشوند) مورد حمله واقع میشوند - منعکس میکنند . البته نباید مبارزات بی امان مردم بیدار دیگری را نیز که مسلمان نیستند ، اما بخاطر نابود کردن این نظام استعماری میجنگند از نظر دور داشت .

روزنامه زود بویچه تسایتونگ* مورخ ۷۳/۳/۱۹ مینویسد مقامات ارتشی فیلیپین در جزیره "مینه انائو" اظهار میدارند که یک گروه ۸ تا ۹ هزار نفری از انقلابیون مسلمان کوشش می کنند که یک دولت مستقل اسلامی برای خود بوجود آورند که شامل جزایر "Mindanao", "Sulu" و شمال "Borneo"*** میشود .

از طرفی مقامات دولتی ادعا می کنند که مائوئیست ها در جنبش انقلابیون رخنه کرده و گروههایی را سازمان داده و میخواهند با استفاده از اختلاف مذهبی مسلمانها با عیسویان ، دولتی مستقل و اسلامی ایجاد کنند . از ۸ تا ۹ هزار مسلمان انقلابی حتما ۲۰۰۰ نفرشان باید در یکی از کشورهای خارجی - که هنوز مشخص نشده است - تعلیم دید باشند . ضمنا آنها از چند کشور خارجی نیز سلاح دریافت می کنند .

همین روزنامه در شماره های ۷۳/۴/۲۶ و ۷۳/۳/۲۷ :

مارکوس گفته است که تعداد انقلابیون مسلمان جنوب حدود ۲۰۰۰ نفر است . وی در یک سخنرانی به پیمان SEATO اشاره کرده و گفته است "خطری کشورهای پیمان SEATO را تهدید می کند که در درجه اول متوجه دولتهاست . کشورهای پیمان SEATO باید بوسیله پیشرفت اقتصادی و تغییر روابط و مناسبات اقتصادی خطر را از بین ببرند .

(*) Süddeutsche Zeitung
(**) این جزیره جزو جزایر مالزی است که امروزه
Sabah
نامیده میشود .

SZ مورخ ۷۳/۳/۱۹

مارکوس در سپتامبر ۷۲ هنگامیکه "حالت جنگی" را برای مردم تشریح میکرد گفت: "در اثر جنگ بین مسلمانها و مسیحیها ! ۳۰۰۰ تن کشته شده اند."

روزنامه فرانکفورتر آلگمانه مورخ ۷۳/۲/۳ مینویسد:

یکی از سیاستمدان مسلمان میگوید "ما بهترین افراد فیلیپینی هستیم ولی با ما بعنوان اهالی طبقه دو رفتار میشود. بما اعتنا نمی کنند و بما مشکوکند. مسیحیها زمینهای ما را تصاحب می کنند و خانه ها و مساجد ما را با آتش می کنند. ما ۳/۵ ملیون مسلمانیم ولی اصلا نمایندگی در دولت نداریم. از ما افسرهای ارشد در ارتش وجود ندارند و در دستگاههای دولتی و بانکی حتی یک رئیس هم از ما نیست."

بنقل از یک جوان مسلمان: "ما همیشه آزاد و مستقل بوده ایم. ما به اسپانیائیا اجازه نداده ایم که بر ما مسلط شوند و یا ما را بخرند. ما همچنین بر عکس فیلیپینی های شمال هرگز با ژاپنی ها همکاری - نکرده ایم. تنها ما هستیم که تمدن و فرهنگ فیلیپین قبل از مستعمره شدن را حفظ کرده ایم."

Stern ۷۳/۱۰/۱۱

یکی از رهبران انقلابیون مسلمان بنام حاجی عبدل - که در Basilan فرمانده ۲۰۰ انقلابی است - بیک آمریکائی گفت: "ما بخاطر برادرانمان می جنگیم تا از تمام ملتمان در برابر مسیحیان غاصب حمایت کنیم. ما باید ملت مسلمان و مستقلی را تشکیل دهیم. این

(*) مارکوس هنگام اعلام "حالت جنگی" لشکری بجنوب فرستاد. همه - فیلیپینیها می بایست اسلحه های خود را تحویل دهند. اما این دستور عملا فقط شامل مسلمانها میشد، چرا که ۳۵۰۰۰ مسیحی از طرف دولت به اسلحه های بیشتری نیز مجهز شدند.

تنها راه ماست تا به برقراری عدالت در جهان نائل آئیم. ما مرگ را بر تسلیم رجحان میدهیم. ما دیگر نمیتوانیم برده وار زندگی کنیم."

دولت مسلمانها را به اردوگاههای منتقل می کند که در آنها بزرگوار چیزی برای سد جوع یافت میشود. اکثر مردم بر اثر گرسنگی فوق العاده و امراض سل، وبا، مالاریا و برنشیت تلف میشوند. دولتیها می ترسند که این افراد یا خود انقلابی بوده و یا به انقلابیون کمک رسانند*. باین ترتیب بسیاری از خانواده ها را از خانه های خود رانده و به اردوگاهها روانه میسازند.

سربازان دولتی در خیابان به زن مسلمانی حمله کرده جواهرات او را می ربایند. شوهر اعتراض کرده و تهدید می کند که جریان را به مقامات مربوطه اطلاع خواهد داد. در اینموقع سربازان باو تیراندازی کرده وی را بقتل میرسانند. همسر وی با گارد به یک پلیس و دو مسیحی - کسه جریان را خونسردانه و بی تفاوت نظاره می کرده اند - حمله می کند و هر سه را از پای در می آورد. سربازان زن را بقدری کمک میزنند تا میمیرد.

گروهی بنام " Ratten " با حمایت دولت بمناطق مسلمان نشین حمله کرده، خانه و کاشانه آنها را با آتش و خون می کشند. در خیابانها اتوبوسها را جهت یافتن مسلمانها می گردند و هرگاه مسلمانی را دیدند با خود می برند. تا کتون کسی از نزد آنها باز نگشته تا آنچه را که از آنها دیده بازگو کند....

(*) در همان مجله سرگذشت دهقان مسلمانی - که باینترتیب به رفتن به اردوگاه مجبور شده است - منعکس شده که از مظالم سربازان بتنگ آمده باد اس و چاقوی خود به گروه انقلابیون می پیوندد و میگوید: " در جنگ بخاطر سرزمین خود مردن بهتر است از تسلیم و تحقیر شدن ". کم نیستند افرادی که چون این دهقان به صفوف انقلابیون پیوسته اند.

Frankfurte Allgemeine ۷۴/۳/۸

از اواسط فوریه دوباره جنگ سختی بین انقلابیون مسلمان و ارتشی فیلیپین در گرفته است. اینبار میدان جنگ از مینداناو به Jolo بزرگترین جزیره مجمع‌الجزایر Sulu در هزار کیلومتری مانیلا گسترش یافته است. در این جنگ نیز مانند جنگهای سال قبل که هزاران قربانی بدنیا داشتند، تعداد کشته شدگان سرسام آور بود. بنا بر ادعای دولتها تعداد کشته شدگان و زخمیها ۳۰۰ نفر و بنا بر گفته ناظران بیطرف به ۱۰۰۰۰ نفر و ۶۰۰۰۰ آواره و فراری بالغ میشود.

در اینجا نیز مانند ویتنام تمام رهاات بمباران میشود و بدنیا آن نفرت و انزجار مردم از حکومت بیشتر میگردد و نتیجه آن ملحق شدن گروههای زیاد و زیادتر مردم مسلمان به مبارزین است. این مردم به هدف خود مؤمن و به پیروزی خود یقین دارند.

تا کنون ۳/۴ واحدهای جنگی فیلیپین در جنوب مستقر شده است و با وجودیکه در دوازده ماه گذشته تعداد افراد ارتش در نیروهای زمینی، دریائی و هوائی از ۶۵۰۰۰ به ۸۰۰۰۰ افزایش یافته است و کمکهای نظامی آمریکا در سال ۷۳ به ۸۰۰ میلیون دلار بالغ شده است، کارشناسان معتقدند که ارتش توانائی چندانی برای مقابله با انقلابیون ندارد.

واحدیشامنگ

قسمت دوم بحث که خواننده اینک پیش‌روی دارد، کمتره قسمت اول آن است. در این قسمت نخست رابطه‌هایی که در جامعه ایرانی از رهگذر زناشوئی برقرار می‌شود و سپس هدفها و مقاصدی که دست‌یابی بدانها مضمون اصلی زناشوئی را تشکیل می‌دهد مورد بحث قرار گرفته است، و آنگاه هدفها و روابط سازنده نمونه‌هایی نوعی (تیپ‌ها) زناشوئی‌ها نزد طبقات اجتماعی مشخص گردیده‌اند.

آن رابطه‌ها و این هدفها را از راه جستجوی علمی در تاریخ ایران، بدست آورده ایم. امرهای واقع‌پایارا در اسناد تاریخی، در آثار ادبی و هنری و نیز در داستانهای رایج در میان مردم، پی گرفته ایم و با پرتو تحقیق‌ها که در محیط‌های مختلف جامعه امروز انجام گرفته‌اند، بدانها وضوح و روشنی بخشیده ایم.

در قسمت سوم خواهیم کوشید، نقش زناشوئی را در ساخت قدرت سیاسی (دولت) و رابطه دولت و جامعه معلوم و علل دیرپائی نظامی را که مردان و زنان بویژه زنان در آن اسیرند توضیح دهیم، و آنگاه با مراجعه بقرآن و خانواده‌الگو، برخورد اسلام را با

این زناشویی ها باز خواهیم جست .

محض اختصار و پرهیز از تکرار ها ، رابطه ها و
هدفها را شماره گذاری کردیم و هر بار بجای رابطه ها و
هدفهای مورد نظر بذكر شماره آنها بسنده کردیم .
بر خواننده است که هر بار به خود رابطه ها و
هدفها مراجعه کند .

|||||

واحد پیاپی هشتاد و یک

جامعه‌شناسی زناشویی

ج - خانواده مجموعه‌ای از روابط و خود جزه بنیاد اجتماع است:

کارشناسان دروغ یا گدابین "درباره خانواده نیز، هرپندیده را جدا و به تنهایی ارزیابی می‌کنند جدا از جا و موقعی که در مجموع پدیده‌ها دارد، و هر رابطه را سوا از مجموع روابطی که ساخت اجتماعی را می‌سازند، و آن تأسیس و امر واقع خانواده را بتشریع اسلامی نسبت می‌دهند و در خدمت مطلق العنانی سلطه خارجی قلب حقیقت می‌کنند. حقیقت آنست که اسلام یک نظام جامع است برای آزاد کردن انسان از مجموعه روابط و بنیادهائی که انسان را از طبیعت خود بیگانه و اسیر سلطه می‌سازد بنابراین هر قاعده و قراری جای خود را در مجموعه و نظام دارد و مفهوم واقعی خود را در آن پیدا می‌کند. باید شناخت عینی از امرهای واقع پایا و روابط و بنیادها پیدا کرد. و براساس آن با اسلام بعنوان یک نظام راه حل جوی برخورد کرد. با توجه باین امر و بر این اساس، قسمت‌های پیشین این بحث را می‌گستریم. و از آنجائیکه بلحاظ محدودیت چند جانبه نمیتوانیم اینکار را با شناخت کل روابطی که ازدواج در آن منعقد می‌شود و خانواده جزئی از آن مجموعه روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است، آغاز کنیم، لذا به ذکر روابطی که با ازدواج برقرار میشود اکتفا و اینکار را با حکایتی شروع می‌کنیم که پایان و ما حصل بحث شماره قبل و نیز آغاز دنباله آن است:

"نوح بن مروان، قاضی مروارده کرد دختر خود را بشوهر بدهد.
 "همسایه داشت با او مشورت نمود. مجوس گفت سبحان الله مردم
 "در امور با تو مشورت می‌کنند، تو چگونه با من مشورت میکنی؟"

"قاضی گفت باید بگوئی . مجوس گفت: بد رستی که کسری یادشاه
"فرس اختیار می کند صاحب مال را و قیصر سلطان روم اختیار
"می کند جمال را . و بزرگ عرب اختیار می کند نمب را و پیغمبر
"شما (ص) اختیار کرده است دین را . پس ببین که امیک را پیروی
"می کمی ."

این حکایت خلاصه صریح ، روشن و ساده تاریخ است . در حقیقت
ازدواج هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ
اجتماعی و هم از لحاظ فرهنگی و عقیدتی روابطی را بوجود می آورد .
در روابط سلطه تقدم با عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است و البته
"عقیده و دین رسمی" نیز همراه سایر عوامل از اسباب ازدواج بود .
این روابط که یک را ایجاب می کنند و بیک دیگر وابسته اند ، مرد و زن
بویژه زن را از استقلال محروم کرده و خانواده را بکارگاه از خود بیگانگی
بدل ساخته است . باری بر پایه مراجعه بتاریخ ایران و براساس امرهای
مستمر مستخرج از این تاریخ (درباره زن و مرد و خانواده) میتوان مجموع
روابطی را که ازدواج بوجود می آورد به شرح زیر فهرست کرد :

۱- روابط سیاسی

از زمانیکه روابط سلطه پدیدار شد و سلطه گر و زیر سلطه در عرض
هم بوجود آمدند ، تا امروز ، اصل در روابط سیاسی بر تراکم قدرت است .
قدرت سیاسی در معرض تشکیل و انحلال دائمی است . " هر کسی چند
روزه نوبت اوست " . خود این ترکیب و تجزیه دائمی و نتیجه منطقی آن که
عدم ثبات موقعیت ها و منزلت ها باشد ، به زن و ازدواج نقش ویژه ای
در ایجاد و استمرار قدرت سیاسی بخشیده است . بتعبیر قرآن (آنجا
که نظریه سلطه را در ستیز هابیل و قابیل بر سر زن ، بیان می کند) زن
و ازدواج هم در قدرت سیاسی شدن و هم از قدرت سیاسی افتادن نقش
درجه اول دارد . داستان هابیل و قابیل دو مرحله تاریخ که یکی از پس
دیگری آمده باشد نیست . رابطه سلطه گر و زیر سلطه است .
که همواره در جامعه از خود بیگانه موجود است .

بدیگر سخن در جامعه . سلطه گر نظامی را با اجزاء اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی موجب می شود (نظام سلطه گر) که با نظام اسارت آور جامعه زیر سلطه علت و معلول یک یکنند . در هر دو جامعه ازدواج در ایجاد یا انحلال قدرت نقش مهم و اساسی دارد . از اینرو نباید پنداشت که تنها در گروه های قدرتمند و در رأس است که از طریق ازدواج روابط سیاسی برقرار می شود . تراکم قدرت که بناچار تقابل و برخورد قدرتها را در پی می آورد ، ایجاد می کند که در تمامی سلسله مراتب ازدواج نتیجه و هم موجب روابط سیاسی گردد . این روابط از اینقرارند :

- ۱- رابطه میان قدرتهای سیاسی با یکدیگر
- ۲- رابطه میان قدرت سیاسی و قدرت مذهبی
- ۳- رابطه میان قدرت سیاسی با قدرت مالی و اقتصادی برای استفاده از مال و ثروت در تحکیم موقعیت سیاسی و افزایش قدرت
- ۴- رابطه میان موقعیت و قدرت سیاسی و موقعیت و قدرت اجتماعی . برای استخداشان در برخورد ها بر سر قدرت .
- ۵- رابطه میان موقعیت و قدرت سیاسی با استعداد ها (استعداد های علمی : دیوان سالاران ، نظامیان ، فن سالاران و صاحبان استعداد های علمی کمقام و موقع سیاسی و اجتماعی و مالی ندارند اما قدرت سیاسی باستخدام آنها بعنوان استعداد نیازمند است . از اینروست که تحصیل همواره از مجاری صعود در سلسله مراتب اجتماعی بوده است . نیاز هر رژیمی باینگونه استعداد ها بدیشان امکان داده است تا از طریق ازدواج از طبقه به طبقه فراتر بالا روند و در گروه بندیهای سیاسی داخل و فعال گردند .)

۶- رابطه قدرت سیاسی و " استعداد های جنسی " یا رابطه قدرت سیاسی و جمال و جاذبه جنسی . نیاز " جنسی " صاحبان قدرت استفاده از " استعداد های جنسی " را ضروری کند و صاحب جمال ، بویژه زن ، همواره تعلق بقدرت دارد . نوع استفاده از وی را قدرت تعیین می کند .

در روابط فوق‌مزن میتواند جاذبه جنسی داشته باشد یا نداشته باشد. رابطه جنسی میان زن و مردی که موقعیت سیاسی خانواده هایشان متشابه است از طریق ازدواج برقرار میشود اما وقتی زن اسامی بعنوان جمال موضوعیت پیدا می کند، موقعیت و قدرت سیاسی خانواده اش همواره ناچیز است یا اصلاً از اندک قدرت و موقعیتی برخوردار نیست. در این صورت ازدواج تنها یکی از اشکال و شکل غیر قدرت رابطه میان زن صاحب جمال و مرد است. امروزه با وجود اقتضاحات و زرای کابینه های انگلیس، با وجود وضعی که در کشور "اسلامی" ایران وجود دارد قول راوندی مورخ، بیشتر از سابق تحقق دارد که: "... و هر سرهنگی ده ها جا تواند خانه نهاده است. در هر شهری از شهرهای عراق زنان نشاند، که آن خورند که در شرع حرام و آن کنند که بیرون از دین اسلام بود. پلید زنان باشند. بهر سخن دشنامی دهند. اول سخن دشنام و دوم چماق و سوم زربده. هر سه بنا واجب "یعنی باید قدرت سیاسی داشت تا توانست اینکارها را کرد و زن بعنوان جاذبه جنسی هم نیاز سیاسی و هم نیاز اقتصادی و هم نیاز جنسی مرد صاحب قدرت را بر می آورد. چه بسیار خانواده های محروم که از طریق همین نقش مهم که جمال در بازیهای قدرت انجام میدهد، بقدت سیاسی و جاه و ثروت رسیده اند. ... استفاده از همسر، دختر، خواهر و ... صاحب جمال بعنوان وسیله ارتباط با قدرت های سیاسی و تحصیل موقعیت و قدرت سیاسی که تحت عنوان ازدواج استقراضی (۱) و عناوین دیگر شکل حقوقی نیز بدان داده می دهند و امروز باشکال گوناگون رواج دارد از زمره ننگین ترین اشکال

(۱) واگزار کردن حق تمتع همسر بغير بطور موقت که نزد ملل مختلف باشکال گوناگون وجود دارد، در ایران قبل از اسلام بدان شکل حقوقی داده بودند تحت عنوان: "ازدواج استقراضی". نگاه کنید به: زن در حقوق ساسانی اثر کریستیان بارتلمبه - ترجمه فارسی ص ۲۸ و مقاله اسلام و ایران، قسمت زن در حقوق ساسانی و نظام خانوادگی در ایران قبل از اسلام مکتب مبارز شماره ۱۳

استفاده از زن بعنوان "شی جنسی" بوده و هست و خود مبین این واقعیت است که متأسفانه هنوز زن شی جنسی تلقی می شود (!) این کار در غرب بیشتر از هر کجای دیگر جهان رواج دارد :

هنوز "قیصر روم اختیار می کند جمال را "

۷- رابطه قدرت سیاسی و قابلیت حمل : در شرائط تجزیه و ترکیب و انحلال و ایجاد قدرت مسئله استمرار قدرت مسئله اساسی است . استمرار یکی در زمان حال است که به نقش ازواج در آن پیش از این پرداختیم و یکی در زمان آینده یعنی نسل به نسل است . و همین امر توجه بموقعیت و قدرت سیاسی خانواده زن و مرد ، خصوص زن و قابلیت حمل وی را ناگزیر می کند . تعداد فرزندان را نیز روابط قدرت تعیین می کند . فرزندان ، خصوص فرزندان پسر نه تنها حفظ موقعیت سیاسی را از نسلی به نسل دیگر ممکن میگردانند بلکه خانواده اجازه میدهند که در زمان حال نیز قدرت خود را بسط دهد .

۲- روابط اقتصادی

لازم بتذکر نیست که با هر ازدواج یا با اشکال دیگر رابطه زن و مرد تنها روابط سیاسی بوجود نمی آید بلکه مجموعه ای از روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بوجود می آید . هویت زناشویی و اشکال متفاوت روابط زن و مرد و نتایج آن بسته بنوع و خاصه های همین روابطی است که از رهگذر رابطه زناشویی بوجود می آید .

قدرت اقتصادی جدا از قدرت سیاسی هیچگاه مقصود نبوده و هنوز هم نیست . بدون وجود دولت بعنوان کانون تراکم قدرت و قدرت مسلط بر جامعه ، ثروتها در نزد اشخاص جمع نمیشود و این ثروتهای متراکم تا وقتی در مال بدستان بدم قدرت سیاسی بدستان گره نخورد ، نمیتواند بکار افتد و برخورد بیافزاید . اشکال رابطه میان این دو قدرت در طول زمان تفاوت کرده است اما همواره قدرت سیاسی سهم شیر را برده و

همواره دولت زمینه ساز خروج ثروتها و تولید از دست انبوه تولید کنندگان و قرار گرفتن آن در دست قدرت بدستان بوده است. "تعلق مال بزور و اصل" حق از آن غالب و سلطه گر است که امر واقع پایانی است. تحصیل موقعیت و قدرت اقتصادی و سیاسی یا ایجاد یک نظام دفاعی در برابر قدرتهای رفیق یا مافوق و... را ناگزیر کرده است. زن و ازدواج، در این باره نقش عمده ای دارند. ازدواج نتیجه این روابط و از عوامل مقوم و پدیدارنده بوده است. روابطی که از نظرگاه مالی و از لحاظ تقدم مال و ثروت بوجود می آید بدینقرار است:

- ۸- رابطه میان صاحبان ثروت بایکدیگر بقصد حفظ و افزایش ثروت.
- ۹- رابطه قدرت مالی با قدرت مذهبی بقصد استخدام این قدرت در حفظ و افزایش ثروت و...
- ۱۰- رابطه قدرت مالی با قدرت سیاسی برای نیاز متقابل بحفظ قدرت و بسط دایره و امکانات آن.
- ۱- رابطه قدرت مالی با قدرت و موقعیت اجتماعی برای تحصیل امکانات و بویژه تأمین و امنیت.
- ۱۲- رابطه قدرت مالی و "جنس و جمال". ازدواج میان صاحب مال و صاحب زیبایی و استفاده از همسر و دختر و... زیبا برای پیش بردن مقاصد مالی و اقتصادی، تنها یکی از اشکال رابطه ها و یکی از انواع استفاده هاست.

باز استخدام "جنس و جمال" بعنوان "مانکن" و "سرمایه گذاری در سکس سراها" و تجارت "سکس" تنها و همه استفاده ای نیست که از "جاذبه جنسی" در زمینه مالی و اقتصادی بعمل می آید. امروز که صنعت یا طبیعت توسعه و تجاوز طلب حاکم بر زندگانی ما گشته است و تمام موانع توسعه و گسترش خود را از پیشش پامیدارد، همه چیز را بخدمت توسعه خود در می آورد، بطریق اولی "جاذبه جنسی" و رابطه جنسی را. زن و مرد، بویژه زن، هر روز بیشتر از پیش، یک بعدی می شوند. هر روز بیشتر از روز پیش در شیء جنسی خلاصه می شوند.

تجدید پذیری میل جنسی و اشباع ناپذیری آن، برای تولید اقتصادهای سرمایه داری تکیه گاه مطمئنی بوجود آورده است: بنوع تولید در تمامی رشته ها، از لحاظ جنسی تقدم می دهند. بدینسان مجاری "جنسی" نه تنها در انحراف قهر یمثابه اراده تغییر نقش عمده ئی بازی می کنند، بلکه با همین انحراف، موجباتی را فراهم می آورند که سرمایه ها بیکار نمانند و تولید از مصرف فزونی نگیرد. در حقیقت "جو جنسی" تنوع طلب است. بحد همین امر میتوان سرمایه ها را از رشته هایی که بازار ندارد به رشته هایی رسانند که میتوان بر اساس نقش کالا در "جاذبه جنسی" و "جو جنسی" برایشان بازار تراشید. و این یکی از راههای نجات اقتصادهای سرمایه داری از بحران و... است. ما پیش از این در این باره ها گفتگو کرده ایم و وقتی به نتایج و آثار این روابط می پردازیم باز از آن صحبت بمیان خواهیم آورد.

۳- رابطه قدرت مالی با استعداد. امروز ازدواج هایی که اینگونه رابطه ها را برقرار می کنند، رواج بیشتری گرفته اند. تصدیق لیسانس و دیگر از جمله معجزات که دارد یکی هم اینست که بدارنده آن امکان میدهد از طریق ازدواج یا روابط دیگر، به ثروت برسد و با ترکیب تصدیق و ثروت، بمقام و مرتبت و قدرت سیاسی و از آنجا به بسیاری چیزها دست یابد.

۴- رابطه قدرت مالی و قابلیت حمل: در حقیقت مال بیش از قدرت سیاسی استمرار طلب است. و به یقین میان تأسیس خانواده و بقاء مال بویژه زمین رابطه هست. مالکیت مستمر بر زمین و اموال، علت تامه تأسیس خانواده نیست اما بی چند و چون از جمله عوامل بنیادی هست. از اینروست که موقعیت مالی و سیاسی مرد و بویژه زن، باید با باروری وی قرین گردد تا "مال در خانواده" بماند. باز تعداد زنان و فرزندان را روابطی تعیین می کند که این مال بر اثر آن ها جمع شده است. با این گفته آنچه را گفته ایم خلاصه کنیم و بدنبال سخن را بدان روشن گردانیم: زن موجود بسی مال و پسر

آفریده شده" در عین آنکه بلحاظ محتوای خود افشاگر تعلق زن "بقدرت" است، اما بلحاظ انتساب "شی جنسی" بود نثر به آفرینش، نادرست است. چرا که قول خداست:

زن و مرد از نفس واحد آفریده شده اند * . بنابراین، این دو بدون یکدیگر و جزء ناقص و ناتمام اند. یکی برای دیگری آفریده نشده * هر دو آفریده شده اند تا با هم در راه تکامل توحیدی بسوی خدا گام بردارند. و راست سخن آنست که:

زن موجودی است که در روابط اجتماعی موجود، بال و پرش را و انسانیتش را از او گرفته اند. و زن که باید در واحد خانواده و یا شوهر، فرهنگ توحید را جای گزین فرهنگ شرک سازد، خود بزبان خویش مایه استمرار انسان فرهنگ شده است. محصول روابط سلطه و اسیر روابط اجتماعی که انسان را یا بعنوان مسلط و سلطه گر، یا بعنوان زیر سلطه از خود بیگانه می سازد، خود از عوامل دیرپائیشان گشته است، به شرحی که می آید:

۳- روابط اجتماعی:

هر واحد اجتماعی را که بگیریم روابط موجود میان اعضای آن نتیجه عوامل بسیاری است که پاره‌ئی داخلی * و برخی دیگر خارجی هستند. همین خانواده را که بگیریم روابط زن و شوهر و این دو با فرزندان (رابطه داخلی) از روابط با کسان دیگر و جامعه و جا و مکان * (رابطه خارجی) متأثر می شود. و البته در آن اثر میگذارد. در وجود طبقات و لایه ها و تشکیل و انحلال گروه ها و روابط میان آنها و بویژه در مرز-

- (*) قرآن سوره روم آیه ۲۱ و نحل آیه ۷۲ و اعراف آیه ۱۸۹ و سوره نساء آیه ۱.
 (***) توجه باید کرد که داخلی و خارجی بودن یک رابطه، نسبی است و میان داخل و خارج دیوار چین فاصله نیست.
 (***) شنیده و می شنوید. دیده و می بینید. بر سر خودتان آمده یا می آید که این ضرب المثل بی جانیست که: "بگو از کجا زن گرفته‌ئی تا بگویم اهل کجائی".

بندی های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی میان طبقات و حتی میان گروه بندی های درون يك طبقه و بالاخره در روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بویژه فرهنگی میان يك جامعه و جامعه های دیگر، زناشوئی نقش بنیادی دارد. نه تنها در منازعات و مبارزات اجتماعی که دفاع و حمله را امری ناگزیر می کند، زناشوئی از عوامل اساسی است بلکه خود از مجاری مهم گذر از مرزهای طبقاتی است. در حقیقت تجدید قشرهای بالا و حاکم که فرسوده می شوند از طریق ارتقا، عناصر فعال و پویا صورت می گیرد که عمده از طریق زناشوئی بالا کشیده می شوند. از اینروست که خانواده - در ترکیب کنونی - کانون از خود بیگانگی اجتماعی است:

ه - رابطه میان "هم جنس با هم جنس" از دواج "همجنس با همجنس" مقبولیت عامه دارد. می گویند برابری موقعیت اجتماعی زن و شوهر، محیط خانوادگی را محیط تفاهم می سازد. اما حقیقت آنست که در شرائط نا استواری و نا پایداری، منزلهاء هر گروه می کوشد موقعیت خویش را در قبال "قدرت" محکم کند. در نظام دفاعی روستائیان در برابر "دولت و مالک"، بازاریان. در برابر اشرافیت و دولت و گروه بندی های اداری نظامی در برابر یکدیگر و کانون قدرت یعنی دربار و در برابر نیز از دواج از دیرگاه نقش مهمی ایفا می کرده و هنوز نیز می کند. موقعیت های طبقاتی و اجتماعی از جمله بر بنیاد خانواده استوار و بدان حفظ می شود.

۶ - اما در يك جامعه که موقعیت اجتماعی بخودی خود موقعیت سیاسی و اقتصادی شخص را نیز تعیین می کند و بعکس، تمایل به ارتقا به قشر یا طبقه بالاتر شدید است. از دواج یکی از گذرگاه های اصلی و عوامل ارتقا، از طبقه مادون به طبقه ما فوق است. اگر زنی بخاطر جاذبه جنسی و استعداد های دیگرش به همسری مردی از طبقه بالاتر درآید خانواده وی نیز امکان ارتقا، به طبقه بالاتر را پیدا می کنند و اگر مردی به همین لحاظ و بخاطر استعداد هایش با زنی از طبقه بالاتر از دواج کند، باز موجب ارتقا، خانواده خود نیز می شود. در جامعه ایرانی که موقعیت ها و منزلت ها سخت ناپایدارند، از دواج در استمرار خانواد ه های

صاحب امتیاز از طریق بخود پذیرفتن استعداد های جدید، نقش بسیار مهمی ایفا می کند. هرچند گاه دو نسل طول می کشد که ارتقا * یافتگان بعنوان هم شأن و هم منزلت پذیرفته شوند. مثلاً کورش را با همه اقتداری که پیدا کرد و با وجود امپراطوری بزرگی که بوجود آورد، هنوز "قاتر" می گفتند * چرا که مادرش دختر پادشاه ماد بود و پدرش فرزندی دست نشانده وی. و اگر زنی در پی خواست و علاقه با مردی از طبقه مادیون ازدواج کند، البته موجب ارتقا * شوهر و خانواده وی نمیشود، خود تحقیر و طرد می شود. این امر واقع از دیرگاه تا امروز موضوع و مضمون داستانها و شعرها و... در ادبیات تمامی کشورهای جهان بوده است.

۷- ازدواج قوم و خویشی. این نوع ازدواج رواج گلی دارد. روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مهمی با آن بوجود می آید. از لحاظ اجتماعی وسیلهئی برای برگزیدن یا جلوگیری از فروافتادن اعضا * خویشاوند و در نتیجه تحکیم موقعیتهای تمامی اعضا * است. اما اغلب وقتی پای ازدواج با زن یا مردی از طبقه یا قشر بالاتر بمیان می آید، حتی اگر هم عقدی میان دختر عمو و پسر عمو منعقد شده باشد، ازدواج را بر هم می زنند و عشق و علاقه و خویشاوندی فدای موقعیت جوئی و فزون طلبی می شود. این امر نیز مضمون اصلی داستانهای بس شورانگیز و در عین حال سخت غم انگیزی بوده و هست که بسیارشان از آثار جاودانی ادبیات بشری هستند.



۸- ایجاد رابطه میان موقعیت اجتماعی و قدرت سیاسی. همانطور که آمد بسیاریند کسانی که رومی آیند بعد برای حفظ موقعیت ناگزیر از ازدواج با خانواده های اشرار بالای طبقه حاکم هستند. در طبقات پائین نیز این نوع ازدواج رواج دارد. البته نیاز متقابل موجب چنین وصلتیهائی می شده اما در اینجا توجه به نیاز کسی است که موقعیتی بهم زده و میخواهد از راه ازدواج محیط و پایگاه اجتماعی خود را تغییر دهد.

۱۹- ایجاد رابطه میان موقعیت اجتماعی و قدرت اقتصادی که بد ارند و ثروت امکان ارتقا^۱ اجتماعی میدهد .

۲۰- ایجاد رابطه میان موقعیت و منزلت اجتماعی و موقعیت و منزلت مذهبی از قبیل ازدواج میان بازاریان و روحانیون ، روحانیان و اداریان
.....

۲۱- ایجاد رابطه میان موقعیت و منزلت اجتماعی و استعداد و نیروی کار . این نوع ازدواج در مقیاس جهانی از جمله اسباب جلب و جذب استعداد ها و نیروهای انسانی ماهر بوده و هست . اگر امروز ازدواج با دختران فرنگی از موجبات ماندگار شدن استعداد ها و درس خوانده های کشورهای زیر سلطه در فرنگ هستند ، در سابق نیز یکی از اسباب ماندگار کردن نیروهای انسانی ماهر همین بود * هنوز نیز هر جا که نیروی انسانی کم باشد یا در اوم موقعیت اجتماعی خانواده ایجاد کند . ازدواج وسیله جلب نیروی انسانی یا استعداد می گردد . هر چند مردان نیز از طریق ازدواج بکار گرفته می شوند ، اما در نقاطی که فعالیت اقتصادی ایجاد می کند ، از جمله عوامل تعدد زوجات یکی همین نیاز به نیروی انسانی است . **

۲۲- ایجاد رابطه میان حال و آینده یا استمرار موقعیت حرفه ای و شغلی و اجتماعی . همه کس میدانند که بسیاری مشاغل و حرفه ها و مناصب موروثی هستند . ازدواج از اسباب عمده این تداوم موقعیت است . از هخامنشی تا قاجار هفت خانواده ، ایران را بانحصار می خوردند و می بردند . این هفت خانواده که هر کدام ایل و تبار و قلمرو می داشتند ، از طریق ازدواج با خویشان و یا بایک یگر کانون تراکم قوا باقی میماندند و هنوز

(*) در تمامی ادوار تاریخی که ایران قدرت مسلط بوده است ، نیروهای ماهر را که بر اثر جنگ اسیر می آوردند یا خود می آمدند از طریق ازدواج ماندگار می کردند .

(**) از اینروست که می گویند کیومرث و هوشنگ و جمشید نخستین کسانند

هم اگر بخواهیم خانواده های اصلی که ایران را با انحصار می خورند شماره کنیم از هفت خانواده تجاوز نمی کند که باز از طریق ازدواج بهم جوش خورده اند.

اقوام و تیره های اقلیت و اقلیت های نژادی و مذهبی نیز از جمله بوسيله ازدواج با يک يگر و پرهيز از ازدواج با ديگران موجوديت خود را استمرار داده اند و می دهند. علاوه بر اين، بلحاظ سستی میانی منزلت ها و برخورد دائمی و رقابت میان اعضا، خانواده ها و گروه ها... در داخل يك گروه، يك عشيره، يك طایفه، يك صنف و... حتی يك خاندان، رابطه مبنی که از طریق ازدواج برقرار می شود نقش تعدیل کننده مهمی حتی در روابط ما بین خویشاوندان نسبی ایفا می کند. و بالاخره محدودیت دایره همسرگزینی به جامعه ملی، از جمله اسباب و علل عمده تشخیص و شناسائی جوامع بشری و فرهنگ ها از يک يگر است. خانواده نه هم در بطن جامعه بوجود می آید نه هم در محدوده فرهنگی جامعه شکل می گیرد، بلکه عامل دوام آنست.

۴- روابط فرهنگی

اگر فرهنگ را هویت يك جامعه تعريف کنیم و اين هویت را حاصل خلاقیت اندیشه و دست آورد عمل اعضا، جامعه بخوانیم یا اگر فرهنگ را آنچه طبیعی نیست و ساخته بشر است بشمریم و یا مجموعه عرف و عادات و رسوم و قواعد و قوانین و مذهب و... بدانیم و یا اگر فرهنگ را بر اساس پایه و مبنی، به فرهنگ بر پایه توحید و بر اساس موازنه عدمی (فرهنگ اسلامی) و فرهنگ بر پایه شرك و طبقات و بر اساس موازنه وجودی، تقسیم کنیم و یا...، طبعاً روابط فرهنگی که از طریق ازدواج برقرار می شود متفاوت خواهند شد. و چون قصد ما روابطی است که بنحود و ام و استمرار بوجود می آیند،

که پارچه بافی و... آموختند و هم کیومرث و جانشینان او هستند که چند زنی را رسم کردند. کیومرث خود ۳۰ زن گرفت. نگاه کنید به شاهنامه که از جمله بتکار صنعت و کشاورزی را به کیومرث و جوشید نسبت می دهد و کامل ابن اثیر ترجمه ایستانی ۱۳۰۱۲ در باره رسم تعدد زوجات که کیومرث نهاد.

نخست تحت عنوان فرهنگ، همان مجموعه‌ای از عرف و عادات و رسوم و هنر و آموزش و پرورش و... را در نظر میگیریم، هرچند این تعریف را علمی نمی‌شمیریم و تعاریف دیگر را جامع و مانع نمی‌یابیم.
روابط فرهنگی که اثر این رهگذر بوجود می‌آیند عبارتند از:

۲۳- حفظ و دوام روابط میان اعضای قوم و تیره و نژاد و... و جامعه.
هنوز بسیاری از جوامعی که هیچ رابطه‌ای را جز رابطه خویشاوندی و زناشویی نمی‌شناسند و هنوز اکثریت قریب باتفاق ازدواج‌ها در داخل حوزه‌های فرهنگی انجام می‌گیرد. همانسان که در قسمت اول این بحث دیدیم، خانواده نقش مهمی را در تعلیم و تربیت و انتقال عرف و عادات و رسوم و... از نسلی به نسلی ایفا می‌کند.

۲۴- ایجاد رابطه فی مابین مقام و موقعیت‌های فرهنگی. استمرار و دوام "سنت"، روحانی‌گری، معلمی، هنروری و... و نیـ...
ایجاد مرکزیت‌ها و اتصال باین مراکز. این مرکزیت‌ها که گروه‌ها بر محورشان بوجود می‌آیند، نقش‌چند جانبه و مهمی در جامعه دارند.
هرچند در ایران گروه‌بندی‌های روحانیون و معلمان و هنرمندان و... از طریق ازدواج قدرت و استحکام می‌یابند و تا بوده این گروه‌بندی‌ها که بر مبنای سیاست و اقتصاد و دین و فرهنگ پدید می‌آمده‌اند، در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه ما صاحب نفوذ و دخالت بوده‌اند، اما این امر، امری ویژه جامعه ما تنها نیست بلکه امر واقعی و همگانی است. اگر کمی مثلاً درباره روابط موجود میان استادان دانشگاه‌های یک کشور اروپائی مطالعه کند، خواهد دید که این مؤسسات در دست دسته‌بندی‌های رقیب است و ورود در جمع معلمان و استادان محتاج ورود در یکی از "باند"هاست و ملاحظه خواهد کرد که ازدواج چنانچه مهمی در استحکام این دسته‌بندی‌ها بازی می‌کند.

۲۵- ایجاد رابطه میان موقعیت‌ها و استعداد‌های مذهبی و علمی و هنری و موقعیت‌های سیاسی. برای تحکیم این موقعیت‌ها و استفاده از این

استعدادها در عرصه های دیگر .

۲۶- ایجاد رابطه میان موقعیت ها و استعداد های مذهبی و علمی و هنری و موقعیت های اقتصادی .

۲۷- ایجاد رابطه میان موقعیت ها و استعداد های مذهبی و علمی و هنری و موقعیت های اجتماعی . ازدواج با خانواده هایی که قدرت سیاسی و تواناییهای اقتصادی را از دست داده اند اما از لحاظ موقعیت اجتماعی مثلا از " اشراف " به شمارند .

این رابطه ها را در قسمت های پیش آورده ایم . مراد از تکرار آنها اینست که نشان دهیم هر چند نیاز متقابل است اما مراجعه و اقبال يك طرفه نیست، آنها در دو طرفه است . منتهی از دو طرف همیشه بیکرجه نیست و برای طرفین متضمن يك مقصود و منظور نمی باشد . از اینرو این رابطه ها را نمیتوان كاملا يك و یکسان شمرد .

۲۸- رابطه میان استعداد ها و موقعیت های فرهنگی و " استعداد های جنسی " . آنها که عیان است چه حاجت به بیان است . فعلا در نیای هنر بگاگل این رابطه می چرخد . گفتن ندارد که بود و نبود و کم و کیف استعداد جنسی " را جامعه تعیین می کند . براساس نظام ارزشی و ضوابط طبقاتی الگوها و نمونه های نوعی " زیبایی و جاذبه جنسی " را می سازد و به شرحی که خواهیم دید طبقه بندی جامعه از نظر " جنسی " موجب توزیع نا برابر " استعداد های جنسی " میان جوامع و میان طبقات مختلف گشته و خود از مهمترین عوامل استمرار و تشدید ستم طبقاتی بوده و هست . بدینقرار " استعداد های جنسی " را میتوان فرهنگی به شمار آورد ، الا اینکه این " استعداد ها " پیش از اینکه طبقه بندی شوند ، آفریده و مخلوقند و جنبه طبیعی بود نشان بر فرهنگی بود نشان می چرید .

۲۹- رابطه میان حال و آینده و نقش قابلیت حمل . در زمان ما میل بتداوم موقعیت فرهنگی بیشتر شده است و در انتخاب همسر نه تنها ضابطه قابلیت حمل بلکه ملاک قابلیت انتقال استعداد ها هم از طریق

ارث و هم از طریق تربیت نیز مورد نظر است.

۳- لازم به توضیح نیست که در داخل هر حوزه فرهنگی، محیط‌های نسبتاً متفاوتی وجود دارد. و در قسمت اول بحث دیدیم که در پی سلطه فرهنگی فرهنگ دچار تلاشی شد و گسست. میل به گذر از این محیط بآن محیط فرهنگی و تشبه جوئی امری دیرپاست، اما امروز شدت وحدتی بی سابقه یافته است.

قطع رابطه با محیط فرهنگی "امل" و ایجاد رابطه با محیط فرهنگی "متجدد" رواج روز افزونی یابد. همسرگزینی از عامل گریز از فرهنگ خود و افتادن در مردابی فرهنگی سخت متأثر بوده و زن و ازدواج از اسباب و عوامل عمده این گریز از خویشتن است.

۳۱- رابطه جوئی و تشبه جوئی بفرهنگ بیگانه. انتخاب همسر خارجی امری تازه نیست. ازدواج با خارجی بعلمت "عقدہ فرهنگی" امری پایاست. خانواده‌های حاکم که همواره بخشی از عناصر فرهنگی شان خارجی است، بجای مختلف بیشتر سیاسی و فرهنگی با خانواده‌های خارجی ازدواج می کرده اند. در دورانی که ایران قدرت مسلط جهانی می بوده است، اغلب موقع شوهر ایرانی در سلسله مراتب طبقاتی، از موقع زن خارجی فروتر بوده است. و امروز که کشور زیر سلطه خارجی است، موقع طبقاتی شوهر ایرانی نسبت به موقع زن خارجی بالاتر و بعکس موقع طبقاتی شوی فرنگی نسبت بموقع همسر ایرانی فروتر است. تأثیرات همه جانبه این نوع ازدواجها در زمره مضامین ادبیات و تاریخ کشور و همه کشورها بوده و هست. تذکر این نکته بجاست که ما در مقام بیان روابط هستیم و قضاوت ارزشی قس کنیم. کاری بخوب و بد این نوع ازدواج ها نداریم. میگوئیم وجود دارند.

۳۲- و اگر فرهنگ را از لحاظ عقیده و اخلاقیت در نظر گیریم، ازدواج زن و شوهر در پی توافق در عقیده و مشارکت در مبارزه بخاطر عقیده نیز وجود می داشته و هنوز وجود دارد. البته رابطه عقیدتی در جامعه

برقرار می شود و لاجرم روابط دیگری بوجود می آید .
 بسیار اتفاق می افتد که وصلت عقیدتی بتدریج در تاریخیده روابطی
 که بر شمریم زن و شوی را " هم رنگ جماعت " می کند . شرط پیروزی این
ازدواج رهائی خانواده از روابطی است که بر شمریم و ازدواج اسلامی
ازدواجی آزاد از این روابط است و بنه یمن این ازدواج است که
خانواده میتواند واحد پیشاهنگ حرکت توحیدی در مسیر اسلامی کردن
 جامعه بگردد .

خانواده فاطمه (ع) و علی (ع) چنین خانواده ای بود . ایمن
 ازدواج بر اساس عقیده و بخاطر عقیده بوجود آمد و جاودانه الگو شد .
 باری تذکر دو نکته بجاست : یکی اینکه از جستجوی خود و دیگران
 در تاریخ ، روابط مستمری در حیطه شناخت آمد که باختصار بر شمریم
 کاملاً متصور است که روابطی دیگر نیز از رهگذر ازدواج برقرار گردد و
 امید اینست که مداومت در تحقیق ما را از آنها آگاه گرداند و کمائی
 نیز که این بحث را بصورت نوشته میخوانند دانسته های خود را در این
 باره با ما در میان بگذارند .

دو دیگر آنکه :

۱- روابطی را که يك هویت داشتند ، تحت يك عنوان آوردیم ، وگرنه
 هر رابطه ای خود مجموعه ای از روابط بسیار است . مثلاً اگر روابط
 خویشاوندی را شماره کنیم که میان خود خویشاوندان زن و خود خویشاوندان
 مرد وجود دارد و روابط اجتماعی را که پس از ازدواج میان خویشاوندان
 نزدیک و طرف برقرار می شود ، خود به چند صد رابطه بالغ می گردد .

۲- تمیز و تشخیص این روابط از یکدیگر بمعنای آن نیست که با هم
 جمع نمیشوند یا برای ازدواج يك علت و يك رابطه کافی و علت اصلی هر
 ازدواجی ایجاد یکی از این رابطه هاست . در حقیقت اگر از شدت
وسواس نگوئیم که هر رابطه اجتماعی در عین حال و به نفس خود يك رابطه
اقتصادی و يك رابطه فرهنگی است ، (درباره رابطه های سیاسی و اقتصادی
 و فرهنگی نیز همین دعوی را میتوان کرد) لاجرم از پذیرفتن این معنسی

هستیم که این روابط یکدیگر را ایجاب می کنند . بدینقرار استقرار یک رابطه اجتماعی ملازمه دارد با استقرار یک (یا چند) رابطه سیاسی با استقرار یک (یا چند) رابطه اقتصادی و یک (یا چند) رابطه فرهنگی . از اینروست که بسته بنوع ترکیب و توحید روابطی که برشمرسیم و تعداد روابطی که در ترکیب و توحید شرکت می کنند ، انواع زناشوییها بوجود می آیند .

لکن از روابطی که بدون ازدواج (روابط باصطلاح آزاد) میان زن و مرد بوجود می آید صرف نظر کنیم . خانواده ها باعتبار ترکیب و مجموعه روابطی که ایجاد می کنند ، و بتعداد این ترکیب ها هویت ها و اشکال گوناگون پیدا می کنند . تعداد نظری این ترکیب ها و مجموعه ها عبارت اند از :

$$۳۲ ! = ۳۲ \times ۳۱ \times ۳۰ \times \dots \times ۲ \times ۱ = ۲ / ۶۳۱۳۰۸ \times ۱۰^{۳۵}$$

خود این شماره میتواند بیانگر روابط سخت گسترده و محکم بهم بسته ای باشد که زن و مرد و بیشتر زن اسیر آنند . نوع این ترکیب هاست که نقش زن و مرد در جامعه و . . . و نوع پوشش و . . . و درجه آزادی و اسارت این دو را بیان میکند . نه نوع پوشش ، نه نوع کار ، نه انداز و نوع تحویل و نه . . . بنفس خود ، علامت اسارت یا دلیل آزادی نیست .

آزادی زن و مرد به از بین بردن امکان پیدایش نزدیک به تمام روابط فوق و تصحیح پاره ای روابط و ایجاد روابط جدید است . بر خواننده است که با حوصله تنها همین روابط کلی را بهم پیوندد و انواع ترکیبها را بر صفحه کاغذ ترسیم کند ، تا شماره فزون از شمار بندهای اسارت را چشم ببیند و ببیند که وزن این بندهای نامرعی دهها بار از وزن فشار نامرعی جو که تن آدمی بر روی این زمین تحمل میکند ، بیشتر است . ببیند که بازچه چه روابطی است و با چه دلخوشک

هائی او را نه هم از تلاش در راه آزادی حقیقی باز میدارند ، بلکه بد آنها وی را با سارتی فزون تر گرفتار میکنند . در تار عنکبوتی این روابط ، انسان جز بعنوان شیء و بازیچه وجود ندارد . از این روابط خارج باید شدن و انسانیت و آزادی خویش را باز باید یافتن .

رقم نجومی فوق بدین معنی نیست که خانواده ها را نمیتوان در نمونه های نوعی دسته بندی کرد : نخست باید در نظر داشت که انواع هویت ها و اشکال زناشویی در واقع و در عمل کمترند . زیرا در هر از دوچ حداقل چهار رابطه (اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی) برقرار میشود و آنگاه باید توجه کرد که این ازدواج در جامعه صورت میگیرد یعنی قالب اجتماعی دارد . همین قالب اجتماعی که طبقات و اقشار اجتماعی باشند ، امکان میدهد که ساخت های زناشویی را در نمونه های نوعی چندی ، دسته بندی کنیم .

در تعقیب این بحث به نمونه های نوعی و نقش آنها و جهتی که به جامعه د یروز و امروز و فردا داده و میدهند خواهیم پرداخت .

هـ - نمونه های نوعی زناشویی :

در ایران روابط سیاسی همواره محدوده و زمینه ، رابطه های دیگر و فعالیتهای سیاسی تعیین کننده نوع و حدود فعالیت های دیگر بوده و هنوز نیز هست :

شبکه آبیاری و زمینهای کشاورزی ، و هم تولید پیشه وری متمرکز در شهر ها ، در برابر حمله نظامی و خرابکاری و خشکسالی سخت آسیب پذیر بود و هنوز نیز هست . این آسیب پذیری ، دفاع از همه فلات را ضروری ساخت . در حقیقت فلات ایران از لحاظ آب های زیر زمینی يك بافت را تشکیل میداد که قنات و شبکه بندی آن از این بافت تغذیه می کرد و شبکه گسترده قنات ها آبهای زیر زمینی را به زمینهای کشاورزی

میرساند که در اینجا و آنجا فلات پراکنده و گاه در فاصله های سخت دور از هم قرار داشتند - و دارند - رود های جاری در فلات نیز باید زمینهای پراکنده ای را سیراب می کردند . شهر ها بناچار در عین پراکندگی که آنها را تا بخواهی آسیب پذیری می ساخت ، بلجاظ وابستگی - های متقابل حوزه های پراکنده فعالیت اقتصادی ، بهم بسته و پیوسته بودند . بر آسیب پذیری شبکه گسترده آبیاری و شبکه گسترده شهر ها و روستاهای پراکنده ، عامل طبیعی تعیین کننده ، دیگری نیز افزوده میشد و آن وجود چهار فصل و خشکسالی و سیل و زلزله و بیماریهای واگیر بود ، که علاوه بر آذوقه های احتیاطی شخصی ، انبارهای عمومی آذوقه های احتیاطی را نیز ضروری ساخت * .

این دو امر واقع پایا ، ایجاب می کرد که بر پایه موازنه عدمی :
- مردم پراکنده در این فلات وحدت جویند و با هم بنای فرهنگی را بگذارند که منعکس کننده ، همبستگی هاشان باشد و بدان قوام و دوام بخشد .

- نظام تولید از عرصه برخورد های نظامی داخلی بر کنار و در برابر یورشهای نظامی خارجی دفاع شود . بناچار :
- نظام تولید و بویژه شبکه آبیاری در اداره مستقیم واحد های تولید قرار داشته باشند و خود آنها اداره کنند .
- در قسمتهای مختلف کشور قدرت های متفرق پدید نیایند ، مبادا که این قدرت ها بزیان مردم قسمتهای دیگر فلات ، از جریان آب در شبکه گسترده قنات جلوگیری کنند و یا با تغییر مسیر رود ها مردم نواحی دیگر را محکوم به نابودی سازند .

(*) قرآن در سوره یوسف ، با عنایت به پدیده مستمر و جهان شمول خشکسالی نقش های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی انبارهای عمومی را شرح داده است . و امروز این "انبارها" در مقیاس جهان تشکیل و همان نقشها را ایفا می کنند .

— مردم هر منطقه در نیازهای اساسی بخود متکی باشند و کار نظامی از کار تولید جدا نباشد . پدیدگر سخن تولید کنندگان به هنگام ضرورت خود در جنگ شرکت جویند .

اما عامل سوم یعنی موقعیت جغرافیائی ایران بعنوان مرکز دنیای مسکون و روابط " خارجی " با این دنیا که بطور مستمر قهر آمیزی می بود ، واقعیت های فوق را بر پایه موازنه وجودی از طبیعت خود بیگانه ساخت :

— ایران با انیران (خارج از ایران) بر دوام در روابط سلطه قرار گرفت و وحدت بر پایه و بر اساس همبستگی و مساوات ، جای خود را بوحثت در بالا و بر پایه اختلاف ها و نابرابری ها داد و قدرت مرکزی تشکیل و تبلور وحدت در بالا شد :

— نظام تولید به سبب آسیب پذیری در برابر یورش خارجی از جانب قدرت مرکزی دفاع میشد و بهمان دلیل آسیب پذیری حتی المقدور از صحنه کشاکش های نظامی - سیاسی داخلی بر کنار میماند . سه عامل فوق ، آسیب پذیری نظامی آبیاری و زمینهای کشاورزی و خطرات طبیعی ادواری و حضور دائمی " دشمن " در مرزها در تأمین نیازمندیهای حیاتی جامعه ملی چارهئی جز تکیه بتولید داخلی نمیگذاشت . تولیدی که به کمترین صدمهئی کاهش کلی بخود می دید . از اینرو قدرت سیاسی دخالت مستقیم را در اداره شبکه گسترده آب بسود خود نمی یافت . با توجه به وابستگی کامل سرنوشت قدرت سیاسی به تولید داخلی و آسیب پذیری این تولید ولزوم خارج ماندن آن از صحنه برخورد ها ، رقابت و برخورد میان گروه های قدرت بدست بطور عمده در شبکه روابط شخصی صورت می گرفت و همین امر به زن و زناشوئی نقش تعیین کننده در بازیهای قدرت میداد .

— قدرت مرکزی بر دوام در نوعی روابط وحدت و تضاد با قدرتهای محلی قرار گرفت : بوقت خطر هجوم خارجی تمایل وحدت و به هنگام فروکش کردن فشار خارجی تمایل تضاد حکمروا بود . عمل قدرت مرکزی مطلق گرا همواره تجزیه قدرت های فرعی و جذب و ادغام آنها در خود بود .

— قدرت سیاسی با انحصار حق برداشت از تولید و حق تعیین اندازه این برداشت و بویژه تعلق "مالکیت" باز هم انحصاری انسان و همه عوامل دیگر تولید بقدرت سیاسی (و نه به شخص) در عین حال :

۱— مانع تراکم سرمایه در زمینه فعالیت اقتصادی گردید و مازاد تولید را در رقابت بر سر قدرت سیاسی و تراکم این قدرت بکار گرفت.

۲— تمامی طبقات اجتماعی را که در تولید نقش داشتند در انقیاد خویش نگه داشت و مانع از صیوررت اجتماعی — اقتصادی و در نتیجه سیاسی گردید .

در نتیجه زمینه عمومی فعالیت ها و همه فعالیتها ، سیاسی شد و سیاسی ماند و امروز بیشتر از گذشته سیاسی است . در حقیقت ، امروز موجودیت اقتصادی ایران پسته به نفت است و تولید و صدور آن چندین و چند بار آسیب پذیر تر است . قدرت سیاسی در یک قدرت جهانی ادغام شده و نه هم سرنوشت او به چند و چون تولید داخلی بسته نیست بلکه ، چند و چون این تولید به درآمد های دولتی وابسته است . از اینرو زمینه فعالیت ها و همه فعالیتها ، بیش از هر زمان سیاسی است و مهار فعالیتها و همه فعالیتها در دست طبقه وابسته قدرت سیاسی بدست است . آسیب پذیری بیش از اندازه تولید نفت که این قدرت بدان متکی است اهمیت حیاتی نفت در جهان ، رابطه قدرت ، میان "دولت" و "ملت" را بیش از هر زمان تعیین کننده ساخته است . از اینرو بر شدت فشار و احتناق بیش از پیش افزوده می گردد و رقابت ها و برخوردهای سیاسی یکسره در شبکه روابط شخصی محصور می شود و بناگزیر بر نقش زن و ازدواج در گروه بندیهای قدرت افزوده می گردد .

در این زمینه سیاسی ، فعالیت بخشی از طبقه ادغام شده در قدرت خارجی که قدرت سیاسی را در دست دارد ، بطور عمده سیاسی است . نزد این طبقه و قشرهای بالائی "بازاریان و روحانیان" ازدواج هدفی است که در طول تاریخ همانها باقی مانده اند ، و بویژه در سه قرن اخیر ،

- هر زمان بیش از گذشته - حاکم بر پیمان ازدواج و رابطه زن و مرد بوده اند ، را میتوان به شرح زیر دسته بندی کرد :

- ۱- جستجوی منزلت پایدار و بقاء و استمرار قدرت سیاسی ، اقتصادی و مذهبی در خانواده ن .
- ۲- انحصار قدرتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ، بویژه قدرتهای سیاسی و اقتصادی .
- ۳- اشغال مقامات اول سیاسی و نظامی . در حقیقت زن تعلق به مقام های معین میداشت و با تغییر دارندة مقام شوهر نیز تغییر می کرد . صدراعظم و فرمانده عالی نظامی و رئیس خزانه و امام جمعه پایتخت داماد شاه بودند . امروز صدراعظم قدر و منزلتی ندارد و تمام قدرت ها در قشون متمرکز است و از اتفاق رابطه ازدواج حساس ترین مقامات قشونی را به دربار پیوسته می کند !!
- ۴- انحصار مشاغل و مقامات حساس و باصلاح امروز " کلید " .
- ۵- ارتباط و اتصال متقابل قدرت کانونی - همیشه دربار - ب قدرت های فرعی و بعکس .
- ۶- گروه بندی سیاسی یا مالی یا مذهبی یا فرهنگی .
- ۷- بسط شبکه قدرت سیاسی یا اقتصادی و یا مذهبی به تمامی قلمرو حکومت .
- ۸- تحکیم و افزایش قدرت سیاسی یا اقتصادی و یا مذهبی با دست یابی به ثروت همسر .
- ۹- استمرار نسب و موقعیت ها و ثروت ها .
- ۱۰- ترقی در سلسله مراتب قدرت سیاسی یا اقتصادی ، یا مذهبی .
- ۱۱- ادغام قدرتهای مذهبی و اقتصادی در قدرت سیاسی .
- ۱۲- تعدیل فشار قدرت بر ترو تبدیل رابطه رقابت و خصومت بوحث ازدواج باین قصد از رایج ترین ازدواج ها نزد طبقه ایست که قدرت سیاسی را در دست دارد . ازدواج ، خاندانهای وصلت گزیده را در رابطه عی

میان وحدت و تضاد قرار می‌دهد و رقابت داخلی می‌شود و همین امر است که به زن نقشی تعیین کننده و مهم در برخورد های سیاسی می‌بخشد.

۱۳- جمع اسباب قدرت از مذهبی و سیاسی و مالی و اجتماعی برای تدارک قیام علیه قدرت سیاسی مستقر. از اینرو قدرت مستقر همواره از دو واج نظامیان را با همسر برگزیده شان موکول به اجازه خود میدانسته و می‌خواسته است و امروزه روز گاه یکسال بیشتر طول می‌کشد تا سازمان امنیت موافقت یا مخالفت خود را درباره ازدواج یک کارمند ارتش با همسر انتخابی وی، اظهار کند.

۱۴- تدارک پایه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای گروه های دارای مرام های سیاسی. افراد گروه های سیاسی که علت تشکشان وحدت مرامی است نه تنها پیش از تشک، اغلب با هم روابط نسبی و سببی دارند بلکه وحدت سیاسی را با ازدواج تحکیم می‌بخشند. در گروه های سیاسی این نوع ازدواج معمول بوده و امروزه بیشتر رواج گرفته است. در این زنانشویی ها، زن انتخاب نمیکند، انتخاب میشود. حتی وقتی هم علاقه میان زن و شوی وجود دارد، اشتراك عقیده در پیروی کورکورانه زن از شوهر خلاصه می‌شود و با تغییر "مرد دلخواه" عقیده دلخواه نیز عوض می‌شود!

۱۵- التذاذ جنسی و استفاده از آن در مقاصد سیاسی. پیش از این چند زنی به مرد امکان میداد تا با ازدواج همه هدفها از جمله التذاذ جنسی و استمرار نسل و داشتن فرزندان بسیار را بر آورد. در زمان ما چند زنی همچنان برجاست با این فرق که زنان دیگر منزلت حقوقی همسر را ندارند. افراد طبقه حاکمه ایران جز همسر "قانونی" چند "سوکلی" نیز ندارند، چرا که تغییر شکل روابط بنیادی، اخلاق جنسی را که نزد این طبقه همواره سست و منحط می‌بود، امروز بیش از هر زمان منحط کرده است. بویژه در دوران ما از طریق "روابط با اصطلاح آزاد" زن ابزار عمده دست یابی به مقام و ثروت شده است. استفاده از همسر و دختر و معشوقه برای پیشبرد هدفهای سیاسی و مالی، در شکل جدید

تقلید از غرب است.

نزد طبقه حاکم سیاسی، این هدفها حتی در دوسه موردی هم که بظاهر سیاسی نمی نماید، برای استفاده از امکانات مالی و غیر آن در فعالیتهای سیاسی است. این هدفها به نفسه موجب می گردد که ازدواجها فی ما بین خانواده هایی انجام گیرد که فعالیت اصلیشان، فعالیت سیاسی است. از اینرو صد و چند خانواده ئی* که در سه قرن اخیر قدرت سیاسی را در دست داشته اند و از دو طریق نسبی و سببی بیکدیگر پیوند خورده اند، تنها چند خانواده شان فعالیت مذهبی و اقتصادی می داشته اند. علت رو آمدن کسان خانواده های روحانی جذب شدن در قدرت سیاسی و همسرگزینی و خانواده هایی که فعالیت اقتصادی می داشته و میدارند، تصدی و عاملیت فعالیتهای مالی دولت و خانواده های حاکمه بوده است. و نیز از سی و چند خانواده ئی که خانواده فرمانفرما با آنها پیوند بسته است، تنها سه چهار خانواده فعالیت بازرگانی دارند. و البته در این سه قرن هیچکدام از کسانیکه از خانواده های روحانی یا بازرگان بوده اند، حتی آنها که با خانواده های حاکم، بمقامات اول سیاسی و نظامی دست نیافته اند: وزیر شده اند اما صدراعظم و نخست وزیر نشده اند. بمقامات فرماندهی نظامی هرگز دست نیافته اند، حتی در دوران مشروطه وکیل شده اند اما رئیس مجلس نشده اند! ** و

بدینقرار در این طبقه هویت زناشویی ها، هویتی سیاسی و بنابراین

(*) این صد و چند خانواده در اصل همان "هفت" خاندان اصلی هستند یا با آنها پیوند بسته اند.

(**) استثناء هایی وجود دارند. اما این استثناء ها خود نتیجه موقعیت های استثنائی بوده اند: سه ماهی سید ضیاء الدین که تازه از خانواده قد رستمی نیز نبود نخست وزیر شد اما در موقعیت کودتا و بعنوان "محلل"!

ساخت اصلی این زناشویی ها، سیاسی است. در هر زناشویی بسته به موقعیت و شرایط این یا آن هدفها، هدفهای اصلی را تشکیل میدهند. هدف اول و مشترک همه ازدواج ها سهم شدن در مالکیت قدرت سیاسی بصفت دوام و استمرار است، اما برای سهم شدن در این مالکیت، بنا بر موقعیتها و امکانات، این یا آن هدفها تقدم می یابند: هدفهای تعقیبی در درون ساخت اصلی انواع روابط و در نتیجه نمونه های نوعی ساخت های فرعی زناشویی را بوجود می آورند. اکنون بار دیگر به امروهای واقع که از باستان تا امروز دوام و استمرار داشته اند باز می گردیم تا بکمکان عناصر و روابط سازنده نمونه های نوعی را معلوم کنیم.

در حقیقت هدفها و در نتیجه نوع روابط را موقعیتها و شرائط داخلی و خارجی معین می کنند. از باستان تا امروز قدرت مرکزی، قدرتی ائتلافی بوده است. این ائتلاف تحت فشار یکی داخلی و دیگری خارجی، همچون ماده سیالی میان دو قطب وحدت و تضاد در حرکت بوده است. هویت این قدرت ائتلافی را نتیجه این فشار تعیین می کرده است. شاه نماینده این قدرت ائتلافی و کانون تراکم قدرت می بوده و رأس هرم قدرت را تشکیل میداده است. قدرتهای منطقه ای نیز در نقاط مختلف کشور وجود و در گروه بندیهای قدرت و ماندن یا رفتن افراد قشر بالایی قدرت، حتی سلسله هائشیر تعیین کننده گشته اند. خارج از اینها قدرت مذهبی وجود میداشته که از دیرگاه تا امروز (یعنی پیش و پس از اسلام) رهبری سیاسی را حق خود میدانسته و با قدرت سیاسی اغلب در تضاد و ستیز بسر می برده است. قدرت سیاسی نیز همواره تلاش میداشته که قدرت مذهبی را در خود جذب کند و مذهب را رسمی یا دولتی سازد.

در این مناسبات پایدار، هدف اول کانون های اصلی قدرت، حفظ مالکیت انحصاری قدرت سیاسی بمثابه کلید مالکیت های دیگر و ادامه آنست. با وجود فقدان منزلتهای پایدار و بنا بر این دائم در معرض انهدام و بر باد رفتن هستی و زندگی، قرار داشتن، جذب کسانی که در قشون مقامات حماس را در اختیار میداشته اند و نیز کسانی که بلحاظ موقعیت

ایلی و یا محلی میتواندستند نیروی جنگی بسیج کنند و برای قدرت مستقر خطر ایجاد کنند، در درجه اول اهمیت می بوده است. بعد از اینان مقامات مهم اداری و مالی است که اهمیت دارد و بنابراین، هدفهای ۱ تا ۷ هدفهای مقدم قشر بالائی طبقه حاکمه را تشکیل میداده است. و چون در این نوع ازدواج ها دختر مرتبه اجتماعی - سیاسی بالاتری میداشته، هدفهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ بویژه هدف بالا آمدن در سلسله مراتب قدرت سیاسی، هدفهای متفوق خانواده و اگر خانواده مرتبت اجتماعی نازلی میداشته، شوهر را تشکیل میداده است. بدینسان هر دو طرف ازدواج هدفهای مشابهی میداشته اند و میدارند.

اکنون که عناصر و رابطه ها و نسبت ها دانسته شد، شناسائی کردن رابطه های سازنده هویت ها و بنابراین نمونه های نوعی ازدواج ها در قشر بالائی طبقه حاکمه که مالکیت سیاسی را در قبضه قدرت خود دارد، آسان می گردد. در حقیقت، روابطی که در این قشر بوجود می آید روابط سیاسی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ یعنی بالا آمدن در سلسله مراتب اجتماعی و حفظ و تحکیم موقعیت اجتماعی و ۱۷ یعنی تحکیم روابط خویشاوندی است. بدیگر سخن از دسته روابطی که برشمریم، ۱۶ دسته روابط مقدم هستند که بنا بر تقدم این یا آن هدف ها با یکدیگر، ترکیب های گوناگون می سازند. این ترکیب ها در درون نمونه نوعی کلی که مشخص ازدواج های این قشر اجتماعی از ازدواج های اقشار دیگر اجتماعی است، نمونه های نوعی فرعی متنوع و متفاوتی را بوجود می آورند.

اما قشر بالائی طبقه حاکمه گذشته از زور، به زور و قدرت مذهبی و ادغام قدرت و موقعیت اجتماعی نیز نیاز دارد :

همواره چهار مقام دولتی : صدارت عظمی و وزارت جنگ و مسوول امور پولی (معیر الممالک) و وزیر دارائی (مستوفی الممالک)، از یکدیگر مستقل و مستقیماً تابع شاه می بودند و هنوز نیز هستند. در ایران شیعه،

همواره يك مقام مذهبی از خاندان رسالت، داماد شاه بود و مقام اتصال قدرت سیاسی بقدرت مذهبی و رابطه این دو با هم و مجری مقاصد قدرت سیاسی بود. چهار مقام دولتی فوق در صورتی که از خاندان شاهی نبودند، به دامادی خاندان شاهی در می آمدند. گذشته از این ازدواج دختران خانواده های دارای ثروت های بزرگ با خاندان های قشر بالای طبقه حاکم فراوان واقع میشده اما عکس آن بندرت اتفاق می افتاده است.

این رویه در قشر بالائی جامعه عمومیت داشته است. هرگاه ام از خاندان های این قشر، می کوشیده فرزندان خود را در آن چهار اداره جا کنند و فراموش نمی کردند که یکی از فرزندان را هم در سلسله علما در آورند!

در زمان ما که قدرت سیاسی مستقل از داخله و متکی بقدرتهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خارجی است و جای قدرت مذهبی را در برخورد های سیاسی، "غرب زده" ها و نمایندگان قدرت خارجی گرفته اند، و تمایلات سیاسی انعکاس رابطه با قدرتهای خارجی بشمار می رود، "دکرها و مهند سین" جای "علما" را گرفته اند*. با توجه باین موقعیت سنجی، روشن است که در این دسته ازدواج ها، هدفهای مقدم قشمر بالائی طبقه حاکمه هدفهای ۱ و ۲ و ۳ و ۶ و ۸ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و هدفهای مقدم خانواده های دارای فعالیتهای مذهبی و اقتصادی، هدفهای ۱ و ۶ و ۱۰ و بویژه تحصیل امنیت در موقعیت و ثروت و فعالیت و استفاده از امکانات دولت برای تحکیم موقعیت و بسط فعالیت و افزایش موقعیت و ثروت بوده است. بنابراین روابطی که از طریق این ازدواج ها برقرار می شود، با روابط حاصل از ازدواج های دسته اول متفاوت است.

(*) و این امر از جمله اقبال هائمی است که بمنزله بیه برای آزادی از یوغ قدرت سیاسی روی آورده است.

در حقیقت با این ازدواج ها ترکیب های متفاوتی بویژه از روابط شماره های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۰ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۵ و ۳۰، بوجود می آمده و می آید که بلحاظ حضور عناصر فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی هویت هایی متفاوت از هویت های ازدواج های دسته اول می سازند. اما در مجموع همچون ازدواج های دسته اول، هویت سیاسی دارند. *

در اقشار میانی و پائین طبقه مسلط، هدف های مقدم دیگر است. در حقیقت نزد قشر های نزدیک به قشر بالائی، که هر آن ممکن است با فعل و انفعال در بالا یا برگشیده شدن و بالا آمدن کس یا کسانی از پائین و بویژه توطئه (قبای هم مرتبه) نه هم موقعیت بلکه هستی و جان خود را هم از دست بدهند و هر نیازی پیش آید از قبل آنها بر می آورند و با اصطلاح هم در عروسی و هم در عزا سرشان را می برند. هدف های مقدم، هدف هایی هستند که موقعیت هایشان را تثبیت کنند. افراد این قشر ها کمتر میان یکدیگر و بیشتر با افراد قشر های بالائی طبقه خود و قشر های بالائی بازرگانان و علماء ازدواج می کرده اند. هدف های مقدم، هدف های ۱ و ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ (بویژه نزد قدرتهای محلی و افراد خویشان و خاندان شاهی) و ۱۵، بویژه هدف های ۱ و ۵ و ۶ و ۸ بوده و هنوز نیز هست. در نتیجه روابطی که ازدواج میان این قشر ها و اقشار دیگر اجتماعی برقرار می کنند ساخت و ترکیبی است از روابط ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۶. بدینسان هویت کلی خانواده ها نیز سیاسی است، اما با هویت های دو دسته اول تفاوت دارد. بسته باینکه با ازدواج چند رابطه بوجود آید و نحوه ترکیبشان چه باشد هویت های فرعی حاصل متفاوت خواهند شد.

(*) گفتن ندارد که پاره های ساخت ها و ترکیب ها فراوان و پاره های دیگر ندارند. در حد این بحث نیست که ساخت ها و ترکیب ها را یک بیک مورد بررسی قرار دهیم.

اما نزد اقشار پائین که قاعده هرم را تشکیل می‌دهند، امنیت و منزلت، مسئله شان نبوده و نیست. بالا رفتن در سلسله مراتب قدرت، هدف مقدم اینان بشمار میرفته است. اما مجاری صعود در سلسله مراتب طبقاتی، متعدد و باز نبود و نیست؛ سواد و استعدادها و جمال، آرزو واج و اداره یعنی "نوکری دولت" بطور مستمر سه مجرای اصلی صعود در سلسله مراتب را تشکیل می‌دهد است. بدین ترتیب که استعدادها و سواد امکان دخول در سلسله نوکران دولت را بوجود می‌آورد، اما صعود تا رأس هرم از طریق ازدواج صورت می‌گرفته است. افراد این اقشار با صعود در سلسله مراتب در صورتی که همسر می‌داشتند، همسر جدیدی در خور شأن و مرتبت جدید خود می‌گرفتند. بی جا نیست که از ۱۶ صدراعظم دوره قاجار، جز دو سه تن بقیه از پائین ترین خاستگاه های اجتماعی تا صدارت صعود کرده و همگی جز یکی دو تن با خانواده شاهی وصلت گزیده اند. بدینسان هدفهای مقدم نزد این اقشار به ترتیب تقدم هدفهای ۱۰ و ۸ و ۱۵ و ۶ هستند. اینان همواره باتکای سواد و استعداد های خود با خانواده های اقشار بالاتر ازدواج می کرده اند و می کنند. بنابراین روابطی که از راه وصلت میخواهند برقرار کنند به ترتیب اهمیت عبارتند از: رابطه های ۵ و ۳ و ۴ و ۶ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۳۰ و ۳۱، ترکیب های مختلف عناصر و رابطه های فوق، نمونه های نوعی فرعی متعلق باین اقشار را بدست می دهیم.

در این طبقه، ازدواج بر پایه عقیده و علاقه متقابل، امری سخت نادر بوده و هست. علاقه متقابل در صورتیکه با هدفهای خانواده های دو طرف منطبق میشده بحق اظهار وجود می‌داشته است*.

(*) البته در غرب نظام ارزشی حاکم، امکان انتخاب آزاد را از بین می برد، مرد وزن دلخواه مشخصاتی خارج از خود باید داشته باشند. علاقه بآن مشخصات و "محیط" تعلق می گیرد. از اینروست که با وجود آزادی مختاران و مسران در انتخاب، عملاً اجابا تمحیطی حق انتخاب را از آنها می گیرد و این منتهای از خود بیگانگی است.

هـ - ۲ - نمونه های نوعی زناشویی در قشرهای بالائی و میانی بخشی
در جامعه که زمینه اصلی فعالیتشان اقتصادی و مذهبی و فرهنگی است:

به هدفها و رابطه های مقدم وقتی زناشویی میان اینان و افراد طبقه
حاکم سیاسی است ، در قسمت اول این بحث ، کم و بیش پرداختیم و بدان
عناصر و رابطه های بنیادی تشکیل دهنده نمونه های نوعی و هویت ها
و ساخت ها را معلوم کردیم . اکنون به روابط بنیادی نمونه های نوعی
آندسته ازدواج ها می پردازیم که میان اینان واقع می شود . حضور دائمی
یک قدرت سیاسی خودگامه و تزلزل دائمی موقعیت ها و ناستواری منزلتها
و تعلق حق تصمیم بقدرت سیاسی خودگامه ، کار فعالیت اقتصادی را در
ایران همواره مشکل میساخته است . خروج عمده "مازاد تولید" از بخش
اقتصادی و پیکار گرفته شدن در رقابت بر سر قدرت سیاسی ، کار تراکم
سرمایه را غیر ممکن و ناچار "بازاریان" همواره مادون و تابع طبقه حاکمه
سیاسی باقی مانده اند ، و کارشان بطور عمده تصدی سرمایه های متعلق
بافراد آن طبقه بوده و هست . با وجود این ، تکیه بقدرت سیاسی و بدست
آوردن انحصار فعالیتها* ، به بعضی از "بازاریان" امکان داده است که
گاه از هیچ به ثروتهای افسانه ای دست یابند و در زمره افراد قشر بالائی
قرار گیرند .

برای این قشر ، مسئله اول ، حفظ موقعیت خویش بعنوان عنان دار قدرت
اقتصادی و حفظ حق مالکیت انحصاری فعالیت اقتصادی به صفت دوام است .
بدیهی است آن موقعیت و این مالکیت بدون یک رشته اتصال ها بقدرت

(*) شنیدنی است که در سه قرن اخیر تمامی کسانی که فعالیت اقتصادی
داشته اند و به ثروت دست یافته اند ، کسانی هستند که با تصدی فعالیتهای
اقتصادی دولت و یا با تحصیل امتیازها و انحصارها ، در یک کلام از قبل
سرمایه هائی که دولتیان از تولید کشور برداشت می کردند ، به ثروت
رسیده اند و در دوران ما این امر بیش از هر زمان دیگر واقعیت و رواج
دارد .

سیاسی و فی ما بین افراد این قشر بوجود نمی آید و استمرار پیدا نمی کند . قشر بالائی روحانیان نیز حفظ موقعیت " آقائی " را در درجه اول منظور نظر میدانستند . هر دو گروه طوری از روابط خویشاوندی بوجود می آوردند و بازار و شهر را در این طور قدرت اقتصادی و مذهبی مهار می کردند . و از آنجا که استمرار موقعیت ها با وجود رقابت شدید دائمی در بالا که اغلب بحذف و نابودی قدرت بدستان می انجامد و نیز انحطاط شخصیتی حاصل از استمرار قدرت در خانواده ، غیر ممکن می گردد ، این دو گروه بروی استعداد های جدید باز بودند و باز هستند . با جلب و جذب استعداد های جدید و " تجدید خون " ادامه حیات موقعیت هاشان را ممکن می ساختند . اما این استعداد ها حتی المقدور از درون گروه برگزیده می شدند و هنوز نیز چنین است . از اینروست که چهار خاندان روحانی از روابط دوره قاجار بدینسو " آقائی تهران " و بنابراین ایمران را درست داشتند و هر چهار خاندان از راه ازدواج با یکدیگر پیوند و خانواده های روحانی بزرگ مناطق مختلف کشور پیوند خورده اند . و اگر به " شرکت های " بازرگانی و صنعتی و بانکی و . . . نظر افکنیم همین انحصار را درست چند خانواده می بینیم . " چهره های جدید " که بادستیار ی قدرت سیاسی سلسله مراتب را بفراز می آیند از راه ازدواج ، در عین حال هم موقعیت خویش را تحکیم می کنند و هم عامل دیرپائی موقعیت های خانواده های قدرت بدست ، می گردند . و اغلب آنها را از زوال نجات می بخشند .

در اینجا نیز ، با پیوند های زناشویی همان هرم ها تشکیل می گردد . این طورهادر عین حال که فعالیت های گوناگون را در خود می گیرند ، از بالا تا پایین ، تمام حوزه فعالیت اقتصادی را در بند های سخت اما نامرعی خود مهار می کنند . در قسمت بعدی بحث این موضوع را تفصیل خواهیم داد .

بدینسان ، هدفهای مقدم نزد اینان وقتی با یکدیگر ازدواج می کنند ، هدفهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ هستند . در نتیجه

روابط بنیادی نمونه های نوعی ازدواج ها، عبارتند از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و بویژه ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و در حال حاضر بخصوص ۳۰ و ۳۱. نمونه های نوعی فرعی را توحید هدفهای متقابل، در نتیجه ترکیب های متفاوت روابط فوق بوجود می آورند.

ناگفته نماند که نزد هر دو دسته اقشار فوق بندرت، ازدواج ها بر اساس علاقه و گاه علاقه و عقیده صورت می گیرد. اما همین ازدواج های نادر نیز در آن روابط از طبیعت خود بیگانه می شوند.

ه ۳ - نمونه های نوعی زناشویی در قشرهای پائین و توده مردم :

توده، خاستگاه دائمی استعدادها، محروم از هرگونه منزلت و بی فردا، در معرض فشار مستقیم و دائمی از سوی قدرت های خارجی و نا سازگارهای طبیعت، نظیر سیل و زلزله و خشکسالی و بیماری های واگیر، که هر چند یکبار قتل عام های عمومی می کرد و... و ترجمان و نتیجه باز هم دائمی این فشارها، فشار طبقه حاکم بوده و هست. زحمتکشان شهر و روستا محکوم بتولید همه فرآورده هایی بوده اند که مورد نیاز قدرت بدستان است. از هرگونه مالکیتی محروم بوده اند. هر آنچه تولید می کنند همانند خودشان، از آن قدرت است، بویژه استعداد هائی که ببار می آورند، هر استعدادی از مرد و زن و هر نوع استعدادی، چه استعداد بر مانی، چه استعداد اداره و سازمان دهی، چه استعداد نظامی، چه استعداد کار صنعتی و... و چه استعداد جنسی و بویژه این استعداد* از آن قدرت است. قدرت این استعدادها را جمله و

(*) گرد آوردن این استعدادها همواره سازمان یافته بوده. علاوه بر مؤسسه های امروزه در تمام دنیا کارشان "کشف استعداد های جنسی" و در دسترس استفاده قدرت قرار دادن است، علاوه بر شبکه جهانی بازرگانی "برده های



بویژه از طریق زناشویی و انواع روابط جنسی جلب و در روابطی که بر شمرده آمد ، از خود بیگانه می سازد . وقتی استعدادی از مجرای روابط شخصی جلب و جذب شد ، با خود خانواده خود را نیز در سلسله مراتب اجتماعی بالا می کشد . چند و چون صعود استعداد ها را پیش از این آورده ایم . در اینجا به ازدواج هائی می پردازیم که افراد این طبقه فی ما بین خود واقع می ساختند . همانسان که آمد ، مسئله عمده این مردمان تولید و جستجوی حمایت در برابر فشار طبقه مسلط و فشارهای دیگر بوده و هست . نگاهداری زمین و امکانات تولید و مقاومت در برابر قحطی و جنگ و فشار دائمی قدرت سیاسی ، جستجوی يك همبستگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را ناگزیر می ساخت و می سازد . ایمن مردم که نخست از حق ازدواج نیز محروم بودند ، پس از تحصیل ایمن حق* در رابطه با زمین گشت و " راسته " ** و هم در رابطه با قدرت های

جنسی " ، قدرت سیاسی مستقیم " استعداد های جنسی " را سرشماری و تصرف می کرد - البته نه با گستاخی و فضاحت امروز - از جمله در دوره " ساسانی مشخصات زن الگو در اختیار مأموران دولتی قرار گرفته بود و از وظائف مأموران دولت یکی این بود که دختران دارای مشخصات فوق را روانه پایتخت سازند و بدینسان شی " فریبا و جذاب " تلقی کردن زن و تشویق پرورش وی باین عنوان بویژه از طریق انتخاب ملکه زیبایی و " دختر شایسته " و " ملکه صابون " و " ملکه رقص " و . . . امری تازه نیست . قیام مزدك از جمله برای از بین بردن انحصار استفاده از زنان و انبوه کردن زنان در حرمسرا ها بود .

(*) که حقی محدود بود و هر صاحب قدرتی میتوانست همسرانشان را از دستشان بگیرد .

(**) پیشه وران هر رشته در راسته های خاص خود کار می کردند و همواره تولید اتشان را باید به انحصارچی ها می فروختند .

داخلی و خارجی ، از راه ازدواج يك بافت بهم پیوسته اجتماعی تشکیل میدادند . نیاز به همبستگی در موارد قحطی و جنگ و یا فشار مالکان و مأموران دولت و بیکاری ، ایجاد جماعت ها و گروه های بهم پیوسته را ناگزیر می ساخت . بالا بودن نرخ مرگ و میر و لزوم تأمین سرباز مورد احتیاج و بنابراین کمبود دائمی نیروی کار* قابلیت حمل زن را نیز در زمره مسائل اساسی می ساخت . بدینسان سه هدف عمده ، سازماندهی تولید در سطح خانه و در سطح روستا و راسه و مقاومت در برابر فشار و پرورش نیروی انسانی دستیار ، نیازها^۱ مقدم زحمتکشان را از دیرباز تا امروز تشکیل میداده است . هر چند پایه روابط نزد این طبقه موازنه عدمی می بوده اما بناچار در روابط و شکل بندیهای خود ، از روابط و شکل بندیهادر طبقات بالا متأثر می شده است . روابطی که از طریق ازدواج میان اینان بوجود می آمد و می آید عبارتند از رابطه های ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۹ و از لحاظ سیاسی و اقتصادی رابطه ها از نوع دیگریند : مانند در عضویت یا پذیرفته شدن در گروه مضمون اصلی این روابط را تشکیل می دهند . نمونه های نوعی فرعی حاصل انواع ترکیب های این روابط است . بدینسان زحمتکشان در دام طووفهای اجتماعی فوق ، با پیوند های زناشویی ، بشکل مجموعه دفاع خود را سازمان میدادند و میدهند .

بدینقرار نیروهای محرکه ای که در جامعه ایجاد می شد و می شود ، بناگزیر در مجاری اجتماعی از خود بیگانه و مایه بقاء و نظامی شد و می - شود که از دیرباز تا امروز برجاست .

ناتمام

(*) قشون همواره بین ۲ تا ۳ درصد جمعیت ایران را در خدمت مستقیم خود داشته است . و اگر نسبت به جمعیت در سن کار بسنجیم !

ناتمام

از يك واحد
اتحاديه

اطلاعاتی درباره

تعلیمات ابتدائی، متوسطه، عالی و فنی

در ایران

۱- درباره تحصیلات ابتدائی :

جدول زیر که با مراجعه به گزارشهای بانک مرکزی سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و نشریه وزارت آموزش و پرورش تحت عنوان "تحولات آموزش و پرورش در دهه انقلاب" و مقاله دکتر امید صدری : "مسائل و نیازمندیهای نیروی انسانی در ایران" و کتاب دکتر صادق بزرگر : "سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت" تهیه شده است، نسبت مدرسه رونندگان را به کودکان واجب التعلیم از سال ۱۳۴۵ تا سال پایان برنامه چهارم نشان میدهد. این جدول امکان میدهد نتایج حاصله را * با هدفهای برنامه های سوم و چهارم مقایسه کنیم و نیز اجازه میدهد در صورتی که گرایش موجود بر جا ماندن چشم انداز آینده روشن گردد.

(*) بر فرض صحت ارقام که کلی محل تردید ندارد، برای نمونه و بخاطر معلوم کردن وضع نابسامان آمار در ایران و رقم سازی خواننده را به این مطلب توجه میدهم. سالنامه بانک مرکزی سال ۱۳۵۰ که پس از سه بار توقیف و سانسور تازه منتشر شده است، تعداد محصلان مدارس ابتدائی را ۳ میلیون نفر و نشریه وزارت آموزش و پرورش این رقم را ۲۳۰۸۸۰ / ۳ نفر ذکر کرده اند. جالب توجه است که همین نشریه نیز چندین بار سانسور و هزار ارقام را باد کرده اند تا باین میزان رسیده است. گزارش اول موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی حاکی از واپس گرائی های مهم در زمینه -



نسبت محصلین به کودکان واجب التعلیم	تعداد محصلین ابتدائی (۱)	سال
۵۵٪ (۲)	۲/۶۳۰۷۲۰	۱۳۴۵-۴۶
۵۴/۵٪	۲/۸۴۵۰۰۰	* ۱۳۴۶-۴۷
۵۳٪	۳/۰۰۰۰۰۰	۱۳۵۰-۵۱
۵۲٪	۳/۲۰۰۰۰۰	** ۱۳۵۱-۵۲

الف- مقایسه این ارقام با هدفهای برنامه های سوم و چهارم

هدف برنامه سوم این بوده است که در پایان این برنامه ۶۰ درصد از کودکان (۳) واجب التعلیم بمدرسه بروند. این هدف با وجودی که محصلین تحت تعلیم سپاهیان دانش را نیز جزو محصلین روستان رو به حساب آوردند برآورده نشده است.

هدف برنامه چهارم این بوده که ۹۳ درصد (۴) کودکان ۶ تا ۱۰ ساله در شهرها و ۵۵ درصد در روستاها بتوانند به تحصیل اشتغال ورزنند.

حال آنکه نسبت محصلین به کودکان واجب التعلیم نه تنها به هدفهای این برنامه ها نرسیده است بلکه از همین نسبت در سال ۴۵-۳ درصد کمتر نیز شده است.

ب- نظری به آینده

بحث از نظامی کردن تعلیم و تربیت و سواد آموزی در روستاها و هدفهای آن را بوقت دیگری میگذاریم و فرضی کنیم (فرض محال، محال نیست) که کودکان روستائی علیرغم فقدان امکانات بکار گرفتن آموخته های تعلیمات ابتدائی و متوسطه بوده است که طبق دستور سانسور و مورد تجدید ارزیابی قرار گرفته است.

(*) سال پایان برنامه سوم

(**) سال پایان برنامه چهارم

خود ، تعلیمات نیم بند را فراموش نمی کنند و با سواد می شوند .
 بنابراین ارقام منتشر (با وجود یک تفسیر ورم کرده اند) نسبت سواد
 آموزان ابتدائی به کودکان واجب التعلیم از سال ۴۶-۱۳۴۵ تا سال
 ۵۲-۱۳۵۱ سال پایان برنامه چهارم در کاهش است . اگر این گرایش
 در سالهای آینده نیز برقرار باشد ، نه تنها هیچگاه بیسواد ی ریشه کن
 نخواهد شد ، بلکه با سواد ان به بیسواد ان جمعیت جوان کاهش نیز
 خواهد پذیرفت .

۲- تعلیمات متوسطه و عالی

در جدول زیر نسبت دانش آموزان و دانشجویان را بکل جمعیت از
 سال ۱۳۴۵ به بعد می خوانید :

(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)	(۶)
۱۳۴۵-۴۶	۵۸۵۴۰۸	۳۶۷۴۲	۲۵۸۰۰۰۰۰	۲,۲۹٪	۰,۱۴٪
۱۳۴۶-۴۷	۶۸۱۰۰۰	۴۷۰۰۰	۲۷۰۰۰۰۰۰	۲,۵۰٪	۰,۱۷٪
۱۳۴۷-۴۸	۷۸۶۰۰۰	۵۸۰۰۰	۲۷۸۰۰۰۰۰	۲,۵۰٪	۰,۲۴٪
۱۳۴۸-۴۹	۹۲۵۰۰۰	۶۷۰۰۰	۲۸۶۰۰۰۰۰	۳,۲۰٪	۰,۲۳٪
۱۳۴۹-۵۰	۱,۰۲۶۰۰۰	۷۵۰۰۰	۲۹۵۰۰۰۰۰	۳,۴۰٪	۰,۲۵٪
۱۳۵۰-۵۱	۱,۱۶۲۰۰۰	۹۷۰۰۰	۳۰۲۰۰۰۰۰	۳,۷۰٪	۰,۳۲٪

- (۱) سال
 (۲) تعداد دانش آموزان
 (۳) تعداد دانشجویان
 (۴) جمعیت ایران
 (۵) نسبت (۲) به (۴)
 (۶) نسبت (۳) به (۴)

اگر رقم مربوط به سال ۵۱-۱۳۵۰ را که يك افزایش بی تناسب و بی مقدمه‌ای را نشان می‌دهد - و معلوم است که نمیتواند صحت داشته باشد - کنار بگذریم، در سه سال اول برنامه چهارم نسبت دانش‌آموزان به جمعیت افزایش یافته و از ۲/۵ درصد جمعیت به ۳/۴ درصد رسیده است، اما نسبت دانشجویان به جمعیت ثابت مانده است . در حقیقت سیاست آموزشی دولت نیز در جهت محدود ساختن تحصیلات متوسطه و خصوصاً عالی است (۶) در عین حال همچنان کارش تربیت کاررهای اداری است.

و اگر بخواهیم تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان را با جمعیت - گروه‌های سنی ۲۰ - ۱۳ و ۲۰ - ۲۵ ساله مقایسه کنیم خواهیم دید که نسبت دانش‌آموزان و دانشجویان به جمعیت گروه‌های سنی فوق، روبه کاهش است .

اما برای همین تحصیلکرده‌ها نه کار وجود دارد و نه محیط آزاد کار . نتیجه این میشود که بخش عمده و کارآمد تحصیلکردگان خصوصاً در رشته‌های فنی که کشور بد آنها نیاز دارد راهی غرب میشوند .

تعلیمات فنی و حرفه‌ای کشور نه تنها رشد نمی‌کند بلکه بقول دکتر ناصر موفقیان (۷) : " در ایران غالب تأسیسات اجتماعی و فرهنگی از جمله تعلیمات حرفه‌ای قیل از آنکه ضرورت اقتصادی یا اجتماعی یا فنی آنها بروز کند ، تنها بخاطر پیروی از سازمان‌بندی‌های اجتماعی و فرهنگی کشورهای توسعه یافته بوجود آمده است " جهات عدم انطباق تعلیمات حرفه‌ای در تحقیق مؤسسه مطالعات اجتماعی اینطور ذکر شده است (۸) :

۱- عدم انطباق رشته‌های تعلیماتی و احتیاجات و اهمیت نسبی شعب فعالیت در مملکت .

۲- جنبه اداری و بوروکراتیک تعلیمات؛ بدین معنی که مدرسه - رابطه مستقیم با يك جامعه اقتصادی ندارد .

۳- تعلیمات خیلی جنبه نظری دارد و تعلیمات فنی با تعلیمات حرفه‌ای توأم نیست .

۴- تعلیمات فنی در ایران نه تنها مفید و مؤثر نیست و فاقد گسترش لازم میباشد . بلکه نسبت به احتیاجات اساسی صنایع و شعب آن بی توجه است . اقداماتی که برای تقویت کارمندان اداری از قبیل حسابداری ، مدیر و کارشناس حسابداری و مانند آن انجام گرفته غیر کافی و غیر مؤثر بوده است .

نتایج ارزیابی تعلیمات حرفه ای در سالهای بعد نشان میدهد که نه تنها این عدم انطباق ها بر جا مانده است ، بلکه این ناهمگونی در حال رشد نیز میباشد (۸) . و اینک جدول تعلیمات در ایران و مقایسه آن با کشورهای دیگر :

سال	هنگرآموز	درصد نسبت آن به دانش آموزان
۱۳۴۶-۴۷	۱۶۰۰۰	۲/۳۵
۱۳۴۷-۴۸	۱۹۰۰۰	۲/۳۵
۱۳۴۸-۴۹	۲۳۰۰۰	۲/۵
۱۳۴۹-۵۰	۳۱۰۰۰	۳/۰
۱۳۵۰-۵۱	۴۷۰۰۰	۴/۱۵

در اینجا هم اگر رقم مربوط به سال ۵۱-۱۳۵۰ را که افزایش بی تناسبی را نشان میدهد کنار بگذاریم ، تغییر نسبت ها بسیار ناچیز است و تازه صاحبان صنایع این فارغ التحصیلان را بدلیل ذکر شده در بالا بکار نمیگیرند (۹) .

کیهان هوائی مقایسه ای میان ایران و چند کشور دیگر انجام داده است (۱۰) . لازم بتذکر است که ارقام کشورهای دیگر مربوط به سال ۱۹۶۱ یعنی ۱۳ سال پیش از این است . ما بر اساس همین ارقام مقایسه میکنیم

تا میزان عقب ماندگی ایران بهتر معلوم شود :

کشور	درصد دانش آموزان مدارس حرفه ای به کل دانش آموزان
ترکیه	۲۰ %
فرانسه	۲۴ %
مراکش	۲۶ %
شوروی	۵۳ %
یونان	۱۹ %
ژاپن	۵۵ %

بدین ترتیب بر خواننده روشن است که از لحاظ کمیت ایران در سال ۵۱-۱۳۵۰ (بر فرض صحت ارقام) بیای ترکیه و یونان و مراکش آنها در ۱۱ سال پیش نتوانسته است برسد . از لحاظ کیفیت هم که مگو و میروس وضع تعلیمات فنی و عالی از این هم بمراتب بدتر است : تعلیمات فنی عالی بیشتر متوجه رشته های خدمات فنی است .

با توجه باین داده ها ، این سؤال پیش می آید که با وجود عدم رشد نیروی انسانی فنی ، ایران چگونه توانسته است رشد صنعتی کند ؟ چگونه توانسته است رشد اقتصادی ایران به ۲۰ درصد برسد ؟ در حقیقت صنعت نیست که رشد می کند ، بلکه خدمات صنعتی رشد کرده است ، اقتصاد نیست که رشد کرده است ، صدور نفت و ورود واردات است یعنی فقر است که رشد کرده است .

اینک نگاهی به بودجه فرهنگ می افکنیم و تا ببینیم در دوره برنامه چهارم نسبت آن به کل بودجه های عادی و عمرانی و مؤسسات وابسته بدولت چه میزان بوده است و این نسبت ها در مقیاس با هزینه های

نظامی و انتظامی و نسبت آنان به کل بودجه تا چه حد و چگونه است .

جدول مقایسه بودجه فرهنگ (۱۱) و بودجه نظامی و انتظامی
و نسبت هر کدام به کل بودجه (ارقام به میلیارد ریال) (۱۲)

سال	بودجه کل (مصرف)	بودجه فرهنگ (۱۱)	بودجه نظامی و انتظامی	نسبت بودجه فرهنگ به کل بودجه	نسبت بودجه نظامی و انتظامی به کل بودجه
۱۳۴۷	۲۲۳/۲	۱۷	۵۲/۱	۷/۲۴	۱۱/۱
۱۳۴۸	۲۳۰/۴	۲۰	۶۵/۳	۸/۷۸	۱۷/۸
۱۳۴۹	۴۰۷/۶	۴۴/۳	۸۷/۳	۱۰/۶	۱۴/۸
۱۳۵۰	۴۸۷/۶	۳۰/۵	۱۰۰	۶/۲۴	۲۰/۸
۱۳۵۱	۵۴۸/۵	۳۸/۸	۱۳۲	۷/۰۵	۲۴/۱

با آنکه آن بخش از هزینه های نظامی را که جزو هزینه های عمرانی و اداری بقلم می آورند (از جمله هزینه سپاه دانش و سپاه بهداشت) و
را در بودجه های وزارت خانه های آموزش و پرورش و بهداشت و
منظور می آرند) به حساب نیاورده اند ، نسبت هزینه های نظامی از
۱۶/۱ کل هزینه های دولتی (بخش دولتی اقتصاد ایران) در سال
آغاز برنامه چهارم به ۲۴/۱ درصد در سال پایان برنامه افزایش یافته
است . اما هزینه تعلیم و تربیت (که تازه بخشی از آن نیز هزینه های نظامی
هستند) همه جهت ۶ درصد هزینه های بخش دولتی اقتصاد را تشکیل
میداده است و تنها در سال پایان برنامه به ۷ درصد رسیده است .

و اگر هزینه های آموزش و پرورش را به بودجه اداری و بودجه
آموزشی تجزیه کنیم و بودجه آموزشی را به بودجه های رشته های مختلف
فنی و غیر فنی تجزیه نمائیم ، خواهیم دید که بودجه آموزشی در جمع
ناچیز و بودجه فنی بسیار اندک است .

با توجه به این ارقام دولتی میتوان فهمید که چرا پس از ۶۲ سال که از عمر صنعت نفت می گذرد جامه ایران محکوم به صدور نفت و مونتاژ - فرآورده های صنعتی غرب است. و تازه اداره همان "صنعت" استخراج نفت و صدور آن را هم به عهده کنسرسیوم گذاشته اند.

مآخذ و منابع به ترتیب :

- ۱- ارقام از سالنامه های بانک مرکزی سالهای ۴۶ تا ۵۱ ذکر شده اند.
- ۲- گروه های سنی را از تحقیق آماری مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی گرفته ایم و نسبت هائی را که از تقسیم محصلین به واجب التعلیم ها بدست آورده ایم با نسبت های مذکور در سالنامه های بانک مرکزی تطابق دارد.
- ۳۰۴۰۵ - درباره هدفهای برنامه های بیسوم و چهارم رجوع کنید به کتاب "سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت" صفحات ۵۴ و ۵۵ و مقاله دکتر امید صدری تحت عنوان "مسائل و نیازمندیهای نیروی انسانی در ایران - مقاله تطبیقی وضع آموزشی" ص ۲.
- ۶- جزوه وزارت آموزش و پرورش - نظام جدید آموزشی.
- ۷- مجله اطاق صنایع و معادن ایران شماره ۶ - اردیبهشت ۱۳۴۳ ص ۶۴ و ۶۵.
- ۸- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی : تحولات وضع اقتصادی و رفتار کارگزاران اقتصادی - تهران ۱۵ خرداد ۱۳۴۳. صفحات ۵۸ و ۵۹ و
- مجله اطاق صنایع و معادن ایران - شماره ۲۷ آبانماه ۱۳۴۶ و مجله اطاق صنایع و معادن ایران دوره جدید، شماره ۲ شهریور ۱۳۴۷ صفحات ۴ و ۵.
- ۹- دکتر صادقی بزرگر: سرمایه گذاری در کشورهای در حال پیشرفت

ص ۵۴ و کیهان هوائی ۲ مه ۱۹۶۸ .

۱۰- کیهان هوائی ۲ مه ۱۹۶۸

۱۱- ارقام جدول از دفاتر بودجه سالهای ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و

۵۱ ذکر شده اند .

۱۲- بودجه فرهنگ مجموع بودجه های آموزشی اعم از آموزش عالی (دانشگاهها و مؤسسات عالی وزارت علوم) و آموزش ابتدائی و متوسطه و سپاه دانش) و وزارت فرهنگ و هنر و تربیت بدنی ... است .

* - صوت الثورة ارگان جنبه خلقی آزاد بیخشم عمان و خلیج عربی

شماره ۱۰۸ تحت عنوان ژوئن ۶۳ مقاله ای نوشته و در آن بشرح قیام ۱۵

خرداد پرخته و از جمله به مسائل زیر اشاره کرده است

نقش علماء در این قیام و در آراء سائیشان آقای خمینی

تظاهرات عاشورای ۶۳ در تهران، اصفهان، مشهد، شیراز، تبریز، و سایر

شهرها .

درستگیری آقای خمینی .

اوج گیری تظاهرات مردم و مقابله مردم با سنگ و چوب بانیره های

تاندان مسلح دولت .

شهدای ورامین در سریل باقرآباد و ۱۵ هزار شهید آنروز .

و دریایان اضافه میکند از آنروز بعد خلق ایران متوجه شد که بدون

سلاح نمیتوان با دولت مقابله کرد و این نقطه عطفی در تاریخ جنبش

خلق بود .

نظرات و همکاریات خوانندگان

در فاصله انتشار اسلام مکتب مبارز شماره ۱۷-۱۸ تا این تاریخ انتقادات و نظریات گوناگونی چه از طرف انجمن های وابسته به اتحادیه و چه از طرف گروه های اسلامی دیگر و افراد بما رسیده است. ما آن انتقاداتی را که مربوط به چهارچوب کلی مکتب بود سعی کردیم در این شماره تا آنجا که مقدور و عملی است بوظرف سازیم و نیز نظریات و انتقادات مربوط به مقالات مختلف را برای نویسندگان مطالب فرستادیم تا در آینده مورد توجه قرار گیرند.

* * * * *

از اروپا

* مجله مکتب مبارز و سایر نشریات رسید. مجله مکتب مبارز بسیار عالیست. مطالب بسیار خوب و مفید تهیه شده بود. فکر میکنم در رشد فکری جوانان و طبقه روشنفکر تأثیر خوبی خواهد داشت و باسلام بادید دیگری نگاه خواهند کرد و چهره واقعی اسلام را خواهند شناخت.

* من تمامی مطالب اسلام مکتب مبارز شماره ۱۷-۱۸ را عموماً و قسمت نظریات و انتقادات خوانندگان را خصوصاً مطالعه نمودم و باین دلائل که عرض میکنم متأثر شدم. نامه ای برایتان فرستادم که در آن از شدت پیچیدگی و سختی يك مقاله که در یکی از شماره های پیشین مکتب مبارز آمده بود و چندین بار هم سعی کرده بودم که آنرا بخوانم و بفهمم آن بی ببرم موفق نشده بودم انتقاد نموده بودم اما این بار با خواندن همان نظریات و انتقادات مشابه راجع به مقالات آقای موسوی

در ریافتن که در این گرفتاری من تنها نیستم و اکثریت عظیم خوانندگان شما در ایران هم با من همدردند و من با توجه به تحقیقه اظهارات ایشان این دلائل را عرضه میدارم قطعا هیچیک از خوانندگان منکر محتوای ارزنده مقالات آقای موسوی نیست ولی بسبب حاکمیت فرهنگ ارتجاعی از هائی که بقدر کافی رشد نکرده اند چنین مقالات دشواری را در عین آموزنده بودن نمیتوانند درک کنند اگر آقای دکتر علی شریعتی هم چنین روشی را دنبال میکردند آیا واقعا بینش جدید و خلاصه اسلام شناسائی نوین و راستین ایشان میتوانست اینطور همگانی شود و حرکت نهضت اسلامی ایشان حتی از تنگنای محدود ایران هم گذشته و بخارج نیز راه یابد ؟

* برادری با اسم مستعار "تنها" برایمان مینویسد :

با اهداء سلام موفقیت شما را در هدف مقدس خدمت به جامعه بشریت بوسیله شناخت تعالیم مقدس اسلام آرزو میکنم . مجله شماره (۱۷-۱۸) در مورد صاحبه آقای قذافی رئیس کشور لیبی با مخبر مجله لوموند خوانم در حالیکه برای من سوءالات بیشماری در مورد آقای قذافی پیش آمد و آنچه برای من تعجب انگیز است این است که نحوه درج آن صاحبیه بوسیله مجله مکتب مبارز بنظرم تأیید آقای قذافی است . حال میخواهم در مورد اعمال آقای قذافی سوءال نمایم که آیا ایشان رهبری در خور تأیید هستند یا نه ؟ آقای قذافی در تفسیر چند آیه قرآن که بوسیله سفارت لیبی در کشورهای اروپائی توزیع شد تفسیرهای ناروائی از چند آیه نموده اند که اگر تا کون این جزوه را مشاهده نکردید لازم است حتما در ریافت نمائید

مکتب مبارز -

نسبت به درج صاحبیه مخبر لوموند با قذافی در

مکتب مبارز انتقادات دیگری بما رسیده است

در جواب به این انتقادات و هم در پاسخ به سؤالات برادرمان
"تنها" لازم میدانیم توجه همگی را به دو نکته جلب کنیم:

اولا - ما در مقدمه ای که بر این مصاحبه نوشته ایم هدف خویش
را از درج آن صریحا بیان کرده ایم و لزوما یک بار دیگر در اینجا آنچه
را گفته ایم تکرار نمیکیم:

"در میان و درگیر دو قدرت مسلط، باید بخود بازگشت. باید خود
شد. باید موازنه عدمی را شیوه کرد. آموزش قرآن اینست؛ در آنروز که
شبه جزیره عربستان میان دو قدرت روم و ایران وضعی را داشت که امروز
کشورهای اسلامی میان غرب و روسیه دارند، یک سوره قرآن، سوره روم به
راه و رسمی اختصاص یافت که اتخاذ آن موجب پیروزی مسلمانان بر هر
دو قدرت گردید. در وابستگی جز شکست، جز زبونی و جز تن دادن به
سلطه قدرت ها، جز تبدیل شدن به "دون انسان" هیچ چیز و هیچ
امیدی وجود ندارد. در استقلال، در خود شدن، در بخود بازگشتن
نه هم امید پیروزی هست بلکه تنها راه آزادی و بهروزی است."

و مصاحبه فوق نشان دهنده چنین اصل اسلامی بود، و شنیدن آن حتی
از زبان یک حاکم نالایق و (اگر فرض را بر این صفات بگذاریم) باید
یک بار دیگر ما را بخود آورد و مستقل سازد و نه تن دادن به وابستگی
همیشگی.

ثانیا - درج یک مصاحبه با یک رئیس کشور، دلیل بر تأیید و یا مخالفت
با او نیست، چه این کار مستلزم داشتن شناخت کافی و کامل نسبت به
آن فرد است و ما متأسفانه تا این تاریخ از این شناخت نسبت به قذافی
برخوردار نیستیم.

* در مقاله اول زیاد روی آگاهی اسلامی و حمله نهاجمی سربازان
عرب از دیدگاه اسلامی تأکید گشته و حتی بیان شده که خواسته های جنگی
آنها تا این حد شدید بود که حاضر شدند با کمبود اسلحه بسایین جنگ
دست بزنند. در صورتیکه این مطلب نمیتواند واقعیت داشته باشد، زیرا

داشتن آگاهی از اسلام مسبب آن خواهد شد که حکومت‌های غیر اسلامی کشورهای عربی وضع نامساوی را خویشت را نابود و قدم‌های اولیه را در راه شناخت و توسط غرب و شرق بکار برند و از تسلط آنها رها گردند...

از افغانستان

از خواهران و برادران خویش و هم‌چنین گروه‌های اسلامی در این گوشه از جامعه اسلامی نیز نامه‌های فراوانی دریافت شده است که ما فقط قسمتی از یکی از این نامه‌ها را در اینجا می‌آوریم.

برادران و خواهران مبارز! سلامهای گرم و درودهای شایسته و فراوان ما را بپذیرید.

خوشبختانه امروز کوششهای اساسی و دامنه‌داری بوسیله نسل آگاه و متعهد مسلمان در سراسر کره زمین بخاطر احیای فرهنگ و سنن اصیل اسلامی با شدت بیشتر ادامه دارد، و تلاشهای پیگیر و بیدارانه از طرف افراد، گروهها و سازمانهای اصیل اسلامی در جهت معرفی مکتب اسلام و بسط و گسترش آن در بین توده‌های عظیم مردم جهان جریان دارد، و همچنین مجاهدات مداوم و خستگی ناپذیریکه بوسیله مسلمانان آزاده و افتخار آفرین برای محو کلیه عوامل انحطاط و پشیمانی ملت اسلام انجام داده میشود، ما را به پیروزی نهائی اسلام و شکست قطعی ارتجاع و استعمار جهانی نوید میدهد.

بدون تردید "اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا" نمودار درخشانی از این مجاهدات مقدس و پیکار عادلانه بشمار میرود. جای افتخار است که این سازمانهای اصیل اسلامی از آغاز فعالیتشان تا کنون گامهای عملی و مؤثری در راه شناسائی سیمای واقعی اسلام عزیز و معرفی جهان - بینی آن داشته‌اند. همچنان موضعگیری این سازمان هواره در برابر ارتجاع و... قدرتهای استعماری عمومی و مستحکم بوده و از حریص

مقدس اسلام و از منافع کلیه زحمتکشان دفاع نموده است و همیشه نقش
ارزنده ای را در زمینه حمایت از جنبش های آزادی بخش ملل ستمدیده
و اسیر ایفا مینماید .

مجله وزین " اسلام مکتب مبارز " علیرغم آنهمه موانع و محدودیت هائیکه
در راه رسیدن و پخش آن وجود دارد ، روز بروز در بین ملت مسلمان
افغان محبوبیتی بیشتر کسب نموده و بر شماره گروندگان آن افزوده میشود .
بعقیده ما مجله وزین " اسلام مکتب مبارز " یگانه نشریه اصیل اسلامی
است که اسلام و جهان بینی آنرا بشکل واقعی و مترقی آن بجهانیان
عرضه و پخش میدارد . ما ازمانیکه با این مجله وزین آشنا شده ایم ، در
خود یک دیگر گونی عمیق احساس مینمائیم



.. امروز چطور می توانیم ساکت و بیگار بنشینیم و ببینیم
عده ای خائن و حرامخوار و عامل بیگانه بکمک اجانب و بزور سر
نیزه ، ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند
و نمیکند از حداقل نعمتها استفاده کنند ؟ وظیفه علمای
اسلام و همه مسلمانان است که باین وضع ظالمانه خاتمه بدهند
و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است
حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل
دهند"

از آیت الله خمینی در
کتاب حکومت اسلامی

برگی از تاریخ

از خاطرات سید جمال الدین اسدآبادی
بقلم آقای حاج سید غلامرضا سعیدی*

خوانندگان ما هر يك كم و بيش راجع بشخصيت برجسته و نافذ
مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی که در دوران اخیر
یکی از مفاخر شرق شناخته میشود اطلاعاتی دارند ولی چون تصور میکنم
خاطراتی که از این مرد بزرگ اخیراً در دسترس نگارنده قرار گرفته است
برای اغلب و اکثریت افراد قابل استفاده باشد لهذا قسمتی از آنرا که یکی
(از معصرین مرحوم سید) نقل کرده و صاحب کاب فیض الخاطر اقتباس
نموده است تلخیص و ترجمه نموده و در معرض مطالعه خوانندگان میگذارم.
۱- همانطور که بد بختانه امروز نزد اشخاص بیخاصیت و در خیل
از محافل دینی معمول است که میگویند "ما در سیاست مداخله نمیکنیم"
مرحوم سید جمال الدین وقتیکه با آن افکار بلند و آرزوهای وسیع وارد کشور
مصر شد برنامه جمعیت "ماسونیه" را که در سر لوحه آن نشر:
"حریت - اخوت - مساوات"
قید شده بود ملاحظه نمود و آنرا پسندید، باینجهت بآن جمعیت

(*) نقل از جزوه "دو نامه و خاطراتی از سید جمال الدین اسدآبادی"
کتابفروشی حافظ تهران (نسخه موجود بسیار قدیمی و فاقد تاریخ انتشارست)

پیوست و کارت عضویت گرفت .

روزی وارد انجمن شد و در صف مستمعین نشست ، سخن ران پشت میز خطابه قرار گرفت و در ضمن سخنرانی اظهار نمود :

" ما در سیاست دخالت نمیکنیم ! "

مرحوم سید جمال الدین از شنیدن این سخن بر آشفت و گفت : چطور میشود در برنامه جمعیتی حقوق آزادی و برادری و برابری قید شده باشد با اینحال شخص برای تحصیل آزادی و حقوق مقصوبه خویش صدایش را بلند نکند ؟

هرگاه چنین است من با این جمعیت کار نمیکنم ، بدینجهت از عضویت کنار گرفت و شخصا شروع بتأسیس انجمن سیاسی دیگری کرد .

۲- روزی در انجمن " ماسونیه " میخواستند برای یکی از افراد حزب اعانه ای جمع آوری کنند ، مرحوم سید پرسید : " آیا این شخص مریض است ؟ گفتند خیر .

پرسید آیا سالم و تندرست است ؟

گفتند : بلی .

آنگاه فرمود :

تندرستی و خواری گدائی ؟ هیچگاه این دو امر در وجود

یکفر انسان جمع نمیشود !

۳- همینکه مرحوم سید جمال الدین را از مصر تبعید کردند عدوهای از دوستانش او را تا حدود کانال سوئز بدرقه کردند و هنگام وداع مبلغی پول بعنوان قرض باو اهداء نمودند و خواهش کردند که این هدیه را از آنان بپذیرد ، لیکن او از پذیرفتن امتناع نمود و فرمود : شما باین پول بهتر احتیاج دارید زیرا شیر هر جا برود شکارش را بدست میآورد !

۴- همینکه در سال ۱۸۹۲ مسیحی (۵۵ سال قبل) سلطان

عبد الحمید مرحوم ، سید را بآستانه دعوت کرد در هنگام ورود یکفر از آجودانهای سلطان جلو آمده و پس از عرض احترام پرسید :

حضرت آقا! صند و قهای شما کجاست ؟

— غیر از صندوق لباس و صندوق کتاب چیزی همراه ندارم .
— بسیار خوب ، بفرمائید آن صندوقها کجاست که بگیرم ؟
— صندوق کتاب اینجاست (در حالیکه به سینه‌اش اشاره میکرد) و
صندوق لباسم این جاست (با اشاره بجبهه‌ای که در بر داشت) .
سپس اضافه نمود که در اوایل دوران مسافرت دوست لباس همراه
داشتم اما چون دچار تبعیدهای متوالی شدم احساس کردم که لباس
اضافی زاید است در اینصورت با همین یک ست لباس که پوشیده‌ام می-
سازم تا کهنه شود آنوقت عوض خواهم کرد .

۶- سلطان عبدالحمید منصب شیخ الاسلامی را به مرحوم سید عرضه
داشت ولیکن او نپذیرفت زیرا معتقد بود و اظهار میکرد که این مقام
ارزشی ندارد مگر اینکه بوسیله آن نظام اجتماع را بتوان تغییر داد و
در سایه این عنوان اصلاحاتی بعمل آورد و بهمین مناسبت میفرمود :
"وظیفه مرد دانشمند این نیست که دارای منصب معین و حق-
خاصی باشد بلکه وظیفه عالم ، ارشاد و تعلیم صحیح است و مقام او اقتضا
بلکه الزام دارد باینکه علوم مفیده را خوب بیاموزد و علم را با عمل نیک
مقرون گرداند .

۸- مرحوم سید نسبت بمرحوم شیخ محمد عبده خیلی علاقمند بود و
همیشه هوش و فضیلت او را میستود و هر وقت از او یاد میکرد میگفت :
"دوست من شیخ"

مرحوم سید عبدالله ندیم که مردی دانشمند بود و با مرحوم سید خیلی
معاشرت میکرد و اغلب نزد او بسر میبرد ، روزی گفت :
"نسبت بشیخ محمد عبده خیلی اظهار لطف میکنید و ستایش زیادی
در باره او میفرمائید و سایر اشخاص را به عنوان "رفیق" و "آشنا" معرفی
میکنید ." سید تیسمی کرد و فرمود :

"شما نیز آقای عبدالله دوست من هستید ، با اینحال فرق بین شما
و شیخ زیاد است ، زیرا او در هنگام سختی دوست من است ، ولی شما

در حال آسودگی". مرحوم ندیم با شنیدن این سخن سکوت کرد.

۱- مرحوم سید بعقیده، داروین که طرفدار "فلسفه تنازع بقا" بود میخندید و این نظریه را ریشخند میکرد و میگفت:

"بقائی که مطلوب خاطر همه متفکرین و عقلاست فنا پذیر نیست و هیچگونه نزاعی ندارد بلکه چیزی که مورد تنازع است فنا پذیر میباشد زیرا نزاع کننده و مورد نزاع و طرف نزاع همه فانی میشوند و مقدرات همه یکسان است پس پایان دلیل بهتر این است که فلسفه داروین را تنازع فنا بنامیم، نه تنازع بقا!"

اشخاصی در این زمینه بر مرحوم سید خرده گرفتند و گفتند: "آیا عقیده دارید که جهان تمدن همه و همه در این نظریه بخطا رفته اند؟ پاسخ داد:

جهان تمدن چیست؟ آیا غیر از شهرهای بزرگ و بناهای مرتفع و قصور مجلل و با شکوه و کارخانه های عظیمی که پنبه و ابریشم را با رنگهای گوناگون بصورت پارچه بیرون میدهند و غیر از معادن و کانهای مختلف و احتکار سرمایه داران سرمایه های گزاف را، و غیر از اختراع توپ های مهیب و بمب ها و کستیهای مخرب و سایر ابزاریکه برای آدم کسی بوجود آورده اند چیز دیگری است و آیا ملل راقیه و متعبدن امروز جز بد داشتن این اشیاء بجیز دیگری افتخار دارند و آیا در غیر این مورد مسابقه های گذاشته اند؟

در این صورت اگر همه این اختراعات و اکتشافات و همه مصالح و منافع حاصله از آن را در یک کفه بگذاریم و جنگها و مصائب و عواقب شوم و نتایج حاصله آنها در کفه ای دیگر، قطعاً کفه سنگین تر همانسی خواهد بود که وسائل تخریب در آن گذاشته شده است.

در اینصورت چنین ترقی و دانش و تمدنی جز انحطاط و مصیبت چه معنی و ثمری دارد؟ و البته چنین دستگاهی جز جهل و وحشیگری صرف

نتیجه و بهره ای نخواهد داشت و با مجهز شدن باین نوع وسایل مخرب ،
انسان بیچاره بعالم حیوانیت سوق داده خواهد شد .

آیا هیچوقت شنیده اید سیصد هزار افعی در مقابل سیصد هزار افعی
دیگر صف آرائی کنند و نیش خودشان را ببدن یکدیگر فرو برند و یکدیگر
را بکشند ؟

یا اینکه هرگز دیده اید شیرها با یکدیگر بستیزه برخیزند و خون -
همدیگر را بریزند و گوشتشان را بخورند ؟ در اینصورت تصدیق خواهید
کرد که آنچه فعلا جهان دارد و در صد افزون کردن آنست ، مد نیست
و علم نیست بلکه جهل است و توحش !

* * * *

صرف نظر از خاطرات فوق جملات حکیمانه ای از سید جمال الدین
روایت کرده اند که در موقع مناسب بیان میفرمود و اینک قسمتی از آن را
در اینجا ذکر میکنیم !

میگویند مرحوم سید هر وقت میخواست سوگندی یاد کند میفرمود :
" بعزت حق و بسرع الت قسم "

و از اوست که فرمود : حقایق با نیروی اوهام از بین نمیروند . هرکس
اگر فقط به داشتن عمر زیاد خود را بر دیگران برتری دهد او را سفیه
بدانید . افتخار کردن به گفتار خالی در مقابل عمل دیگران باطل و ضایع
است . جز اشخاص ضعیف النفس هرگز کسی بقدرت و زور ایمان نمیآورد .

تطویل مقدمه ، غالبا دلیل بر فساد نتیجه است . هر کس بدون ارتکاب
گناهی از ملوک بترسد او را بیچاره و بینوا بدانید . اسراف در نیروی بدنی
از اسراف در پول زیان آورتر است .

اجزاء پراکنده در اثر فشار و تضییق بیشتر بیکدیگر نزدیک میشوند .

بدترین اوقات وقتی است که جهال پرگوئی میکنند و عقلا ساکتاند .
 در مشرق زمین ادبا تا زمانی که زنده اند در ردیف مردگان محسوب
 میشوند و همینکه از میان رفتند زنده میگرددند !!
 زنجیر و قیدی که بر بدن انسان میزنند از قیدی که بر عقول و افکار
 میزنند سبکتر است .
 درخت محکم و قوی دیرتر میوه میدهد .
 ممکن است در جوانی دانشمند شد ولی تجربه جز در پیری بدست
 نیاید .



* * * * *

* .. ایثار ، فرمانی است برای بخشیدن همه چیز *
 * و گرفتن هیچ چیز، یعنی : ای فرد ! بمیر تا دیگران بمانند . *
 * اسارت را بپذیر، تا دیگران به آزادی برسند . زندگیت *
 * را در خدمت مردم ، به رنج و بدبختی و محرومیت ، و *
 * دور شدن از همه لذت ها بگذران ، و همه بدبختی ها *
 * را استقبال و تحمل کن ، تا نسل بعد و نسلهای *
 * بعدی بتوانند خوب زندگی کنند *
 * از سلسله درسهای اسلامشناسی *
 * در قسمت علمی شریعتی *
 * در قسمت اصول اخلاق اسلامی *
 * * * * *

استعمار را بشناسیم *

"پس از تبعید سید جمال الدین نقشه دیگری طرح شد، نهایت پیش آمد جنگ بین المللی اول، مانع تسریع اجراء آن گردید. اینک قسمتی از ترجمه نطق لارد کیچنر ** وزیر جنگ انگلیس را از جریده یلی نیوز که تقریباً سی سال پیش انتشار یافته بود در این مقام نقل مینمائیم تا معلوم شود که دشمنان اسلام و قرآن چه اندیشه هایی درباره مسلمانان عالم داشته و دارند و معنای کریمه شریفه "ان یتظہروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لازمه" بحقیقت مشهود مسلمانان عالم گردد. اینست خلاصه ترجمه نطق: ما ائتلاف مثلث "انگلیس. روس. فرانسه":

قریب سیصد سال است که تمام صعوبات و مشقات را متحمل گردیده و در راه ترقی انسانیت و تسهیل وسائل حیات و معیشت بشریت کوششها کرده ایم و بانواع و اقسام کشفیات فنی و اختراعات علمیه موفق شده و اصلاح قوانین ملل و حکومت امم نموده و تعیین حدود حاکمیت و محکومیت که اساس هر نحو رفاهیت و هر نوع آزادی و حریت است از قوت بفعلیت آورده ایم بنا بر این تمام عائله بشری منت دار و وظیفه خوار خوان احسان ما هستند اگر افراد بشر چشم بصیرت و قوه عقل و انصاف داشته باشند خواهند دید که سیادت و آقائی ما بر آنها یک امر بسیار مبرهن شرعی

(*) نقل از کتاب حدیقه الرضویه صفحات ۴۹ تا ۵۱.
(**) لرد کیچنر LORD KITCHENER وزیر جنگ انگلستان تقریباً در سال ۱۹۱۵ در دریای شمالی در یک رزمناو غرق شد. این شخص موقعی هم نایب السلطنه هندوستان بوده.

و عقلی بلکه از ساده ترین قوانین طبیعه است. بعضی از اقوام آسیائی و افریقائی میگویند ما بیدار شده ایم باید حقن خودمان را از روس و انگلیس و فرانسه که ممالک اسلامی را تملک کرده اند مطالبه نمائیم. عجبای ایشان چه حق دارند، آیا حق غیر از قوت و غالبیت در فطرت اشیا و طبیعت کائنات هست؟ آیا ضعیف را غیر از اضمحلال و جزاوی شدن حق میتوان تصور نمود؟ آیا مریض را غیر از موت و فنا نصیبی هست؟ اگر اینها را مهلت دادیم و از اتحاد اسلام نتیجه گرفتند چه خواهد شد. از اینها گذشته آزادی مذهب در مستعمرات یعنی چه! ما اگر بدقت نگاه کنیم می بینیم راهی که پدران مذهبی و کشیشها و روحانیهای ما در قرون وسطی گرفته بودند اگر چه خیلی شدید و برخلاف رفق و نرمی بود لکن بسیار مناسب و شایسته بود. این فکری که کشیشهای تازه نموده اند که ما در مستعمرات برای اطفال چهار پنجساله مدارس مذهبی باز نموده و پدرها را جبر کنیم که اولادشانرا بدست کشیشها بدهند فکریست بسیار عالی و شایان تقدیر و کشیشها یک دفعه دیگر ما را رهین منت فرموده بودند که خیلی منتفع شدیم که در اثنای تشییر هر که نصرانیت را قبول نمیکرد بشبهات ملاحده و طبیعین او را لامذهب و بیدین صرف میکردند. در حقیقت لامذهبین و فرنگی مآبان مشرق لاعن شعور عجب کارهایی بزرگ برای ما صورت میدهند. نفع اینان بعالم نصرانیت از نفع ملانمایانیکه در بلاد اسلام منتشر، باعمال ناشایسته عوام را از دیانت اسلام منزجر میسازند کمتر نیست. با اینهمه اولین وسیله محو مشرق و بقای حکومت مشروعه ما در آن سرزمین محو اسلام و قرآن است بهمان ترتیب که پتر کبیر PIERE LE GRAND و کلاستون GLADSTONE و سالیسبوری SALISBURY توصیه نموده و سر ادوارد گری SIR EDWARD GREY و سازانوف SAZANOV او را تعقیب کرده اند فعلا اجرای این ماده قانونی وظیفه دول ائتلاف مثلث است. ماده اول بستن تمام مدارس و مکاتب آنها باین معنی که مسلمانها حق نداشته باشند که الفبای هیچ

قومی را بنویسند و بخوانند بلکه باید عموماً جاهل بقرائت و کتابت باشند مگر بطوری که کمیشان صلاح دانند .

ماده دوم - هیچ قانونی از قوانین اسلام مثل نکاح و طلاق و موارث محترم نبوده باشد .

ماده سوم - مسلمانها از تمام حقوق مدنی محروم باشند .

ماده چهارم - مسلمانها باید تمام امتیازات مذهبی و جنسی خود را بعد از ربع قرن ترك نمایند .

ماده پنجم - دول ائتلاف مثلث در اجرای این مواد قانونی در حق مسلمین متفق بوده و همدیگر را بهر نحو که ممکن است مساعدت نمایند . اگر قوانین مجری شود و این علاج برء الساعة بمسلمانان خورانیده شود بلا شبهه در نصف قرن دیگر از تمام شرور و مفسد آنها آسوده خواهیم بود و گرنه سیصد و پنجاه میلیون مسلم تا ابد بحالت خواب نخواهد ماند و بعد از بیداری دیگر معالجه ممکن نخواهد بود و وصایای عقلی ما عظیم و زحمت کارکنان ما بی نتیجه خواهد بود و اختلاف در تقدیم و تأخیر هدم کعبه و تخریب مدینه بر استیلای اسلامبول هرگز از اجرای مواد مذکوره مانع نتوان بود . حل این مشکل بسیار آسان است و قابل اعتنا نیست .

* * * * *

كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا
دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستم دیده باشید .
از وصایای علی (ع) به
دو فرزندش

از جهان اسلام

دومین کفرانس "سران" کشورهای اسلامی در ماه فوریه ۱۹۷۴ در لاهور تشکیل شد. این کفرانس نسبت به اولین کفرانس "سران" که در سیتامبیر ۱۹۶۹ در رباط تشکیل شد (۱) از جهاتی مواضع مترقیانه تری در برخورد به برخی از مسائل اتخاذ کرد. اولین کفرانس بعثت ماهیت ترکیبش: ایران، مراکش، اردن، عربستان سعودی و سایر دولتهای ارتجاعی (دول مترقی در اقلیت بودند) نتوانست قدمی در جهت برآوردن خواسته های^{مت} اسلامی بردارد، که البته امری طبیعی بود. آقای خمینی در مصاحبه ای با مخبر روزنامه الجمهوریه بد رستی فرمودند "کنگره عالی اسلامی که در رباط منعقد گردید منشأ خدمتی بسود مسلمانان نشد بلکه بدشمنان اسلام کمک کرد" (۲).

علت تضاد تصمیماتی مغایر با خواسته های کفرانس اول در مورد مسئله فلسطین، شناختن سازمان آزاد بیخس فلسطین بعنوان تنها نماینده خلق فلسطین، تأیید مبارزات ضد استعماری در قاره سیاه، موضع تقریباً اسرائیلی^{ثیلی}، تأیید مبارزات خلقهای جهان برای بدست آوردن استقلال سیاسی^{سی} - اقتصادی، آمریکا بعثت کمکهایش به اسرائیل - اگرچه در حرف - رامیایستی در رشد مبارزات انقلابی در جوامع اسلامی خصوصاً فلسطین تغییر موازنه قدرت

(۱) میگزین مبارز شماره ۷ تفسیری از کفرانس اول سران اسلامی در رباط

آورده است. خوانندگان بدان رجوع کنند.

(۲) خمینی و جنبش ۸۵

در کفرانس سران بسود کشورهای نسبتاً مترقی. و تغییر قدرت‌ها در سطح جهان
 به نفع نیروهای نسبتاً مترقی و جستجو کرد.

روزنامه های اسرائیلی با اظهار دلتنگی از "تقویت جناح افراطی" در
 دومین کفرانس "سران" کشورهای اسلامی نظر بالا را تایید کردند. (۱)
 در این کفرانس د ولتهای ارتجاعی عربستان سعودی، مصر، ایران، اردن
 مراکش اندونزی مالزی و از افراطی شدن کفرانس بشدت جلوگیری
 میکردند و حتی موفق شدند مسئله رابطه ایران و ترکیه را با اسرائیل مسکوت
 گذارند و از صحبت درباره وضع مسلمانان در فیلیپین (۲)، تایلند، ایتره و
 حبشه جلوگیری کرده و همین ترتیب از طرح مسئله ظفار و االت نیروهای
 مسلح د ولتهای ارتجاعی در این منطقه جلوگیری کنند.

د ولتهای ارتجاعی شرکت کننده کوشش میکردند محتوای سیاسی و مترقی
 کفرانس را از بین برده و بیشتر کفرانس را مشغول به برنامه های انحرافی
 مالی، ایجاد صندوق "اسلامی" بانک بدون ربا (۱۱) و امثالهم سازند.
 از جمله وزیر امور خارجه ایران اعلام کرد که کشورش از اولین کشورهاییست
 که بعد از بالا رفتن قیمت نفت اقداماتی در جهت کمک به ملل جهان سوم
 کرده است. — اشاره به پرداخت ۲ میلیارد دلار به بانک بین المللی توسعه
 (بتوصیه آمریکا). — در این موقع ایدی امین رئیس جمهور اوگاندا آرزو کرد
 که این پولها در خدمت کشورهای اسلامی قرار گیرد. و یا سرعفات بدون درنگ

(۱) اطلاعات ۶ اسفند ماه ۱۳۵۲ تحت عنوان "انعکاس قطعنامه لاهور در
 اسرائیل".

(۲) لوموند ۲۵ و ۲۴ فوریه ۱۹۷۴

و با قاطعیت از کشورهای اسلامی خواست که در صندوق اسرائیل نیفتند، (۱)
 کفرانس پیامی از نخست وزیر جمهوری خلق چین دریافت کرد که در
 آن "موفقیت کفرانس را در اتحاد مسلمانان و تقویت نبرد ضد امپریالیستی،
 استعماری و ضد صیونیستی مسلمانان را خواستار شده بود (۲) .
 آژانس مطبوعاتی ویتنام شمالی بنقل از روزنامه "تهان دان" اعلام
 داشت "خلق ویتنام موافق با اهداف کفرانس اسلامی لاهور بوده با
 علاقه کوششهای بکاربرده در راه تقویت همبستگی پیکارجویان کشورهای
 اسلامی را در نبرد علیه امپریالیسم دنبال میکند .

"نبرد مسلمانان برای استقلال و آزادی، قسمتی از تمامی نبرد عادلانه
 جهان سوم علیه امپریالیسم استعمار و استعمار نو برهبری آمریکا است" .

در پایان کفرانس و قطعنامه صادر شد . اولی راجع به خاورمیانه و
 فلسطین و دومی در رابطه با اورشلیم بود . در آخرین روز نیز یک بیانیه
 نهائی و یک قطعنامه اقتصادی صادر شد .

در دومین کفرانس اسلامی لاهور کشورهای زیر شرکت کردند : الجزایر ،
 اردن ، سوریه ، بحرین ، مصر ، کویت ، لبنان ، عمان ، قطر ، سودان ، جمهوری
 دموکراتیک و خلقی یمن جنوبی ، لیبی ، مراکش ، عربستان سعودی ، کینه
 مالی ، موریتانی ، نیجر ، سنگال ، سیرالئون ، سومالی ، چاد ، گابون ، گامبی کامرون
 اوگاندا ، ولتای علیا ، جمهوری کینه بیسائو ، افغانستان ، اندونزی ، پاکستان ،
 ترکیه ، مالیزی ، ایران ، بنگلادش و هیئت های نیز از سازمان آزاد پیخش

(۱) لوموند ۲۶ فوریه ۱۹۷۴

(۲) المجاهد ۲۳ فوریه ۱۹۷۴

فلسطین جنبش آزاد بیخسار برتره وعده ای دیگر از جنبشهای آزاد بیخس
آفریقائی . عراق نیزه سوان ناظر در جلسه ت شرکت کرد .

در پایان بدین نکته باید بد رستی تکیه کرد که چنین کنگره هائی می-
راهرگز نمیتوان ونباید بعنوان یک اجتماع کاملاً مرفقی واسلامی پذیرفت اما
آنچه که باید بدان تکیه کرد همان نکته ایست که در آغاز همین مطلب آمد
وآن اینکه جریان چند روزه این کنگره تفوق نیروهای انقلابی را بر عناصر
ارتجاعی اثبات کرد وچشم اندازی امید بخش برای نیروهای انقلابی مسلمان
- در تشکیل کنگره واقعی اسلامی - داشت . بامید آنروز !

XXXXXXXXXXXXXXXX

حبشه توسط حکومت ارتجاعی آن کشور به پایگاه امپریالیسم آمریکائی-
واسرائیل در قاره سیاه تبدیل شده است . نیروهای اسرائیلی در واریکی
در سال ۶۷ و دیگری در سال ۷۳ بشکل وسیعی از خاک این کشور بی-نورای
حمله به کشورهای عربی در حال جنگ استفاده کردند همچنین این کشور
سالهاست که پشت چپه میزد و روان جنگی کمپانیهای جنگ افروز غربی میبا-
که در جنوب سودان به نفع امپریالیسم مشغول خونریزی میباشند (۱) -

(۱) در حد در دو سال است که دولت سر هنگ هنری بارمیران شیورش
واقاراداد متارکه بسته و تمام مزدوران خارجی را که در زندان بودند
آزاد ساخت .

همچنین حکومت هیلا سلاسی مدت چندین سال است که ایتیره را با کمک کشورهای عربی بزور اشغال و مشغول قتل عام اهالی این سرزمین اسلامی میبشد (۲). ضمناً حبشه بزرگترین پایگاه تبلیغاتی امپریالیسم در قاره سیاه نیز بشمار میرود. دستگاههای رادیویی مجهز به بیش از ۲۰ زبان آفریقایی تبلیغ با اصطلاح "مسیحیت" میکنند. علیرغم تمام این کوششهای ضد انقلابی و خفقان حاکم بر کشور، نیروهای مترقی آن کشور موفق شده اند روز بروز بر قدرت و انسجام خود افزوده و از نظر سازمانی وایدئولوژیکی به موفقیتهای چشمگیری دست یافت و روز بروز دشمن را بیش از پیش منفرد سازند.

در ماههای اخیر حبشه شاهد رشد مبارزات مردم این کشور بود. مسلمانان حبشه که بیش از ۵۰٪ جمعیت این کشور را تشکیل میدهند و از ابتدائی ترین حقوق انسانی محرومند و با تمام وسائل علیه ایشان توطئه میشود، موفق به برگزاری تظاهراتی در سطح بسیار وسیع گردیدند که خبرگزاریها و روزنامه های جهان بعنوان يك حادثه فوق العاده از آن نام بردند. ما اینک مقداری از این گزارشات را ترجمه کرده در پائین بنظر شما میرسانیم.

(۲) ایتیره از سال ۱۹۶۲ تحت سلطه دولت حبشه درآمد است. مردم مبارز و مسلمان ایتیره که سابقه درخشانی در مبارزه با استعمارگران خصوصاً استعمارگران ایتالیائی دارند، از روز اول به جهاد مسلحانه علیه ارتش اشغالگر هیلا سلاسی پرداختند و هم اکنون زیر پرچم جبهه آزاد ییخش ایتیره با استعمارگران در حال نبردند.

"در آدیس آبابا مسئول جدید اتحادیه دانشجویان حبشه اعلامیه هائی را بر در ورودی دانشگاه هیلاسلاسی در صبح جمعه چسبانده و در آن از دانشجویان دعوت کردند که از تظاهرات مسلمانان در پایتخت که قرار است امروز (شنبه) برگزار شود پشتیبانی کنند. در یکی از این اعلامیه ها چنین میخوانیم "ما باید از مسلمانان برای دفاع از حقوقشان دفاع کنیم".

المجاهد مینویسد این برای اولین بار از شروع بحران است که يك تظاهرات مذهبی در حبشه ارگانیزه میشود. مسلمانان ۵۰٪ جمعیت حبشه را تشکیل میدهند. مسلمین قبلاً نا رضایتی خود را در دو روز قبل در دسی (۱) در شمال پایتخت ابراز کرده بودند. این تظاهرات با آرامش انجام گرفت.

نخست وزیر پنجشنبه عصر عده ای از مسئولین جامعه مسلمانان را که قطعنامه ای را در سیزده ماهه از جمله خواستار داشتن حقوق مساوی با مسیحیها همراه داشتند بحضور پذیرفت. المجاهد ۲۰ آوریل ۷۴

تظاهرات عظیم مسلمانان در آدیس آبابا

"شنبه صبح ۲۰ آوریل تظاهرات عظیم مسلمانان در اطراف مسجد بزرگ آدیس آبابا انجام گرفت در حالیکه ۵۰ هزار مسلمان بوسیله دانشجویان دانشگاه پشتیبانی میشود. خواهان حقوق مساوی با مسیحیها بودند. مسلمانان که نمیشدند از جمعیت حبشه را تشکیل میدهند در ادارات و سازمانهای دولتی از نظر تعداد از نظر تعداد و شغل از هموطنان مسیحی خود بسیار عقب تر میباشند. لو موند ۲۴/۴/۷۴

حبشه (آدیس آبابا) :

۲۰۰ / ۰۰۰ تظاهر کنند در آدیس آبابا درخواست برای حقوق
مسلمانان را با کاتولیکها دارند (مسلمانان ۱۴ میلیون نفر از جمعیت ۲۶ میلیو
حبشه را تشکیل میدهند) همچنین تظاهر کنندگان خواستار استعفای
نخست وزیر و برقراری یک رژیم دموکراتیک هستند . (لیبراسیون ۲۳ / ۴ / ۷۴)
المجاهد ۲۲ و ۲۱ آوریل تحت عنوان " بزرگترین تظاهرات توده ای " می
نویسد :

آدیس آبابا (خبرگزاری فرانس پرس) مردم پایتخت حبشه بزرگترین تظاهرا
را که تاکنون این کشور بیاد دارد ترتیب داده ، ضربه ای محکم به حکومت
وارد آورده اند .

به نقل شاهدان واقعه ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر بمدت ۴ ساعت در شاهرا
های آدیس آبابا با شعارهای ضد دولتی رژه رفتند . دولت برای پیشگیری از
وخیم شدن اوضاع در آخرین دقائق اجازه تظاهرات را صادر کرد این تظاسرا
توسط مسلمانان برای بدست آوردن حقوق مساوی با میسحیها ترتیب داده
شده بود .

مسلمانان از سیستمی که از ایشان " همسهریان درجه ۲ " میسازد
انتقاد میکنند و همچنین میخواهند که همچون یک " مسلمان حبشه ای "
شناخته شوند و مذ هب بخصوصی و دارای امتیازی در حبشه وجود
نداشته باشد .

XXXXXXXXXXXXXX

غلظن نامه
(مکتب مبارز شماره ۶۰ ۱۹)

صفره	سفر	غلظ (ناخوانا)	درست
۲۰	۱۲		عزج در بار کشت
۲۲	۲		تاریخ گذشته در
۳۴	۷		نفس کشیدن
۸۶	۱۱	بهداشت و . . .	بهداشت و . . .
۹۱	۹	بشن	بشرح
.	۱۰	پژداخته	پرداخته
	۱۱	ایشان	ایشان
۹۳	۲		دقیق
	۱۳	شماره (۱۸-۱۷)	شماره (۱۸-۱۷) را
۹۵	۲	نابود	نابود در ه
۹۹	۹	-۶	-۵
	۱۷	-۸	-۶
۱۰۰	۲	-۹	-۷
۱۰۱	۲	شد	شد
	۲۲		پراکند ه
۱۰۲	داخل چهارچوب		دکتر علی شریعتی
۱۰۳	۱۴	اس اساس	اساس
۱۰۵	۵		حقوق
۱۰۱	۱۶	آمریکا	محکم کردن آمریکا
۱۰۷	۹		ود خالت
۱۰۸	۱۸		اندونزی ، پاکستان
۱۰۹	۲		نیز بعنوان
	۳		کگره های
۱۱۱	۱۶	بودند	بودند
	۱۹	از نظر تعداد -	از نظر تعداد و شغل -



Islam
MAKTABE MOBAREZ
Publication of
Union of Islamic Students Association
(in Europe)
and
The Muslim Students Association
of the
(United States & Canada)

نئی نئی :

در اروپا :

U. I. S. A.
51 Aachen
Postfach 1712
W. Germany

در امریکا :

M.S.A. (P.S.G.)
P. O. BOX 4254
Berkeley Cal. 94704
U.S.A.

بہا معادل ۵۰ ریال یا ۲۰ مارک

